[illegible]

[illegible]

[illegible]

سفینة الاولیا

[illegible]

مطبع نامی منشی نولکشور [illegible]

اطلاع — اس مطبع میں ہر علوم و فنون کی کتب کا ذخیرہ وسیع موجود ہے اور فہرست کے دیکھنے سے معلوم ہوگا کہ ہر فن کی فہرست علیحدہ
ہر ایک شائق کو چاہیے کہ جو کتاب مطلوب ہو اس کے ملاحظہ سے شائقان کتب کو خطوط کتب کے سلسلہ بھیجیں
قیمت بھی ارزاں ہو اس کتاب کے تفصیل ہے کہ جو مطبع سے مطبوع کتب متفرقات دینیہ فارسی درج
کی درج کرتے ہیں تاکہ جس فن کی کتاب ہو اس فن کی اور بھی کتب بموجودہ کارخانہ سے قدردانوں کو آگاہی
کا ذریعہ حاصل ہو۔

کتب متفرقات دینیہ فارسی

تذکرۃ المعاد — معاد کے بیان میں ہو مصنفہ جناب قاضی ثناء اللہ پانی پتی۔

فتوح الحرمین — منظوم مع نقشجات حرمین شریفین اور انکے مقامات متبرکہ مولفہ حضرت عبد القادر جیلانی قدس سرہ۔

تفسیر القلندر فی تحریر الانور — سلسلہ خانوادہ قادریہ کا بیان مصنفہ شاہ محمود حیدر۔

ظہیر الاسلام — معروف بہ ظہیر الدارین اسمین فوائد دینیہ کا بیان بمذاق اہل تصوف مصنفہ منشی ظہیر الدین صاحب۔

تبیان فی احکام الرشان — مسائل منع حقیان کشیدن تاس سوختنی کا بیان از ابو الخیر مولوی معین الدین۔

ہدایۃ الحق فی رد معیار الحق — تصنیف ملا شاہ محمد حنفی در مباحث تقلید۔

روضۃ الشہدا — تصنیف ملا حسین واعظ۔

شرح اوراد فتحیہ — مع شرح دعا سے رتاب وخلاصۃ الاوراد نادر مجموعہ شارح ملا محمد جعفر علی اور خلاصۃ الاوراد میں وظائف ماہواری اور ہفتہ وسالانہ کی دعائیں جنکی مواظبت مفید اہل دین ہو مذکور ہیں۔

رسالہ وجیزہ تفویض — از ملا محمد باقر مجلسی مذہب امامیہ کی کتاب ہو۔

انوار العارفین — مرد اول کا تذکرہ مع قیمین مصنفہ مولوی محمد حسین مراد آبادی۔

مناہج الحج سلیس بمبادلہ — تصنیف مولوی محمد شاہ۔

ادعیہ زیارت — مدینہ منورہ مولفہ مولوی محمد حسین۔

میزان الفرقان — مدح اہل قرآن معتقد حقانی بسیار۔

نقوش منظم — جامع ہر درد و غم جملہ نقوش مجرب نقشہ مہر شریف مدینہ منورہ کے مع حقیقت کے بنا کر بچوں کے گلے میں واسطے حفاظت کے ڈالا جاتا ہو۔

نقش نعلین — شریفین رسول مقبول بطور زیارت ہو۔

دعاے گنج عرش — مع شرح فضل اور نادر دعائیں نادر رحفاظت کے لیے تعویذ کرکے گلے میں ڈالنا بہت مفید و مجرب ہو۔

رسالہ وظائف — ادعیہ ماثورہ بروایات صحیح اللہ جسمیں مفصلہ ذیل دعائیں ہیں بنا بر مذہب امامیہ
۱ — تیجد ۲ — دعاے ماثورہ ۳ — اعمال ماہ شعبان
مجموعہ اوراد — وظائف شامل دعاہا سے ذیل —
۱ — درود اکبر ۲ — حزب البحر مترجم ۳ — درود مستغاث ۴ — درود تنجینا ۵ — درود ماہی —

بعون صانع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و زمان

کتاب فیض انتساب مشتمل حالات و معجزات و کرامات و تاریخ مولود و وفات حضرت رسول انام و اصحاب کرام و اولیائے عظام رضوان اللہ علیہم

سفینۃ الاولیا

من تصنیف آیتی از آیات الٰہی [illegible] مجمع فضل و کمال افسر دانشوران روزگار شاہزادہ دارا شکوہ

در مطبع نامی منشی نولکشور مطبوع و مقبول جہان گردید

فہرست کتاب سفینۃ الاولیا

تمت

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی محمد سید المرسلین و علی آله و اصحابه اجمعین الطیبین الطاهرین
اما بعد اگرچه احوال و معجزات حضرت سید انام و مناقب اصحاب و دوازده امام و
مقامات اولیای عظام اظهر من الشمس است و متقدمین و متاخرین در اکثر کتب معتبره عربی و فارسی
مثبت گردانیده اند لیکن چون بعضی خصوصیات آن در کتب متفرقه مندرج است و بعد از تجسس و
تفحص بسیار یافته و دانسته میشود و خالی از اشکالی نبود بنابران این فقیر حقیر محمد داراشکوه
حنفی قادری خواست که اسامی و تاریخ تولد و وفات و محل قبور حضرت سرور کائنات بهترین
موجودات صلی الله علیه وسلم و چهار یار بزرگوار که چهار رکن رکین دین قدیم و چهار برج حصین حصین
ملت مستقیم اند و دوستی و دشمنی ایشان دوستی و دشمنی خدا و رسول است با یازده امام دیگر که
هر یک ثمرهٔ شجرهٔ اصطفا و قرهٔ باصرهٔ اجتبا و وارثان علم حضرت سید الانبیا اند و ائمهٔ اربعه
که چهار دیوار خانهٔ اسلام و مقتدای فرقهٔ انام و بعضی از اولیای کرام که حدیث صحیح نبوی
در باب ایشان وارد است علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل و اینجا مراد علمای اولیاست

از علم ظاهری و باطنی آنسرور صلعم بایشان رسیده و احوال ایشان آنچه از کتب معتبره بنظر در آمده بود
بیرون آورده سلسله بسلسله قلمی نماید و جماعتی که ترتیب سلسلهٔ ایشان معلوم نشد ذکر ایشان را در فصل
علحده مندرج سازد تا طالب آن باسانی بمطلب خویش فائز گردد و نیز چون این فقیر را کمال
اخلاص و بندگی با این طائفهٔ عالیه بوده روز و شب جز ذکر ایشان فکری نداشت و خود را از مشتاقان
و معتقدان ایشان میدانست و ازین جهت به تحریر شمهٔ از احوال سعادت اشتمال ایشان مشغول شد
زیرا که اگر کسی را وصل دوست میسر نباشد خاطر را بکسب جو و گفتگوی او خوش میدارد و سید انام علیه الصلوٰة
والسلام فرموده اند اگر کسی مانده شد که بران مائده همت بارد تواند بود که او را از آن مائده بهره
نگرداند و نیز آنسرور صلعم فرموده مَنْ اَحَبَّ قَوْمًا فَهُوَ مِنْهُمْ یعنی کسیکه دوست میدارد جماعتی را پس او
از ایشانست والحمد لله والمنة که توفیق جمع ساختن این کتاب یافت و موسوم به سفینة الاولیا
گردانید و تمهید بدانکه مخلوقات الهی بعد از انبیا علیهم السلام اولیا اند قدس الله اسرارهم که ایشان بحکم
آیهٔ کریمه یحبهم و یحبونه عاشقان و معشوقان خدای و محبان و محبوبان اویند و این طائفهٔ عالیه همیشه بوده اند
و هستند و خواهند بود و دنیا از برکت وجود مبارک ایشان قائم و مستقیم است پس چنانچه حضرت
پیر علی هجویری در کشف المحجوب نوشته اند که خداوند هرگز زمین را بی حجت ندارد و هرگز این
امت را بی ولی ندارد و سند از رسول صلعم آورده اند که پیغمبر فرموده اند هرگز امت من
خالی نباشد از طائفهٔ که بر خیر باشند و هم چهل تن اند امت من بر خوی ابراهیم علیه السلام اند
پس بعد از انبیا هیچکس نزدیکتر از ایشان نیست بخدای عز و جل و هیچکس بزرگتر از ایشان نیست
و هیچکس محرم تر از ایشان نیست و هیچکس کریم تر از ایشان نیست و هیچکس عالی همت تر از ایشان
نیست و هیچکس بے نیاز تر از ایشان نیست و هیچکس فاضل تر و کامل تر از ایشان نیست
و هیچکس عالم تر و عامل تر از ایشان نیست و هیچکس حلیم تر و خلیق تر از ایشان نیست و هیچکس شجاع تر
و سخی تر از ایشان نیست چنانچه از شیخ ابوعبدالله سالمی رحمه الله پرسیدند که اولیاء الله را
بچه چیز شناسند در میان خلق گفتند به لطافت زبان و حسن خلق و تازه روئی و سخای نفس
و قلت اعتراض و پذیرفتن عذر و شفقت تام بر همه خلق پس دوستی ایشان دوستی خداست
و نزدیکی ایشان نزدیکی او و جستن ایشان جستن اوست و پیوستن بایشان پیوستن باوست

بادب ایشان ادب اوست چنانچه شیخ الاسلام حضرت خواجه عبدالله انصاری قدس الله سره
فرموده اند الهی این چیست که دوستان خود را کردی هر که ایشان را جست ترا یافت و تا ترا نه یافت ایشان را
نشناخت و شیخ ابو الخیر حبشی رحمه الله گفته اند جواهر دوکان را نبیند مگر جواهری و هر که جواهر را دیده او را دیده که
حق را دیده و طریقه این طائفه شریفه هر یکی بنهجی است و هر یکی را مشربی است چنانچه بعضی پنهان باشند و بعضی آشکار
بعضی با مر الهی کرامات ظاهر کنند و برین تقدیر ظاهر ساختن کرامات لازم باشد و گرنه مطلب ایشان
حالی ترا ذکر کرامات است و بعضی از جهت عجب نفس خود اظهار کرامات نکنند و در اخفای آن کوشند
و بعضی مامور هستند باین معنی هرچه از ایشان صادر شود بالهام ایزد است نکنند تا مامور نشوند
و نگویند تا نگویانند نخورند تا نخورانند و نپوشند تا نپوشانند و طریقه بعضی ترک و تجرید کمال است
چنانچه گفته اند بیت شرط اول در طریق عاشقی دانی که چیست * ترک کردن هر دو عالم را و
پشت پا زدن * و بموجب آیه کریمه قُلِ اللّٰهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِیْ خَوْضِهِمْ یَلْعَبُوْنَ عمل میکنند و میگویند تا ترک
بکمال نیست خاطر فارغ از ملال نیست و بعضی باسباب ظاهری و دنیا می پردازند و طریقه ایشان
خلوت در انجمن است و گویند بیت چیست دنیا از خدا غافل شدن * نی قماش و نقره و
فرزند و زن * و بموجب آیه کریمه رِجَالٌ لَّا تُلْهِیْهِمْ تِجَارَةٌ وَّلَا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللّٰهِ وَاِقَامِ الصَّلٰوةِ
عمل نمایند پس اعتراض و انکار ایشان بر ظاهر کار و گفتار و بر اسرار این گروه والا شکوه نباید کرد
شیخ الاسلام فرموده اند سوال سائل از انکار است برین کار آنکس که ازین کار بوی دارد او را
با سوال چه کار انکار مکن که آن کار شوم است هر که انکار کند ازین کار محروم است قومی
مشغول اند ازین کار و قومی برین کار با انکار و قومی خود در سر این کار آنکه برین کار با انکار است
محروم است و آنکه بر سر این کار است غرقهٔ نور و حضرت ممشاد دینوری فرموده اند هر که بر دیگری
از دوستان حق انکار کند کمتر عقوبت او آنست که او را از اجل دوستان خود نگردانند زیرا که
حق تعالی فرموده است اَوْلِیَائِیْ تَحْتَ قِبَابِیْ لَا یَعْرِفُهُمْ غَیْرِیْ اولیاء من پنهان اند که کسی نشناسد
ایشان را غیر از من مگر بنمایم من پس در کس بنظر حقارت نباید نگریست که دوستان خدا از چشم
پوشیده باشند و تا بصیرت و فراست صادق نباشد در خلق تصرف نباید کرد که بر خود ستم کردن است
و بعضی در زمرهٔ ملامتیه خود را منسلک دارند تا کسی ایشان را نشناسد اما نه بروشی که مخالف

شرع باشد بلکه چنانچه حضرت سلطان العارفین شیخ بایزید بسطامی قدس الله سره بعد از آنکه بکمال
رسیده اند مشهور آفاق گشتند از سفر به بسطام آمدند اکابر و اشراف و اهالی آنجا بجهت
استقبال ایشان برآمده و ملازمت نموده با اعتقاد تمام به شهر آوردند و سلطان العارفین
چون هجوم عام دیدند و آفت را دانستند برای اینکه خلق پراگنده شوند و منکر گردند با آنکه
ماه رمضان بود نانی از بازار برداشته خوردند چون آن معنی را مشاهده کردند منکر گشته
متفرق شدند تا در بسطام بودند با ایشان رجوع نکردند اگرچه ظاهر که مثل ایشان بزرگی
با وجود رمضان روزه برخوان خورده اما خلاف شرع نکردند چراکه مسافر بودند و در سفر افطار
رواست و ایشان رجوع خلق را نخواستند کسی را که رجوع با الهی باشد رجوع غیر را نخواهد
و طریقهٔ ملامتیه آنست که این قسم ملامتی که مخالف شرع نباشد قباب خود سازند پس اعتراض
بر کار این طائفه نباید کرد که بر حقیقت کار ایشان کسی مطلع نیست حضرت شیخ ذو النون مصری
و ابو تراب نخشبی رحمهما الله فرموده اند که الله تعالی او بنده که اعراض فرماید زبان او بطعن
عزوه و انکار اولیاء الله دراز شود و حمدون قصار گفته اند که علامت ترک سلامت است
و ابراهیم قصار گفته اند که بنده هست تر از دنیا و دو چیز صحبت فقیری و خدمت دوستی
از دوستان خدا و ابو العباس عطا گفته اند که اگر نتوانی که دست در زنی در دوستان او زن
اگر در رمه ایشان نرسی ترا نفع باشد و محمد بن سماک قدس سره در وقت رحلت مناجات
میکردند که بار خدایا بر تو ظاهر است که در وقت معصیت کردن اهل طاعت ترا دوست میداشتم
اکنون دوستی ایشان کفارت گناهان من گردان و رسیدن باین جماعه و ملازمت ایشان را
از جمله واجبات و حصول سعادات باید دانست و در هر جا که باشند ملازمت ایشان باید کرد
که شیخ الاسلام فرموده اند دیدار مشائخ را غنیمت باید شمرد اگرچه دیدار پیران نبود و بر قرار باشد که
آنرا در نتوان یافت آن همیشه نبود و عرفات همیشه باشد و دیدار ایشان را غنیمت دان
که ترک شدن آنرا تدارک نباشد و ابو عبد الله سنجری گفته اند سودمندترین چیزی مرد را
صحبت صالحان است و اقتدا با ایشان در افعال و اقوال و زیارت کردن قبرهای دوستان خدا
و خواجه معین الدین چشتی فرموده اند صحبت نیکان به از کار نیک و صحبت بدان بدتر از کار بد

حضرت سلطان ابراهیم ادهم فرموده اند شبی در خواب دیدم که فرشته طوماری بدست داشت و چیزی
می نوشت پرسیدم چه مینویسی گفت نام دوستان خدای گفتم نام من نوشتی گفت نی گفتم من
از ایشانم لیکن دوست دوستان اویم ایشانرا دوست دارم درین بودم که در رسید
و گفت طومار از سر گیر و نام ابراهیم را مقدم بر همه نویس که دوست دوستان ماست سید الطائفه
حضرت شیخ جنید بغدادی فرموده اند که اگر کسی را بینید که ایمان دارد باین طائفه و سخنان ایشانرا
بشنید دل بسته او را بگوئید تا مرا به دعا یاد آرد و هم سید الطائفه شیخ شبلی را میفرمودند که اگر از همه
عالم کسی را بیابی که از آنچه میگوئی در یک کلمه موافق تو بود دامنش را بگیر و حسین بن منصور حلاج
رحمه الله گفته اند هر که به سخنان اولیا ایمان آرد و از آن چاشنی دارد او را از من سلام گوئید
شیخ شروانی گفته اند که اگر پای دارید بخراسان روید بزیارت شخصی که ما را دوست دارد
و نیز به اصحاب خود گفته اند که وصیت میکنم شما را به نیکوئی با کسی که این طائفه را دوست دارد
و ملازمت ایشانرا بجهت آزمائش یا سوال یا طلب کرامت باید کرد با اعتقاد و اخلاص باید آمد
سهیل ابن عبد الله تستری رحمه الله گفته اند از نشانهای بدبختی است که دیدار و صحبت اولیا دست دهد
و توفیق قبول نیابد و در دل انکار آرد و ابو عبد الله مغربی قدس سره گفته اند که درویشان
امینان خدا اند بر بندگان و به برکت ایشان بلا از خلق منقطع شود و استاد اولیا محبوب سبحانی
حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه فرمودند این جماعه بادشاهان دنیا و آخرت اند و شیخ ابو الحسن
غزنوی گفته اند اولیاء الله والیان عالم اند از آسمان باران برکت اقدام ایشان می بارد و از زمین
نباتات بصفای احوال ایشان میروید و از کتب مشائخ تحقیق نموده شد که چهار هزار اولیاء الله
که ایشانرا مکتومان گویند و ایشان مر یکدیگر را نشناسند و جمال حال خود را ندانند و سیصد تن
دیگر از سرهنگان درگاه حق اند که ایشانرا اخیار گویند و چهل تن دیگر را رجبیون نامند و چهل تن
دیگر را ابدال خوانند و هفت تن دیگر را ابرار گویند و چهار تن دیگر را اوتاد نامند و سه تن دیگر را
نقبا خوانند و دو تن دیگر را امامان گویند و امامان در یمین و یسار قطب باشند و یکی را ازین طائفه
قطب و غوث نامند و این جمله یکدیگر را بشناسند و باهم محتاج باشند و جماعه دیگر را مفردان
گویند که ایشان از همه ممتاز و بی نیاز و عدد ایشان بر طاق باشد و مرتبه ایشان ما بین نبوت

وسیله نیست با شفاعت این فقیر نیز امیدوار است که الله تعالی برکت این طایفه در دنیا و آخرت همه جا
حال نیک و نجات و رستگاری بخشد و از کمترین دوستان خود شمارد و در زمرهٔ ایشان برانگیزد و
از لقای ایشان ایمان نصیب گرداند بیت از عمل خویش ندارم امید * بر کرم تست مرا اعتماد *

بیان نسب طاهر و تاریخ ولادت با سعادت و ابتدای نزول وحی و معراج و هجرت از مکه و وصول بمدینه و وفات حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم

بدانکه حضرت رسول صلی الله علیه و علی آله و اصحابه وسلم بهترین ناس سوی الله از اعیان و اشراف قبیلهٔ قریش اند هم از جانب پدر و هم از جانب مادر اما از جانب پدر محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان تا اینجا میان ارباب سیر و تواریخ و اصحاب علم انساب اتفاق است و از عدنان تا اسمعیل و از اسمعیل تا آدم علیهما السلام اختلاف بسیار است و لیکن جمهور اهل سیر و تواریخ متفق اند برآنکه اسمعیل و ابراهیم و نوح و شیث علیهم السلام از اجداد کرام آنحضرت اند اما از جانب مادر آمنه بنت وهب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب الی آخر نسبه صلی الله علیه وسلم و اسمای گرامی آنحضرت بسیار و از آنجمله بعضی مشهور است و نام نامی آنسرور علیه الصلوة والسلام در توریت احید و ضحوک و قتال و در انجیل حامد و بروایتی فارقلیطا و در آسمان احمد و محمود است و ولادت با سعادت آنحضرت علیه افضل الصلوة باتفاق علما و اهل سیر بعد از طلوع صبح صادق و پیش از طلوع آفتاب روز دوشنبه بوده لیکن در تعیین سال و ماه و تاریخ آن اختلاف است طایفهٔ اهل سیر و تاریخ برآنند که آنسرور صلی الله علیه وسلم در سال فیل متولد شده بعد از پنجاه و پنج یا چهل روز و قول آنکه هر دو قضیه در یک روز واقع شده و بزعم بعضی ولادت آنحضرت بعد از سی سال از واقعهٔ فیل و بگمان جمعی بعد از چهل سال روی داده و قول اول صحیح است و عقیدهٔ جمهور علما آنست که تولد آنسرور علیه الصلوة والسلام در ماه ربیع الاول بوده و بزعم طایفهٔ آنکه در ماه رمضان واقع شده و مشهور آنست که دوازدهم ماه ربیع الاول واقع شده و دوم و هشتم نیز گفته اند و بقول بعضی اول دوشنبه که از ماه مذکور بوده گویند

که آنسرور در عهد نوشیروان تولد نموده اند بعد از آنکه چهل و دو سال از ملک وی گذشته بود
و صاحب جامع الاصول وغیره آورده که هشت صد و هفتاد و دو سال از وفات سکندر رومی گذشته
و بروایتی ابن عباس از زمان حضرت عیسی تا ولادت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم ششصد سال بود
و ابتدای نزول وحی بر آنسرور علیه الصلوة والسلام بقول اکثر اصحاب حدیث و اهل سیر روز دوشنبه
سیوم یا هشتم ماه ربیع الاول سال چهل و یکم از ولادت آنسرور صلعم بوده و جمعی گفته اند که هفدهم تاریخ
در ماه مبارک رمضان بوده و معجزاتی که از آنسرور صلعم بظهور رسیده مثل نزول قرآن و شق قمر
و سخن کردن طفل از اهل یمامه که همان روز متولد شده بود و سخن کردن آهو و گواهی دادن سوسمار
بر نبوت آنحضرت و تسبیح گفتن سنگ ریزها در دست مبارک آنحضرت و آمدن درخت و شاخ خرما
پیش آنحضرت و روان شدن سنگ بر روی آب بطلب آنسرور و اثر نکردن آتش بر ردای
که دست مبارک بآن رسیده بود و روان شدن آب از انگشتان مبارک و رستن درخت خرما
از کوهان شتر و بار ور شدن آن و سخن کردن بزغاله بریان زهرآلوده و سوای این بسیار است
و یک هزار و چیزی نقل کرده اند که از آنسرور سه هزار معجزه بظهور آمده الغرض معجزاتی که از آنحضرت
شده اندکی از آن بیچ پیغمبری روی ننموده معراج آنحضرت صلعم بقول اکثر علما در ماه ربیع الاول
سال دوازده از نبوت و گویند در شوال سال یازدهم و بقولی شب بیست و هفتم ماه رجب
و این قول مشهور است و بقولی در بیست و هشتم ماه ربیع الآخر و بعضی در هفدهم ماه رمضان سال
دوازدهم از بعثت واقع شده و جماعتی بر آنند که بعد از بعثت به پنج سال آن صورت رو نموده و گویند
در شب دوشنبه بود و هجرت آنسرور علیه الصلوة والسلام با صدیق رضی الله عنه در شب
بیست و هفتم صفر یا غره ربیع الاول سال سیزدهم یا چهاردهم از بعثت واقع شده و اکثر اهل سیر
بر آنند که بیرون رفتن ایشان از مکه دوشنبه بود و بعضی بر آنند که پنجشنبه بوده است و وجه جمع آنست
که خروج از خانهٔ ابوبکر رضی الله عنه پنجشنبه و خروج از غار و توجه نمودن بمدینه دوشنبه یا عکس بوده باشد
والله اعلم و باتفاق اهل سیر آنروز که حضرت پیغمبر صلعم داخل مدینه منوره شدند روز دوشنبه بود
از ماه ربیع الاول و در آنکه چندم ماه بود و اختلاف است بعضی بر آنند که اول ماه و بقولی دوم
و بقولی دوازدهم و بقولی سیزدهم بوده

واقعهٔ هائله وفات آنحضرت صلعم

نزد جمهور ارباب سیر هنگام چاشت روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول سال یازدهم از هجرت و بقولی دوم ماه مذکور وقوع شده و شب چهارشنبه نیم شب یا سحر و بقول بعضی روز سه‌شنبه در مدینه معظمه در حجره حضرت عائشه صدیقه رضی الله عنها در آن مکان قبض روح مقدس واقع شد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم دفن کردند و سن شریف شصت و سه سال و بقول شصت و پنج و بقولی شصت و بقولی شصت و دو و نیم سال بوده و بعضی علما در وجه جمع میان این اقوال گفته اند که قول اول بنا بر آنست که سال ولادت و سال وفات نه شمرده اند و قول دوم بنا بر اعتبار سال ولادت و وفات است و آنکس که شصت گفته ما فوق عشرات را نه شمرده و قول چهارم مبنی بر آن حدیث که عمر هر پیغمبر نصف عمر آن پیغمبر است که پیش از و بوده و عمر عیسی علیه السلام یکصد و بست و پنج سال بوده و این حدیث خالی از ضعیفی نیست والله اعلم بالصواب

حضرت امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه

کنیت آن افضل البشر بعد الانبیا ابوبکر است و لقب ایشان صدیق اکبر و عتیق و نام شریف ایشان عبدالله و هو ابن ابی قحافه بن عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مره و نام مادر ایشان ام الخیر سلمی بنت صخر بن عامر بن عمرو بن کعب و نسب حضرت صدیق از جانب پدر و مادر از پدر عم و دختر عم یکدیگر بودند در مره که جد ششم سرور کائنات است و جد ششم ایشانست بنسبت [illegible] میرسد و ولادت صدیق اکبر بعد از واقعه فیل بدو سال و چهار ماه بوده و اول کسی که از پیران بی طلب معجزه به پیغمبر صلعم ایمان آورد ایشان بودند و در روز وفات حضرت رسالت پناه بر مسند خلافت نشستند و مدت خلافت ایشان دو سال و سه ماه بوده و وفات ایشان در سال سیزدهم از هجرت آخر روز دوشنبه و بروایت اصح شب سه‌شنبه و بقولی جمعه بست و دوم یا بست و سوم ماه جمادی الآخر است و مدت عمر شریف ایشان شصت و سه سال بوده و بقولی شصت و پنج سال و نقش نگین ایشان نعم القادر الله بوده و قبر ایشان متصل قبر حضرت رسالت پناه صلعم است چنانچه گویند صدیق اکبر رضی الله عنه وصیت کرده بودند که تابوت مرا بدر روضهٔ رسول علیه السلام برید و بگویید که السلام علیک یا رسول الله این ابوبکر است

استناد نموده اگرچه اجازت شده در کشاده گردد در آنجا و الا به بقیع برید راوی میگوید که چون بموجب وصیت
ابوبکر رضی الله عنه عمل کردند هنوز آن کلمات تمام نشده بود که پرده دور شد و آواز در برآمد و ندا آمد که بگوئید
رسید که در آرید حبیب را بسوی حبیب اگرچه در شان خلفای راشدین احادیث صحیح بسیار وارد شده
لیکن بجهت اختصار دو حدیث در فضیلت ایشان نوشته میشوند قال رسول الله صلعم ما طلعت الشمس و لا
غربت علی احد افضل من ابی بکر الا ان یکون نبیا یعنی طلوع نکرده است آفتاب و غروب نکرده است بر هیچ
کسی بهتر از ابوبکر مگر آنکه باشد پیغمبری و عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلعم فی مرضه
ادعی لی ابابکر اباک و اخاک حتی اکتب کتابا فانی اخاف ان یتمنی متمنی و یقول قائل انا اولی و یأبی الله
والمومنون رواه مسلم مرویست از عائشه که گفت مرا رسول الله صلعم در مرض موت خود
بطلب ابابکر پدر خود را و عبدالرحمن برادر خود را تا بنویسم کتابی را بجهت آنکه میترسم که دیگری آرزوی
خلافت کند و بگوید که مستحق خلافت منم و دیگر حال آنکه ابا میکنند خدای تعالی و مومنان خلافت غیر ابابکر را

امیر المومنین حضرت عمر فاروق رضی الله عنه

کنیت ایشان ابوحفص است و لقب فاروق اعظم و نام شریف عمر و هو ابن الخطاب بن نفیل
بن عبدالعزی بن رباح بن عبدالله بن قرط بن رزاح بن عدی بن کعب بن لوی بن غالب القرشی
و نام مادر ایشان حنتمه بنت هاشم بن مغیره و قیل بنت هشام بن المغیره بن عبدالله بن عمر
بن مخزوم است بنا بر قول اول دختر عم ابوجهل و بقول ثانی خواهر ابوجهل میشود و نسب
فاروق اعظم از جانب پدر به نسب سرور کائنات در کعب که جد هشتم آنحضرت و جد نهم ایشان است
میرسد و ولادت ایشان بعد از واقعهٔ فیل به سیزدهم سال بوده و در ششم سال از
بعثت آنسرور صلعم ایمان آورده اند چهل کس اند از جماعه که به شرف اسلام مشرف گشته بودند
و همان روز این آیهٔ کریمه در شان ایشان نازل گشته که یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک
من المومنین و روز سه شنبه بست و سیوم جمادی الاخری سال سیزدهم هجری بر مسند
خلافت نشستند و مدت خلافت ایشان ده سال و هشت ماه بوده نفائس الفنون و شهادت
ایشان سال بست و سوم هجری شب یکشنبه غرهٔ ماه محرم بوده و بعضی گویند روز چهارشنبه
بست و هفتم ذی حجه سنه بست و سه زخم رسیده و روز پنجشنبه بست و هشتم ماه مذکور

نقش وفات نبود و مدت عمر شریف ایشان نزد جمهور شصت و سه سال و بقولے پنجاه
و هشت سال و بقولی پنجاه و چهار سال و بقولی پنجاه و پنج سال بوده و نقش نگین ایشان کفی بالموت
واعظا یا عمر بوده و قبر ایشان متصل قبر حضرت صدیق اکبر است رضی الله عنهما چنانچه حکیم خاقانی
گفته است نظم نبی حرم محمدی را، چو لا نگر سر مدی را، چو ابکنار شمس خفته
پیش سخی دو خلیفه رخ نهفته، چون یک الف و دو لام الله بهم رسیده هم نهاده همراه
و گویند که عیسی را علیه السلام متصل قبر فاروق اعظم دفن خواهند کرد و این دو یار بزرگوار
در میان دو پیغمبر تا بدو مبعوث خواهند شد قال رسول الله صلعم لو کان بعدی نبیا لکان عمر
بن الخطاب مشکوة یعنی گفت پیغمبر صلعم اگر می بود بعد از من پیغمبری می بود عمر بن الخطاب رض وقال
رسول الله صلعم عمر سراج اهل الجنة صواعق یعنی گفت رسول الله صلعم عمر چراغ بهشت است

حضرت امیر المومنین عثمان ذو النورین رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو عمرو یا ابولیلی یا ابو عبد الله است و لقب ذو النورین بجهت آن گویند که دو دختر
حضرت پیغمبر صلعم در نکاح ایشان بوده گفته اند که هیچکس از آدم تا اینزمان این دولت دست نداده است
که دو دختر پیغمبرے در نکاح وی در آمده باشد مگر ایشان و آنسرور فرموده که اگر چهل دختر
میداشتم یکے را بعد از دیگرے بعثمان رض میدادم و نام شریف عثمان رض بن عفان بن
ابی العاص بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف و نام مادر ایشان بیضا عمه آنسرور است
صلعم که با عبد الله توامان بوده و نسب ایشان از جانب پدر و مادر بنسب پیغمبر صلعم در عبد مناف
که جد چهارم آنحضرت و جد پنجم ایشان بوده میرسد و ولادت ایشان بعد از گذشتن شش
سال از عام فیل واقع شده و در سال اول بعثت بدلالت صدیق اکبر رض ایمان آورده اند و
غره محرم سال بست و چهارم هجری بر مسند خلافت نشستند و مدت خلافت ایشان
دوازده سال بوده دوازده روز کم و یازده سال و یازده ماه و بست و دو روز نیز گفته اند
و مدت عمر شریف ایشان هشتاد و هشت سال بوده و بعضے گویند نود سال و هفتاد و پنج سال
و هشتاد و دو و هشتاد و شش نیز گفته اند و در سال سی و پنجم و یا سی و ششم از هجرت روز جمعه
سیزدهم یا هیژدهم ذی حجه در مدینه منوره شربت شهادت چشیده اند و نقش نگین ایشان

نصف ان الله بوده و قبر ایشان در بقیع است قال رسول الله صلعم لکل نبی رفیق و رفیقی فی الجنة
عثمان یعنی گفت پیغمبر صلعم مر هر پیغمبر را رفیقی است و رفیق من در بهشت عثمان است و قال رسول الله
صلعم لیدخلن بشفاعة عثمان سبعون الفا کلهم قد استوجبت النار یعنی گفت رسول الله صلعم
داخل میشوند از شفاعت عثمان هفتاد هزار کس که همه مستحق عذاب دوزخ شده باشند در بهشت

حضرت امیر المومنین علی مرتضی کرم الله وجهه

کنیت ایشان ابو الحسن و ابو تراب است و لقب مرتضی و اسد الله و نام شریف ایشان علی است و هو ابن ابی طالب ابن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف و نام مادر ایشان فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است و ولادت ایشان در مکه معظمه بوده است در درون خانه مبارک روز جمعه سیزدهم رجب بعد از واقعه فیل به سی سال و بعضی گفته اند که ولادت ایشان در خانه کعبه بوده در سال بعثت رسالت پناه صلعم یازده ساله بوده اند بعضی سیزده ساله گفته اند و اول کسی که از صبیان ایمان آورده ایشان بوده اند و در سال سی و پنجم یا سی و ششم از هجرت بر مسند خلافت نشستند و مدت خلافت ایشان پنج سال و شش ماه بوده و بقولی چهار و نه ماه بوده و شهادت ایشان شب دوشنبه بیست و یکم ماه رمضان سال چهلم هجری و بقولی روز جمعه هم ماه مذکور روی نموده و بعضی بیست و سوم گفته اند و مدت عمر شریف ایشان شصت و سه سال یا شصت و پنج سال بوده و نقش نگین حضرت امیر الملک لله بوده گویند که حق سبحانه تعالی برای حضرت امیر کرم الله وجهه دو بار رد شمس کرد و آفتاب را از مغرب باز گردانید یکی در عهد رسول الله صلعم و یکبار بعد از وفات آنحضرت و قبر ایشان در نجف است چنانچه در شواهد النبوة مسطور است که امیر المومنین علی امام حسن و حسین را رضی الله عنهما وصیت کرده بودند که چون مرا بر سریر نهید و بیرون برید و بعد زمین که الحال به نجف شهرت دارد برسانید و آنجا سنگی خواهید یافت که از آن نور درخشان است آن را بکنید و در آنجا کشادگی خواهید یافت مرا در آنجا دفن کنید ملا عبد الغفور لاری رحمه الله آورده اند که قبر حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه در بلخ است موضعی که آستانه امیر مشهور است و در این باب حجتها آورده اند والله اعلم

قال رسول الله صلعم انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی متفق علیه مشکوة

و گفت رسول الله صلعم مر علی را که نسبت تو بمن همچو نسبت هارون است بموسی مگر آنکه نیست بعد از من
پیغمبری و قال رسول الله صلعم من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه
حمد اسحق ... گفت رسول صلعم روز غدیر خم هر کس را منم مولای او پس علی مولای
اوست خدایا دوست دار کسی را که دوست دارد علی را و دشمن دار کسی را که دشمن دارد او را حضرت
امیر امام اول اند از ائمهٔ اثنا عشر رضی الله عنهم و سلسله های جمیع اولیا بایشان منتهی میشود و
ترتیب تفضیلات چهار یار حضرت سید ابرار به ترتیب خلافت است چنانچه در کلام الله در آخر سورهٔ فتح
اشاره بآن شده محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم تراهم رکعا سجدا
یبتغون فضلا من الله و رضوانا باید دانست و هر چهار یار را بهترین جمیع خلق خدا بعد از انبیا
باید شناخت که علمای اسلام برین متفق اند و این حقیر در خواب بسعادت ملازمت خلفای راشدین
رضی الله عنهم اجمعین مشرف گشته چنانچه شبی در خواب می بیند که چهار کس بلباس سفید بزرگانه
متعاقب یکدیگر میروند فقیر از شخصی پرسید که اینها چه کسانند گفت چهار یار پیغمبر صلعم فقیر از
عقب ایشان روان گشت ایشان از دریا گذشت بر کوهی که بسیار بلند بود بر آمدند و بر انجا
ایستادند فقیر پیشتر رفته اول بخدمت صدیق اکبر رسیده گفت السلام علیکم یا صدیق اکبر
در جواب فرمودند علیکم السلام گفتم التماس فاتحه دارم فاتحه خواندند و بعد از ان بهمین روش
بخدمت حضرت فاروق اعظم رفتم و سلام گفته فاتحه التماس نمودم ایشان نیز خواندند
و باز بهمین طور بخدمت عثمان ذوالنورین و حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنهم سلام گفته و جواب
شنیده التماس فاتحه کردم ایشان نیز در بارهٔ این فقیر جدا جدا فاتحه خواندند و فرمودند
بجهت یادگاری مامور شده ایم و فقیر را با عنایت خاصی رخصت فرمودند و این خواب را
از بیداری بخت و سعادت سرمدی کونین خود میداند که چنین عطیهٔ عظمی مشرف گشت الحمد لله علی ذلک

حضرت امیر المومنین حسن رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو محمد است و لقب تقی و سید و نام حسن و هو ابن علی بن ابی طالب رضی الله عنهما و ایشان
امام دوم از ائمهٔ اثنا عشر اند ولادت ایشان بمدینه منوره است در نیمهٔ رمضان سال سوم
از هجرت و جبرئیل علیه السلام نام ایشان را بهدیه پیش رسول صلعم بر قطعه حریر نوشته آورده

گویند که ایشان شبیه‌ترین مردم بودند به رسول صلعم از سینه تا به فرق سر و مدت عمر شریف
ایشان چهل و هشت سال بوده و مدت خلافت شش ماه و شهادت ایشان در پانزدهم ربیع
سال پنجاه هجری بوده مشهور آنست که ایشان را خاتون ایشان زهر داده و قبر ایشان در بقیع

امیر المؤمنین حسین رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو عبد الله و لقب شهید و سعید و نام حسین و پدر او ابن علی بن ابیطالب رضی
عنهما و ایشان امام سوم و ابو الائمه اند و ولادت ایشان در مدینه بوده در سه شنبه چهارم شعبان
سال چهارم از هجرت و گویند مدت حمل ایشان شش ماه بوده است و هیچ فرزندی شش ماهه نمانده
مگر ایشان و حضرت یحیی بن زکریا علیه السلام و میان ولادت امیر المؤمنین حسن رضی الله عنه
و علوق حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها با امام حسین رضی الله عنه پنجاه روز بوده است و رسول الله
ایشان را حسین نام نهاده اند و ایشان را جمالی بوده که چون در تاریکی می نشستند از نور جبین
و درخشنده رخساره ایشان راه می بردند و گویند حسن و حسین رضی الله عنهما پیش رسول صلعم
کشتی میگرفتند رسول صلعم حسن را فرمودند که بگیر حسین را حضرت فاطمه رضی الله عنها گفتند
یا رسول الله بزرگ را میگوئی که خرد را بگیر رسول علیه السلام فرمودند که اینک جبرئیل حسین را
میگوید که حسن را بگیر و مدت عمر شریف ایشان پنجاه و هفت سال و پنج ماه بوده و شهادت ایشان
در کربلا روز سه شنبه عاشورا وقت نماز پیشین و بقولی روز جمعه وقت نماز جمعه سال شصت و یک
روی داده آورده اند که روز شهادت امام حسین رضی الله عنه در بیت المقدس هیچ سنگی را بر نداشتند که
زیر آن خون تازه نیافتند و بعضی گویند در آن روز خون از آسمان باریده و قبر ایشان در کربلا است

حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو محمد است و ابو الحسن و ابو بکر نیز گفته اند و لقب سجاد و زین العابدین و نام علی
و پدر او ابن حسین بن علی مرتضی رضی الله عنهم ایشان امام چهارم اند ولادت ایشان بمدینه منوره
بوده هفتم در سال سی و سه از هجرت و بقولی سی و هشت و بقولی سی و شش و نام مادر ایشان شهربانو
دختر یزدجرد که از اولاد نوشیروان عادل بود یا جاریه غزاله نام و مدت عمر شریف ایشان شصت
و یک سال یا شصت و دو سال و بقولی پنجاه و شش سال بود وفات ایشان در شنبه هیجدهم محرم

سال نود و چهار هجری یا نود و پنج هجری روی نموده گفته اند که هرگاه ایشان وضو می ساختند لون مبارک ایشان زرد می‌شد و لرزه بر اندام ایشان می افتاد چون ایشان را از آن پرسیدند فرمودند بپیش که خواهیم ایستاد و قبر ایشان نزدیک به قبر حضرت امام حسن است رضی الله عنه

امیر المومنین امام محمد باقر رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو جعفر است و لقب باقر و نام محمد و هو ابن علی بن حسین رضی الله عنهم و ایشان امام پنجم اند ولادت ایشان در مدینه مطهره پیش از قتل امیر المومنین حسین رضی الله عنه بسه سال بوده روز جمعه سوم ماه صفر سال پنجاه و هفت هجری و نام مادر ایشان فاطمه بود دختر امیر المومنین حسن بن علی المرتضی رضی الله عنهم و پیغمبر صلعم بایشان سلام رسانیده اند چنانچه گویند جابر رضی الله عنه گفت روزی با رسول صلعم بودم مرا فرمود که ای جابر شاید که تو بمانی تا آن وقت که ملاقات کنی با یکی از فرزندان من که ویرا محمد بن علی بن حسین گویند خدای تعالی ویرا نور و حکمت خواهد داد ویرا از من سلام رسان و مدت عمر شریف ایشان پنجاه و هشت سال و بقولی شصت و سه و بقول واقدی هفتاد و سه و در تاریخ بخاری از امام جعفر صادق منقول است که عمر شریف ایشان پنجاه و هشت سال بوده وفات ایشان در سال یکصد و چهارده هجری بوده و بقول یحیی بن معین در سال یکصد و هیجده و بقول دیگر یکصد و هفده بوده و قبر ایشان در بقیع است نزدیک قبر امام زین العابدین رضی الله عنه

امام جعفر صادق رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو عبد الله است یا ابو اسمعیل و لقب صادق جعفر نام و هو ابن محمد بن علی بن حسین بن علی مرتضی رضی الله عنهم ایشان امام ششم اند و نام مادر ایشان فروه بنت القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی الله عنهم و مادر ام فروه اسماء بنت عبد الرحمن بن ابی بکر الصدیق است رضی الله عنه و نسبت خرقه حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه از دو جانب است یکی از جانب حضرت امام محمد باقر بحضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه میرسد و دیگر از پدر والده خود قاسم بن محمد بن ابی بکر است و ایشان را از سلمان فارسی و ایشان را از صدیق اکبر رضی الله عنه ولادت ایشان بمدینه در سال هشتاد از هجرت و بقولی هشتاد و سه در روز دوشنبه هفدهم ربیع الاول بوده است و مدت عمر شریف ایشان شصت و هشت سال و بقولی شصت

پنج سال بوده وفات ایشان نیز در مدینه بوده است روز دوشنبه پانزدهم شهر رجب سال یکصد وچهل وهشت هجری وقبر ایشان در بقیع است وآن گنبدیست که دران امام محمد باقر وامام زین العابدین وامام حسن نیز آسوده اند رضی الله عنهم ودر کشف المحجوب آورده اند که امام جعفر صادق رضی الله عنه روزی با موالی خویش نشسته بودند ومیگفتند بیائید تا بیعت کنیم وعهد کنیم که هر که از میان ما رستگاری یابد اندر قیامت همه را شفاعت کند گفتند یا ابن رسول الله صلعم ترا بشفاعت ما چه حاجت است که جد تو شفیع جمله خلائق است ایشان فرمودند که با این افعال خود شرم دارم که اندر قیامت بروی جد خود نگرم

حضرت امام موسی کاظم رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو الحسن است وابو ابراهیم ولقب کاظم نام موسی وهو ابن جعفر الصادق رضی الله عنهما وایشان امام هفتم اند از ائمهٔ اثنا عشر وولادت ایشان به ابوا بوده میان مکه ومدینه روز یکشنبه هفتم صفر در سال یکصد وبست وهفت هجری ومادر ایشان ام ولد بوده حمیده بربریه نام که امام محمد باقر رضی الله عنه وی را خریده با امام جعفر صادق ارزانی داشته بودند واز خیر اهل الارض امام موسی بن امام جعفر رضی الله عنهما متولد شدند ومدت عمر شریف ایشان پنجاه وچهار سال وبقولی پنجاه وپنج سال بوده ووفات ایشان روز جمعه ششم وبقولی هفتم وبقولی در نصف رجب سال یکصد وهشتاد وسه هجری در حبس هارون الرشید جزاه الله واقع شد وقبر ایشان در بغداد است در مقبره که مشهور است بمقبرهٔ قریش

امام موسی علی رضا رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو الحسن است چون کنیت پدر واز امام موسی کاظم رضی الله عنه آورده اند که فرموده که وی را عطا کردم کنیت خود ولقب رضاست ونام علی وهو ابن موسی بن جعفر رضی الله عنهم وایشان امام هشتم اند وولادت ایشان بمدینه بوده روز پنجشنبه یازدهم ربیع الآخر در سال یکصد وپنجاه وسه هجری بوده بعد از وفات جد ایشان حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه پنج سال وبقولی هشتم شوال وبقولی هفتم وبقولی ششم در سال مذکور وبقولی در سال یکصد وپنجاه وشش هجری بوده ومادر ایشان ام ولد بوده انکتم نام داری

نجمه و شمانه و ام البنین نیز گفته اند و ایشان کنیزک حضرت حمیده مادر امام موسی کاظم بوده اند
رضی الله عنه و آورده اند که شبی حمیده حضرت پیغمبر صلعم را در خواب دید که فرمودند نجمه را
بموسی پسر خود ببخش و زود باشد پسرے بوجود آید که بهترین اهل زمین باشد و از امام
رضا رضی الله عنهما روایت کنند که گفت چون برضا حامله شدم هرگز در خود ثقل حمل نیافتم و در خواب
از شکم خود آواز تسبیح و تهلیل می شنیدم در زمانی که بوجود آمد دستها بر زمین نهاد و روے
بر آسمان کرد و لبهاے مبارک می جنبانید چنانکه کسی سخن گوید و مناجات کند و مدت عمر شریف
ایشان چهل و نه سال بوده و بقولے چهل و چهار و بقولی چهل و پنج و بقولی پنجاه سال است
وفات ایشان در ولایت طوس واقع شده در قریه سناباد از روستاق نوقان روز جمعه
بیست و یکم یا نهم ماه رمضان سال دو صد و هشت هجری گویند مامون ولد هارون جزاه الله
ایشان را طلب داشت و پیش وی طبقهای میوه نهاده بودند و خوشه انگور در دست داشت
میخورد چون ایشان را بدید از جای برجست و با ایشان معانقه کرد و ایشان را بنشاند و
آن خوشه انگور را بایشان داد و گفت یا ابن رسول الله ازین انگور خوبتر دیده ایشان
فرمودند که انگور نیکو از بهشت باشد پس مامون گفت ازین انگور بخور امام رضا رضی الله عنه
فرمودند مرا معاف دار مامون مبالغه کرد و گفت مانع چیست مگر مرا متهم میداری و از دست امام
آن خوشه را بگرفت و بعضی را از آن انگور بخورد و دیگر باره انگور برضا رضی الله عنه داد و ایشان
سه دانه بخوردند و بینداختند و برخاستند مامون گفت بکجا میروی گفت بدانجا که فرمودے
پس ردای بر سر مبارک خود پوشیده بیرون آمدند و فرمودند تا در سراے ببندند و بر فراش خود
خفتند و در آن وقت امام محمد تقی رضی الله عنه فرزند ایشان از مدینه بطریق طی ارض در یک ساعت
نزدیک پدر حاضر شدند رضا رضی الله عنه ایشان را بسینه مبارک خود کشیده میان دو چشم
ایشان را بوسیدند و بر بستر خود بردند و ایشان نیز روے بر روے پدر خود نهادند و با ایشان
سخنان پنهان گفتند و هم آن وقت رحلت فرمودند و قبر ایشان در قبه قبر هارون الرشید است
که در سراے حمید بن القحطبة الطائی است و آن قریه امروز معموره کلانی است
و بمشهد اشتهار داد

حضرت امام محمد تقی رضی الله عنه

کنیت ایشان ابوجعفر است ایشان را ابوجعفر ثانی نیز گفته اند و لقب تقی و جواد و نام محمد
علی بن موسی بن جعفر صادق رضی الله عنه ایشان امام نهم اند و ولادت ایشان بمدینه بوده روز
دهم رجب در سال یکصد و نود و پنج هجری بوده و نام مادر ایشان خیزران یا ریحانه و ام ولد بوده
بعضی گویند که از اهل ماریه قبطیه است و مدت عمر شریف بست و پنج سال بوده و وفات ایشان روز
سه شنبه ششم ذیحجه سال دو صد و بست هجری در ایام خلافت معتصم روی داده و قبر ایشان در بغداد
در قفای قبر جد ایشان امام موسی کاظم رضی الله عنه گویند امام محمد تقی در سن یازده سالگی در یکی
از کوچهای بغداد با جمعی از کودکان ایستاده بودند اتفاقاً مامون بقصد شکار بیرون رفت گذر
بر آنجا افتاد همه کودکان از سر راه بگریختند و جواد رضی الله عنه بر جای ایستاده بودند چون مامون
نزدیک رسید ایشانرا دید و ایشانرا خدای تعالی در دلها قبولی عظیم داده بود اسپ خود
نگاه داشت پرسید که ای کودک تو چرا با دیگر کودکان از سر راه نرفتی فی الفور جواب دادند که ای
امیر المومنین راه تنگ نیست که برفتن آن راه بر تو گشاده گردانم و مرا جرمی نبود که از ترس بگریزم و من گمان
نبود آنست که بی جرمی آزار رسد چون سخن بشنید ... مامون را از تکلم و صورت ایشان بغایت خوش آمد پرسید
نام چیست فرمود که محمد پرسید که فرزند کیستی فرمودند رضا رضی الله عنه نبیره ام الفضل دختر خود را بنکاح ایشان در آورد

حضرت امام محمد تقی رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو الحسن است و ایشانرا ابی الحسن ثالث گفتندی و لقب هادی و زکی و عسکری
و به نقی مشهور اند و نام علی ابن محمد بن موسی بن جعفر صادق رضی الله عنه و ایشان امام دهم اند
ولادت ایشان در مدینه بوده سیزدهم ماه رجب و بقولی روز عرفه در سال دو صد و چهار هجری و بقولی دو صد
و سیزده و مادر ایشان ام ولد بوده شمانه نام و بقولی ام الفضل بنت مامون و مدت عمر شریف
ایشان چهل یا چهل و یک سال بوده است وفات ایشان در سر من رای که از نواحی بغداد است
مشهور است روی داده روز دوشنبه آخر ماه جمادی الاول و بقولی سیزدهم جمادی الآخر
دو صد و پنجاه و چهار هجری در زمان خلافت مستنصر بالله واقع شده و قبر ایشان هم در سرای ایشان
که در سر من رای داشتند گویند که متوکل را خانه بوده در وی خانه مرغان بسیار که هر کس آنجا

اختلاف آوازها و شور آنجا سخن کسی را تو انستی شنود و نه کس سخن وی هر وقت که هادی رضی الله
عنه بآنجا در آمدی همه مرغان خاموش گشتندی و چون بیرون شدی آواز و شور آغاز کردندی

امام حسن عسکری رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو محمد است و لقب زکی و خالص و سراج و عسکری مشهور اند و نام حسن و هو بن
علی بن محمد بن علی رضا رضی الله عنه و ایشان امام یازدهم از ائمهٔ اثنا عشر ولادت ایشان بمدینه بود
در سال دو صد و سی و یک و بقولی دو صد و سی و دو هجری و مادر ایشان ام ولد بوده سوسن نام و بقولی
هادی رضی الله عنه وبرا حدیث نام نهادند و مدت عمر شریف ایشان بیست و نه سال و بقولی بیست و هشت
سال بوده و وفات ایشان روز جمعه ششم یا هشتم ربیع الاول سال دو صد و شصت در سر من رأی
اتفاق افتاد و قبر ایشان متصل قبر پدر ایشان است در سر من رأی شخصی گفته که در زندان بودم از تنگی
زندان و گرانی قید بزکی رضی الله عنه شکایتی نوشتم و میخواستم که از تنگدستی چیزی بنویسم اما شرم داشتم
و ننوشتم در جواب من نوشت که امروز نماز پیشین را در خانه خود خواهی گذارد و نماز پیشین مرا از زندان
بیرون آوردند و نماز در خانه خود گذاردم ناگاه دیدم که قاصدی آمد و برای من صد دینار آورده
و همراه آن کتابتی و در ان نوشته که هر وقت ترا حاجتی باشد آنرا طلب و شرم مدار که آنچه طلب کنی بآن خواهی رسید

حضرت امام محمد رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو القاسم است و نام محمد و هو ابن حسن بن علی بن محمد بن علی الرضا رضی الله عنهم
و ایشان امام دوازدهم از ائمهٔ اثنا عشر بقول اهل سنت و جماعت ولادت ایشان در سر من رأی
بوده است در بیست و سوم رمضان سال دو صد و پنجاه و هشت هجری و مادر ایشان ام ولد بوده
صقیل و بقولی سوسن و بقولی نرگس در روایت کرده اند که چون ایشان متولد شدند بر روی زانو
در آمده انگشت سبابه بجانب آسمان برداشتند پس عطسه زده گفتند الحمد لله رب العالمین
سال دو صد و شصت و پنج و بقولی دو صد و شصت و شش که این را امامیه تاریخ اختفاے
ایشان میدانند و اهل سنت و جماعت همین را تاریخ وفات میشمارند و میگویند که امام مهدی
آخر الزمان بعد ازین نزدیک به نزول حضرت عیسی علیه السلام متولد خواهند شد و مذهب اهل حق
این است والله اعلم بالصواب بدانکه اگرچه کرامات و فضیلت و خوارق عادات ائمهٔ اثنا عشر رضی الله عنهم

زیاده از آن است که بقید تحریر در آید هر یک از ایشان را حالات و مقامات عالیه بوده چنانچه تفصیل آن در بعضی کتب مندرج است و سلسله اکثر مشایخ کبار ببعضی از ایشان میرسد لیکن بجهت اختصار مجملی از آن مثبت گردانید و از ائمهٔ اثنا عشر رضی الله عنهم پس بزرگ و فرزندان خلف رسول الله صلعم باید دانست و رضای سرور کائنات صلعم و نجات خویش را در دوستی و محبت اهل بیت باید شناخت اما فضیلت و کمال و ولایت و کرامت اهل بیت را منحصر درین دوازده تن نه دانی اگرچه ایشان بمزید فضیلت و کمال اختصاص اشتهار یافته اند زیرا که اهل فضیلت و کمال از اهل بیت بسیار بوده اند چه در طبقات ائمهٔ اثنا عشر و چه متاخر از ایشان

حضرت سلمان فارسی رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو عبد الله است و ایشان را سلمان بن اسلام میگفتند از کبار صحابه اند و پیغمبر صلعم در شان ایشان فرموده اند که سلمان رجل منا اهل البیت یعنی سلمان از اهل بیت ماست و انتساب ایشان در علم باطن بصدیق اکبر است رضی الله عنه وفات ایشان بمداین بوده در سال سی و سه هجری و مدت عمر شریف ایشان بقولی یک هزار و پانصد و بقولی سه صد و پنجاه و بقولی دو صد و پنجاه سال است و این قول صحیح است

حضرت اویس قرنی رضی الله عنه

نام شریف ایشان اویس است از اهل نجد بوده اند قرن قبیله ایست که ایشان منسوب اند بدان آنحضرت رسول صلعم ایشان را خیر التابعین ستایش فرموده اند و ایشان در زمان پیغمبر علیه السلام بوده اند لیکن از دو سبب ملازمت آنسرور صلعم میسر نشد یکی بسبب خدمت مادر پیری که داشتند و دیگر از کمال غلبهٔ حال و ایشان شتربانی کرده مزد آنرا بنفقات خود و والده صرف مینمودند بجهت موافقت آنسرور صلعم که در جنگ دندان مبارک شهید شده بود چون معلوم نبود که کدام دندان شهید شده دندانهای خود را تمام شکسته بودند چون پیغمبر صلعم وصیت کرده بودند که خرقهٔ مرا باویس رسانیده بگوئید که امت مرا دعا کند امیر المؤمنین عمر در ایام خلافت با امیر المؤمنین علی رضی الله عنهما خرقهٔ مبارک را نزد اویس برده و درخواست دعا بجهت امت نمودند گویند که بدعای ایشان حق تعالی بعدد موی گوسفندان قبیله ربیعه و مضر

او در عوض هیچ قبیله آنقدر گوسفندان نداشت از امت پیغمبر صلعم بخشید کیفیت وفات ایشان در شواهد النبوة چنین مسطور است که در آذربایجان که بغزا رفته بود رحلت نمود اصحاب وی خواستند که قبر کنند بسنگی رسیدند که قبر وی در آن کنده بود و لحد مهیا ساخته خواستند که کفن سازند در جامهای وی جامها یافتند که دست باف بنی آدم نبود و ویرا از آن کفن ساخته در آن قبر دفن کردند و صاحب کشف المحجوب و تذکرة الاولیا چنین آورده اند که اویس نزد امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آمد و بموافقت ایشان در صفین حرب میکرد تا شهید شد و تاریخ وفات ایشان بقول اول در سنه سال بیست و دو هجری و بقول ثانی در سال سی و هفت هجری بود و امام عبد الله یافعی رحمه الله در روضة الریاحین هر دو قول را ذکر ساخته

حضرت حسن بصری رحمه الله

کنیت ایشان ابو سعید است ایشان گوهر فروش بوده اند از ین جهت حسن لؤلؤی نیز میگفتند و از کبار تابعین اند امیر المؤمنین عمر رض را با صد و سی کس از صحابه رضی الله دیده اند و گویند مادر ایشان از موالی ام سلمه بوده رضی الله عنها نقل است که از ایشان سوال کردند که مسلمانی چیست و مسلمان کیست گفتند مسلمانی در کتاب است و مسلمانان در زیر خاک دیگر پرسیدند که ای شیخ دلهای ما خفته است که سخن تو در آنها اثر نمیکند چه کنیم فرمودند کاشکی خفته بودی که چون خفته را بجنبانی بیدار شود دلهای شما مرده است که هر چند بجنبانید بیدار نمیشود ولادت ایشان در سال بیست و یک هجری بوده و مدت عمر شریف ایشان هشتاد و نه سال وفات در پنجم رجب سال یکصد و ده هجری و قبر ایشان در بصره که سابق آباد بود نزدیک به بصره که الحال آباد است واقع شده

قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی الله عنهم

از کبار تابعین اند و یکی از فقهاء سبعه مدینه و در خانهٔ عمهٔ خویش حضرت عایشه صدیقه رض تربیت یافته اند یحیی بن معاذ فرموده اند که در مدینه هیچ یکی را افضل تر از قاسم ندیدم و از زیاد مرویست که هیچ یکی را عالم تر از وی ندیدم و از عمر بن عبد العزیز رحمه الله منقول است که اگر معاملهٔ خلافت باختیار من می بود بقاسم می گذاشتم وفات ایشان در سال یکصد و هفت هجری بوده و بقولی یکصد و هشت و بقولی یکصد و دوازده و صد و دو نیز گفته اند

حضرت امام اعظم ابوحنیفه کوفی رضی الله عنه

کنیت ایشان ابوحنیفه است و لقب امام اعظم و نام نعمان و هو ابن ثابت و ایشان از تابعین اند و
امام اول ائمه اربعه و با امام جعفر صادق رضی الله عنه صحبت داشته‌اند و هفت کس از صحابه
دیده اند و از ایشان حدیث روایت کرده اند انس بن مالک جابر بن عبدالله عبدالله بن
انیس عبدالله بن ابی اوفی عبدالله بن حرث بن جزء زبیدی معقل بن یسار واثله بن اسقع
رضی الله عنهم و استاد علم فضیل و عیاض و ابراهیم ادهم و بشر حافی و داود طائی بوده
رحمهم الله و صاحبین نیز شاگرد ایشانند که امام ابو یوسف و امام محمد باشند صاحب کشف المحجوب
در تعریف ایشان امام امامان و مقتدای سنیان شرف فقها و عز علما نوشته اند گویند هرگاه
بطواف روضه رسول صلعم میرفتند می گفتند السلام علیک یا سید المرسلین جواب می آمد
و علیک السلام یا امام المسلمین و یحیی بن معاذ رازی رحمه الله گوید که پیغمبر صلعم را بخواب دیدم
گفتم یا رسول الله این اطلبک یعنی کجا جویم ترا قال عند علم ابی حنیفه فرموده که نزد علم ابوحنیفه و
خواجه محمد پارسا در فصول سته نوشته اند که وجود امام اعظم رضی الله عنه بزرگ ترین معجزات
پیغمبر ماست صلعم بعد از قرآن مجید مذهب او مذهبی است که عیسی علیه السلام بعد از نزول چهل
سال موافق آن مذهب حکم خواهند کرد و گویند که در آخر بار بطواف خانه کعبه رفتند شبی بر پای ایستاده
نصف قرآن را بر یک پای و نصف دیگر را بر پای دیگر ختم نمودند و گفتند که ما عرفناک حق معرفتک
ولکن عبدناک حق عبادتک هاتفی آواز داد که ای ابوحنیفه شناختی مرا آنچه حق شناختن بود و
عبادت کردی مرا آنچه حق عبادت کردن بود پس آمرزیدم ترا با تابعان تو آورده اند که رسول
صلعم آب دهن مبارک خود را بانس بن مالک بامانت سپرده بودند که این را بابوحنیفه
خواهی رساند و آن در لب انس رضی الله عنه آبله شده بود تا در ایام طفولیت بامام اعظم
رضی الله عنه رسانیدند نقل است که امام سفیان رضی الله عنه هر شب هزار رکعت نماز میگذاردند
و تا سی سال نماز بامداد بطهارت نماز خفتن گذارده بودند آورده اند که تا امام اعظم رضی الله عنه
در حالت حیات بودند با آنکه مدت حمل حضرت امام شافعی رضی الله تعالی چهار سال گذشته بود
و از مادر متولد نشدند و در همان شب که حضرت امام شافعی تولد نمودند ولادت حضرت امام اعظم

رضی الله عنه در سال یکصد و پنجاه هجری و مدت عمر شریف هفتاد سال بوده و قبر ایشان متصل شهر بغداد کهنه است

حضرت امام مالک رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو عبدالله است و نام مالک و هو بن انس بن مالک رضی الله عنه و ایشان در جمیع علوم دینی امام و دوم از ائمهٔ اربعه و استاد امام شافعی اند رحمهم الله ولادت ایشان در سال نود و پنج و بقولی نود و چهار و بقولی نود و هفت هجری بوده و وفات در ربیع الآخر سال یکصد و هفتاد و نه هجری روی داده و قبر ایشان در بقیع غرقد است

حضرت امام شافعی رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو عبدالله است و لقب شافعی و نام محمد و هو ابن ادریس از قبیلهٔ قریش اند و نسب ایشان بهشت واسطه از جانب پدر بعبدالمطلب ابن هاشم که جد رسول صلعم اند میرسد و نام مادر امام شافعی ام الحسن است و هی بنت حمزه بن القاسم بن یزید بن حسن بن علی ابن ابی طالب و ایشان قرشی هاشمی علوی فاطمی اند و امام سوم اند از ائمهٔ اربعه تا در مدینه بودند پیش امام مالک کسب علوم مینمودند بعد ازانکه بعراق آمدند با امام محمد بن حسن شاگرد امام اعظم صحبت داشتند استفاده نمودند ولادت ایشان بغزه و بقولی بعسقلان و بقولی در منا سال یکصد و پنجاه هجری واقع شده و وفات روز جمعه سلخ ماه رجب سال دو صد و چهار روی داده و قبر ایشان در قرافهٔ مصر است گویند در هفت سالگی حفظ قرآن نمودند و در پانزده سالگی فتوی میداد و سفیان ثوری رحمه الله فرموده که اگر عقل شافعی وزن کرده شود با عقل یک نیمه خلق عقل او راجح آید

حضرت امام احمد حنبل رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو محمد یا ابو عبدالله است و نام محمد و هو ابن محمد بن حنبل امام چهارم اند از ائمهٔ اربعه و شاگرد امام شافعی اند ولادت ایشان به بغداد است در سال یکصد و شصت و چهار هجری و مدت عمر هفتاد و نه سال وفات هم به بغداد وقت چاشت روز جمعه دوازدهم ربیع الاول در سال دو صد و چهل و یک هجری روی داده و قبر ایشان نیز در بغداد است گویند میان

در بغداد معتصم خلیفه بود و امام را بانکار تکلیف کردند که قرآن را مخلوق گوید پس بسیاری خلیفه
بند ها و صد تازیانه بر وی زدند سر ایشان خلیفه بود گفت ای امام بگو تا که مردانه باشی که وقتی من دزدی
هزار تازیانه زدند تا اقرار نکنم و تا حال چنین ای یافتم و بر باطل چنین صبر کردم تو که بر حقی
اولی تر باشی امام احمد فرمودند که این سخن یاری بود مرا و ایشان را با وجود کبر سن بعقابین
کشیدند و هزار تازیانه زدند که قرآن را مخلوق بگوی نگفتند و در آن میان بند ازار ایشان
گشاده شد و دستهای ایشان بسته شده بودند دو دست از غیب پدید آمد و [illegible]
چون این برهان بدیدند رها کردند و هم از آن آزار برحمت حق پیوستند در حالت نزع بدست
اشاره میکردند و بزبان میگفتند که نه هنوز نه هنوز پسر ایشان گفت پدر این چه حالت است فرمود
وقتی با خطر است چه جای سوال است بدعا مدد کن که از حاضرانی که بربالین اند یکی ابلیس است
که در برابر ایستاده و خاک ادبار بر سر میزند و میگوید که ای احمد جان و ایمان بردی از دست من
و من میگویم نه هنوز نه هنوز تا یک نفس باقی است جای خطر است نه جای امن و چون وفات
کردند جنازه ایشان را برگرفتند مرغان می آمدند و خود را بر جنازه میزدند تا چهل هزار گبر و جهود و ترسا
مسلمان شدند و زنارها انداختند و نعره میزدند لا اله الا الله محمد رسول الله میگفتند

حضرت امام ابو یوسف قدس الله سره

نام ایشان یعقوب بن ابراهیم اصل ایشان از کوفه است شاگرد امام المسلمین حضرت ابو حنیفه
کوفی اند رضی الله عنه و حضرت امام اعظم ایشان را ستایش میفرمودند اول ایشان را قاضی القضاة
خواندند با وجود آنکه بقضا اشتغال داشتند هر روز دو صد رکعت نماز نافله میگذاردند منقول است
که در وقت رحلت میفرمودند که هر چه فتوی دادم برگشتم الا آنچه موافق کتاب و سنت
رسول خدا است صلی الله علیه وسلم وفات ایشان در بیست و هفتم رجب سال یک صد
و هشتاد و دو هجری بود مدت عمر هفتاد سال و قبر در بغداد است

حضرت امام محمد شیبانی قدس سره

نام پدر ایشان حسن است از ولایت شام بعراق آمدند و در واسط متوطن گشتند و در آنجا
امام محمد متولد شدند و در کوفه نشو و نما یافته اند پدر ایشان از امرا بود و حضرت امام محمد شاگرد رشید

حضرت امام اعظم اند رضی الله عنه و علم حضرت امام اعظم را ایشان در عالم منتشر کردند امام ابو یوسف
ایشان را صاحبین هم این دو را میگویند صاحب تصانیف معتبر بوده اند امام شافعی رحمه الله شاگرد
ایشان اند سلطان المشائخ در ملفوظ حضرت گنج شکر می نویسند که امام شافعی در کتاب امام محمد می نوشت
و میگفتند که اگر بگویم قرآن بلغت محمد بن حسن نازل شده است روا است هر آئینه می توانم گفت
بواسطه فصاحت وی وفات ایشان چهاردهم جمادی الاخری سال یکصد و هشتاد و نه هجری
بوده و قبر در ری است چون ذکر ائمه اربعه رضی الله عنهم که بمنزله چهار عنصر دین اند و استقامت
مذهب حق اهل سنت و جماعت بسبب وجود شریف ایشان است و ذکر ایشان تمام شد شروع
در ذکر اولیای کبار کرده اگرچه در نفحات الانس و کشف المحجوب و تذکرة الاولیا و دیگر کتب احوال
ایشان بتفصیل مذکور است لیکن سلسله سلسله ظاهر نمی شد بنا بر آن این فقیر هر سلسله را
جدا جدا بیان می نماید و بعضی از مشائخ متقدمین که سلسله ایشان مسموع نشد در فصل علیحده
ذکر خواهد نمود و انتساب مریدان بمشائخ بسه طریق است یکی بخرقه دوم بتعلیم سوم بصحبت
و خدمت و ادب آن و خرقه دو است خرقه ارادت و آن از جز یک شیخ روا نباشد دوم خرقه
تبرک و آن از مشائخ بسیار بجهت برکت گرفتن روا باشد

بیان سلسله شریف علیه عالیه قادریه که منسوب است بحضرت غوث الثقلین شاه عبد القادر رض

و این سلسله علیه را بحضرت قادریه می نامند و بالا از ایشان تا حضرت سید الطائفه جنیدیه می خوانند

حضرت شیخ معروف کرخی قدس سره

کنیت ایشان ابو محفوظ است و نام پدر ایشان فیروز و بقولی فیروزان و بعضی گفته اند معروف
ابن علی الکرخی و پدر و مادر ایشان ترسا بودند بر دست امام علی بن موسی الرضا رضی الله
عنه مسلمان شده بودند در مذهب امام اعظم بوده اند حضرت امام علی بن موسی را با ایشان کمال
عنایت و محبت بوده و آنچه یافته اند از تربیت و برکت خدمت امام رضی الله عنه بوده دربانی
امام میکرده اند صاحب تذکرة الاولیا گوید اگر عارف نبودی معروف نبودی با داود طائی
که در علم شاگرد ابو حنیفه رضی الله عنه و در طریقت مرید حبیب راعی است صحبت داشته اند
و حبیب راعی مرید سلمان فارسی رضی الله عنهم نقل است که یک روز طهارت ایشان شکسته

در حال بیماری گفتند اینک دعا بخوانیم جهت صحت فرمودند که تا اندر بود که تا آنجا برسم بیدی و نفسو
بمیرم گویند به دربان امام رضا رضی الله عنه بر دوست بودم و هم از دو حاجم گردند و پیوسته معروف
قدس سره بیمار گشتند بیمار شدند سری سقطی گفت مرا وصیتی کن گفتند بیش از آنکه بمیرم
پیراهن مرا بصدقه دهید که میخواهم از دنیا بیرون روم برهنه چنانکه آمده بودم لاجرم در تجرید و تنها
برداشتند صاحب کشف المحجوب گفته اند که معروف مناقب و فضائل بسیار است و اندر
فنون علم مقتدای قوم بوده است و حضرت شیخ معروف فرمودند علامت جوانمردان
سه چیز است یکی وفای بی خلاف دوم ستایش بی جود سوم عطای بی سوال وفات ایشان
دوم محرم سال دو صد هجری بوده و قبر در بغداد است بدعا کردن و زیارت بدانجا رفتن
مجرب است هر که دعا کند مستجاب شود

حضرت شیخ سری ابن المغلس السقطی قدس سره

کنیت ایشان ابو الحسن است و مرید حضرت شیخ معروف کرخی و مقتدای زمان و شیخ وقت
و امام اهل تصرف و در اصناف علم کامل بوده اند ایشان فرمودند مرد آنست که در میان بازار
بحق مشغول باشد و خرید و فروخت نماید و یک لحظه از الله تعالی غافل نباشد و نیز فرمودند
قوی ترین قوتها آنست که بر نفس خود غالب آئی و فرمودند ادب ترجمان دل است و فرمودند
هر که عاجز آید از ادب نفس خویش از ادب غیر عاجزتر بود و فرمودند که پنج چیز است که قرار
نگیرد در دل اگر در ان چیز دیگر بود خوف خدای و رجا بخدای و دوستی بخدای و حیا
از خدای و انس بخدای و فرموده اند که خلق آنست که خلق را از نجانی و می فرمودند که هر روز
چند بار در آیینه می نگرم از بیم آنکه مبادا از شومی گناه رویم سیاه شده باشد سید الطائفه
شیخ جنید فرمودند که هیچکس را در عبادت کامل تر از سری سقطی ندیدم که نود و هشت سال
بگذشت که پهلو بر زمین نه نهاد مگر در بیماری مرگ و هم فرموده اند که وقت رحلت گفتم
مرا وصیتی کن فرمود ای جنید مشغول مشو بسبب خلق از صحبت خدای تعالی گفتم این سخن
اگر پیش تر گفتی با تو صحبت نمی داشتم وفات ایشان بامداد سه شنبه سوم ماه رمضان
سال دو صد و پنجاه هجری بوده و قبر در شونیزیه بغداد است

حضرت شاه سید الطائفه شیخ جنید بغدادی رحمه الله

کنیت ایشان ابو القاسم است و لقب سید الطائفه و طاوس العلما و قواریری و زجاج و خراز
قواریری و زجاج از آن گویند که پدر ایشان محمد بن جنید آبگینه فروختی و والد سید الطائفه
از فقها و علما بوده اند و مولد و منشاء سید الطائفه به بغداد بوده و مذهب سفیان ثوری داشتند
مرید کامل و خواهرزاده شیخ سری سقطی اند مرجع مشائخ کبار مطلع سعادات و انوار بحر حقائق
و اسرار سلطان طریقت پیشوای اهل حقیقت مقتدای زمان استاد جهان و از ائمه و سادات
این قوم بوده اند و با حارث محاسبی و محمد قصاب صحبت داشتند و رویم و ابو الحسن نوری
و شبلی و خراز و غیره و مشائخ جمیع سلسلها نسبت با ایشان درست کنند و منسوبان ایشان را
جنیدیه خوانند و ازین جهت ایشان را سید الطائفه و امام الائمه گویند سخن ایشان در طریقت حجت
و هیچکس از مشائخ متقدمین و متاخرین بر ظاهر و باطن ایشان انگشت نتوانست نهاد و مقبول همه بودند
و بنای طریقه ایشان بر صحو است و معنی صحو و سکر را صاحب کشف المحجوب بتفصیل بیان کرده اند
روزی از سری سقطی پرسیدند که هیچ مرید را درجه بلندتر از پیر باشد گفت بلی برهان این
ظاهر است جنید را درجه فوق درجه من است خلیفه بغداد رویم را گفت ای بی ادب رویم گفت
من بی ادب نباشم که نیم روز با جنید صحبت داشته باشد از وی ادبی بیاید و شیخ ابو جعفر حداد
گفته اند اگر عقل مردی بودی بصورت جنید بودی گویند که حضرت جنید سی سال نماز خفتن
گذارده بر پای استادی و تا صبح الله الله گفتی پس هم بدان وضو نماز بامداد بگذاردی و میفرمودند
خدای تعالی سی سال بزبان جنید با جنید سخن گفت و جنید در میان نه و خلق را خبر نه و نیز میفرموده اند
که یک روز ملول شده بود و گفتم الهی دلم باز ده ندای شنیدم که یا جنید ما دل بدان ربوده ایم تا با ما باشی
تو باز میخواهی تا با غیر ما باشی نقل است که یکی از بزرگان رسول صلعم را بخواب دید نشسته و شیخ جنید
حاضر شخصی فتوی در آورد رسول صلعم فرمودند بجنید فتوی ده گفت یا رسول الله تو حاضری
فتوی بدیگری چون دهم فرمودند که چنانکه انبیا را بهمه امت خود مباهات بود مرا با جنید
مباهات است حضرت شیخ سماع و وجد هرگز نمی فرمودند و بظاهر و باطن بشرع شریف
آراسته بودند نقل است که روزی سخن میگفتند مریدی نعره بزد او را از آن منع کردند

در پیچها چند روز بود و او را کار باز ماند یکروز در دکان نشسته بود که ناگاه این آیت از ایشان ابو بحر شنید و آن
چنان شد و او را نگاه بهداشت تا حال بجائی رسید که ما فقش تا ابد باک شد چون رفت او را در میان
در میان خلق حکایت شد و او نقل است که در بغداد روزی زنی را آویخته بود و مردی دیدند و بچه
مباش روزی ابو سعید مرده هم از همین سوال کردند گفتند بهر از جهت برای یاد کردن کار خود چه
بوده است و چنان آن کار را به اجمال رسانید که در سر آن کار کرد نقل است که در مجلس حضرت
شیخ بیک برخاست و گفت دل گرا امروز خوش بود فرمودند آن وقت که او در دل بود
و هم حضرت شیخ جنید فرموده اند که چه کسی می شود نبوده است و هم فرموده اند که هرکه
شناخت خدا را هرگز شاد نبود و فرموده اند که وقت چون فوت شود آنرا هرگز نتوان یافت
هیچ چیز عزیزتر از وقت نیست و فرموده اند جوانمردی آنست که بار خویش بر خلق
ننهی و هر چه داری بدهی و فرموده اند خلق چهار چیز است سخاوت و الفت و نصیحت و شفقت
شفقت آنست که بطوع ایشان دهی آنچه طلب میکنند و منت بر ایشان ننهی که ایشان طاقت
آن ندارند و سخنی نگوئی که ایشان ندانند از حضرت شیخ پرسیدند که صحبت با که داریم فرمودند
با کسی که هر نیکی که با او کرده باشی بروی فراموش بود پرسیدند هیچ چیز هست فاضل تر
از گریستن فرمودند گریستن بر گریستن پرسیدند بندگی چیست فرمودند آنکه از بندگی کسان آزاد
باشد پرسیدند که راه بخدای چگونه است فرمودند دنیا را ترک گیری یافتی و خلاف کردی بحق
رسیدی نقل است که فرمودند شبی بکاری مشغول بودم هر چند جهد کردم نفس من مرا در یک چیز
موافقت نمیکرد و هیچ تفکر دیگر نتوانستم کرد دل تنگ شدم خواستم از خانه بیرون آیم چون
در بکشادم جوانی دیدم خود را در گلیمی پیچیده و بر در سرای سر در کشیده چون مرا بدید
گفت تا این زمان در انتظار تو بودم گفتم تو بودی که مرا بیقرار ساختی گفت آری مسئله مرا
جواب ده چگونه دردِ نفس که هرگز درد او را دوای او نکرد گفتم آری چون مخالفت
هوای خود کند درد او دوای او گردد چون این بگفتم سر بگریبان برد و گفت ای
نفس شنیدی این بار از من هفت بار این جواب شنیدی اکنون از جنید شنو برخاست و رفت
من ندانستم که از کجا آمد و بکجا رفت وفات ایشان روز شنبه بیست و هفتم رجب

سال دویست و نود و هفت هجری بوده و در تاریخ یافعی دویست و نود و هشت نوشته و بقولی
دویست و نود و نه بوده و قول اول اصح است گویند چون وقت وفات ایشان نزدیک رسید
هیچ نگفتند و انگشت عقد میگرفتند یا چهار انگشت عقد بستند و انگشت مسبحه را گذاشتند
و گفتند بسم الله الرحمن الرحیم و چشم پوشیده برحمت حق پیوستند چون غسال بوقت
غسل خواست که آب بچشم ایشان رساند هاتفی آواز داد که دست از دیده دوست ما
بدار که چشمی که بنام ما بسته شد جز بلقای ما نگشاید پس خواست که انگشت که عقد کرده بود
بگشاید آواز آمد که انگشتی که بنام ما بسته شده است جز بفرمان ما گشاده نگردد و چون جنازه
برگرفتند کبوتری سفید بر جنازه نشست هرچند که آنرا میراندند نمیرفت تا آواز داد که
خود را و مرا مرنجانید که چنگال من بمسمار عشق بر گوشه این جنازه دوخته اند و امروز
قالب جنید نصیب کروبیان است اگر غوغای شما نبودی کالبد او چون باز سفید در هوا
با ما پریدی و قبر ایشان در بغداد است

حضرت شیخ ابوبکر شبلی قدس الله سره

کنیت ایشان ابوبکر است و نام جعفر و هو ابن یونس و بقولی دلف ابن جحدر مرید خاص
شیخ جنید اند و خرقه از ایشان دارند چنانچه شیخ میفرمودند که هر قومی را تاجی است
و تاج این قوم شبلی است و مالکی المذهب بودند بقولی اصل ایشان از موضع شبلیه خراسان است
و در طبقات سلمی مذکور است که خراسانی الاصل بغدادی المولد و المنشا اند و بقولی مولد
ایشان سامره و اصل از سروشنه که از توابع فرغانه است بوده و در ابتدا حاجب الحجاب
خلیفه بوده اند وفات ایشان در شب جمعه بیست و هفتم ماه ذی حجه سال سه صد
و سی و چهار هجری بوده و مدت عمر ایشان هشتاد و هفت سال و قبر در بغداد است و بران
نوشته اند جعفر بن یونس آورده اند در اواخر حال حضرت شیخ شبلی متصل الله الله گفتندی
و کلمه لا اله الا الله بر زبان نیاوردندی بنا بر آن مشایخ وقت را در شان ایشان گمانها شده
و عوام بطعن برخاستند اما از انجا که هیبت و جلالت شان داشتند هیچکس جرأت از سوال
بر موجب آن حال نتوانستی کرد روزی جوانی در مجلس ایشان رسید و صبر و شکیبائی از دست داده

گفت ای پیر طریقت حقیقت این معامله را تا موجب هدایت گشته گردد فرمودند این طایفه را
لازم است که هر نفس بر نفس آخر نگاه دارند بالاتفاق هر نفس آخر مشغول به لفظ الله افضل
لفظ بکلمه لا اله الا الله هم اگر خواند بود کرد الحق و پیش از لفظ الله نفس منقطع شود جوان
ازید اعلی من هذا یعنی وجهی از این بهتر بگو اهل نفس رسیده اند که لا اله برای نفی غیر است و من حیث
که بینیم از نفی کنم جوان گفت ازید اعلی من هذا اشارت فرمودند که درین طریق متابعت صدیق اکبر
کرده ام رضی الله عنه چنانچه گویند که رسول صلعم بجهت غزا سه مرتبه اصحاب را باداء
اموال امر فرمودند و صدیق رضی الله عنه در هر مرتبه جمیع اموال خود را در راه حق داد
رسول صلعم در هر بار می پرسیدند که چه گذاشتی برای عیال خود صدیق رضی الله عنه در مرتبه
اول گفت اولاد من از دو حال بیرون نیست صالح اند یا طالح اگر صالح اند حق تعالی بندهای
صالح را ضایع نخواهد گذاشت و اگر طالح اند مرا با ایشان چه کار و در مرتبه دوم گفت
گذاشتم برای ایشان سوره واقعه را که بعد از مغرب بخوانند و در مرتبه سوم گفت عمر
رضی الله عنه اگر روزی بر ابوبکر سبقت توانم کرد امروز خواهد بود و در آن روز عمر مالدار
بود و ابوبکر رضی الله عنه فقیر عمر رضی الله عنه نصف اموال خود را داد و صدیق رضی الله عنه
تمام را چنانچه گویند که آنحضرت صلعم در آن روز جبرئیل را بصورت شخصی دیدند که لیف خرما
پوشیده بود چون از سبب آن پرسیدند گفت یا رسول الله صلعم امروز جمیع ملائکه بمتابعت
ابوبکر صدیق لیف خرما پوشیدند ناگهان دیدند که ابوبکر رضی الله عنه پیدا شد جامه لیف خرما
پوشیده بود پای کهنه و دستاری و پیراهنی که در پیش بود بر سر برداشته می آید و دراز و
غیر ازین در بساط صدیق چیزی نبود رسول صلعم پرسیدند یا ابابکر برای عیال چه گذاشتی
درین بار که مرتبه آخر بود گفت الله جوان گفت ازید اعلی من هذا حضرت شیخ شبلی گفتند
ای جوان وجهای خوب گفتیم اما همت تو بس عالی است بهتر ازین بگویم فرمود
که اختیار این طریق بموجب امر الهی است که در قرآن مجید آمده قل الله ثم ذرهم فی خوضهم
یلعبون یعنی بگو ای محمد الله پس بگذار آنها را در شغل آنها که بازی میکرده باشند
جوان گفت حسبی حسبی یعنی بس است بس است بس و نعره بزد و جان بداد

جوان

یان از مشتاق بوده این سال شبلی وعدی خون نموده شیخ شبلی گفتند روحی کشش کرد پس نالیده مشتاق شد و فریاد کرد و خوانده شد پس اجابت کرد پس چیست گناه من مدعیان از مدعی گذشتند و ایشان را سعید و روا داشتند نقل است که حضرت شیخ پرسیدند که اکرم الاکرمین که بود فرمودند آن بوده که وقتی گناه کسی را آمرزیده باشد هرگز کسی را آن گناه عذاب نکند گناه است

که من فلان دوست و بندهٔ خود را بیامرزیدم

شیخ عبد الواحد تمیمی قدس الله سره

کنیت ایشان ابو الفضل است و نام پدر ایشان عبد العزیز بن حرث بن اسد از بزرگان این طایفه علیه و اکمل مریدان حضرت شیخ ابو بکر شبلی اند قدس الله تعالی سره وفات ایشان در جمادی الآخر سال چهار صد و بست و پنج هجری بوده و قبر ایشان در مقبره حضرت امام حنبل است رحمه الله

شیخ ابو الفرج طرسوسی قدس الله سره

اصل ایشان از طرسوس است مرید شیخ عبد الواحد تمیمی اند و قدوهٔ اولیای زمان و زبدهٔ مشائخ جهان و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند بوده اند

حضرت شیخ ابو الحسن هنکاری قدس سره

نام ایشان علی بن محمد بن جعفر القرشی الهنکاری است مرید شیخ ابو الفرج طرسوسی اند و از بزرگان مشائخ وقت و مقتدای اهل زمان و صاحب خوارق و کرامات بوده اند وفات ایشان در محرم سال چهار صد و هشتاد و شش واقع شده

حضرت شیخ ابو سعید مبارک قدس سره

نام ایشان مبارک بن علی بن حسین المخزومی است سلطان الاولیا و برهان الاتقیا و قدوهٔ عارفان و قبلهٔ سالکان پیر طریقت واقف اسرار حقیقت جامع علوم ظاهر و باطن صحبت دار خضر علیه السلام و حنبلی المذهب و مرید شیخ ابو الحسن هنکاری و پیر خرقه حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی شاه محی الدین عبد القادر جیلانی اند رضی الله عنه از حضرت غوث الثقلین منقول است که در ابتدای حال با خدای تعالی عهد کرده بودم که نخورم تا نخورانند و نیاشامم تا نیاشامانند چون چهل روز بگذشت شخصی آمد و قدری طعام بگذاشت و برفت نزدیک بود النفس

از گرسنگی بالای طعام افتد گفتم والله از عهدی که با خدای خود بسته‌ام برنگردم ناگاه از باطن خود
آوازی شنیدم که کسی به آواز بلند میگفت الجوع الجوع حضرت شیخ ابوسعید مخزومی بر من بگذشت
آن آواز بشنید و گفت عبدالقادر این چیست گفتم این اضطراب نفس است
اما روح بر قرار خود است در مشاهده خداوند خود گفت بخانهٔ ما بیا و برفت من گفتم بیرون
نخواهم رفت ناگاه ابوالعباس خضر علیه السلام در آمد گفت برخیز و پیش ابوسعید رو رفتم
دیدم که ابوسعید بر در خانه ایستاده انتظار من میکشید گفت ای شاه عبدالقادر آنچه من
ترا گفتم بس نبود که خضر را نیز بایستی گفت پس مرا بخانه برد و آورد و طعامی که مهیا کرده بود لقمه لقمه
در دهان من می نهاد تا سیر شدم و بعد از آن مرا خرقه پوشانید و صحبت او را لازم گرفتم
بنای مدرسه باب الازج که بحضرت غوث الثقلین هست ایشان کرده اند و در حیات بحضرت
غوث اعظم داده بودند چنانچه قبر مبارک حضرت غوث اعظم در همان مدرسه هست وفات حضرت
شیخ ابوسعید المخزومی در سنه پانصد و سیزده هجری

حضرت شیخ حماد دباس قدس سره

کنیت ایشان ابوعبدالله است و نام حماد بن مسلم و دباس دوشاب فروش را گویند
پیر صحبت حضرت غوث الثقلین شیخ عبدالقادر رضی الله عنه از مشائخ کبار و عارف اسرار و
مقتدای وقت و صاحب کرامات عالیه بوده اند و با وجود آنکه امی اند حق تعالی علم لدنی را
بایشان کرامت فرموده بود و دوازده هزار مرید کامل داشتند بهتر و مهتر همه مرید شیخ عبدالقادر
جیلی اند رضی الله عنه نقل است که روزی شیخ حماد میفرمودند مرا دوازده هزار مرید است و هر شب
ایشان را یاد میکنم و حاجات ایشان را از خدای تعالی میخواهم و هر که از ایشان بگناهی مبتلا شدی
درخواست میکنم یا وی را راه توفیق توبه دهد یا از جهان بیرون برد تا دیرتر در گناه نماند
حضرت شیخ عبدالقادر رضی الله عنه در آنجا حاضر بودند گفتند اگر حق سبحانه تعالی مرا منزلتی دهد
از وی درخواست کنم که مریدان من تا قیام قیامت بی توبه نمیرند و من بدین ضمان ایشانم
شیخ حماد گفتند که حق سبحانه تعالی مرا مشاهده نمود آنچه او از خداوند خود خواست حق تعالی
قبول کرد نقل است که حضرت غوث اعظم جوان بودند در صحبت حضرت شیخ حماد میرفتند

روزی با ادب تمام در مجلس شیخ نشسته بودند چون برخاسته بیرون رفتند شیخ حماد فرمودند این عجمی را قدمی است که در وقت او بر گردن همه اولیا خواهد بود هر آئینه مامور شود بآنکه بگوید قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله هر آئینه آنرا بگوید و همه اولیا گردن نهند وفات شیخ حماد در ماه رمضان پانصد و بیست و پنج ۵۲۵ هجری ه

حضرت غوث الثقلین شاه محی الدین سید عبد القادر الحسنی الحسینی رضی الله عنه

کنیت آن سلطان شاه مشایخ اندر طریقت و امام ائمه اندر شریعت و محبوب ربانی ابو محمد است و نام شریف آن پیر زمانه سرور عارفان یگانه شرف زهاد فخر عباد قطب ممدانی عبد القادر و هو ابن ابی صالح سنوسی جنگی دوست بن ابی عبد الله بن یحیی زاهد بن محمد بن داود بن موسی الجون بن عبد الله محض بن حسن مثنی بن حسن بن علی مرتضی رضی الله عنهم و حسنی و حسینی از آن جهت گویند که پدر عبد الله محض حسن مثنی بن حسن بن علی مرتضی است رضی الله عنهم و مادر عبد الله محض فاطمه بنت حسین بن علی مرتضی است رضی الله عنهم دیگر آنکه والده ماجده آنحضرت نیز حسینی بوده اند و لقب محی الدین است سبب تلقب آنحضرت بمحی الدین آنست که فرموده اند روز جمعه از بعضی سیاحات به بغداد می آمدم ناگاه به بیماری نحیف البدن متغیر اللون بگذشتم مرا گفت السلام علیک یا عبد القادر جواب سلام باز دادم گفت نزدیک من آی نزدیک او رفتم گفت مرا بنشان او را بنشاندم جسد او تازه شد و صورت او خوب گشت و رنگ او صاف گردید از و ترسیدم گفت مرا می شناسی گفتم نه گفت من دین جد توام ضعیف شده بودم چنانکه دیدی مرا خدای تعالی بتو زنده گردانید انت محی الدین او را بگذاشتم و بمسجد جامع رفتم شخصی نعلین پیش پای من نهاد و گفت یا شیخ محی الدین چون نماز بگذاردم خلق از هر طرف بر من هجوم کردند و دست و پای امی بوسیدند و می گفتند یا محی الدین و لقب آنحضرت در آسمان باز اشهب است چنانکه فرموده اند شعر انا بلبل الافراح املاء دوحها طربا و فی العلیاء باز اشهب ** و غوث الثقلین میگویند که تصرف آنحضرت بر جن و انس بوده چنانچه آدمیان در مجلس آن غوث اعظم حاضر می شدند و اسلام می آوردند و تائب می گشتند و افاده میگرفتند جنیان نیز صف صف در مجلس حاضر میگشتند و اسلام می آوردند و فائده ها حاصل می نمودند و آنحضرت میفرمودند که مر انس را مشایخ است و مر جن را مشایخ است و مر ملائکه را و من شیخ کل شیخ ابو سعید

عبد الله بغدادی رحمه الله گفته اند که حاجزه داشتم فاطمه نام شانزده ساله ناگاهی بام برآمده بود غائب شد بخدمت حضرت غوث الثقلین رفتم و آن قضیه را گفتم فرمودند امشب در خرابه کرخ که محله ایست از بغداد برو و بر زمین دائره بکش و وقت کشیدن دائره بگوی بسم الله علی نیت عبد القادر و در آن بنشین چون شب تاریک شود طوائف جن بر تو خواهند گذشت بصور مختلفه هیچ خوف مکن و وقت سحر پادشاه ایشان با لشکر بیاید و از تو پرسد بگوی شیخ عبد القادر مرا بر تو فرستاده است و قضیه دختر باو بگوی راوی گوید چنان کردم جنیان صف صف بصور مختلفه میگذشتند و هیچ یکی نتوانست که نزدیک دائره آید تا آنکه پادشاه ایشان بر اسپی سوار با جماعه از جنیان پیدا شد و مقابل دائره بایستاد و مرا پرسید که حاجت تو چیست گفتم شیخ مرا بر تو فرستاده است در حال از اسپ فرود آمد و زمین بوسید و بیرون دائره بنشست و گفت چرا فرستاده است خبر غائب شدن دختر باو گفتم فرمود تا آن دیو که دختر را برده بود حاضر کنند در حال آن دیو را با دختر حاضر کردند گفتند از دیوان چین است آن دیو را گفت ترا چه باعث شد که این دختر را از رکاب غوث ربودی گفت مرا خوش آمد و در دل من جا کرد فرمود آنرا گردن زدند و دختر را بمن داد گفتم مثل تو فرمان بردار شیخ ندیدم گفت ما چگونه مطیع او نباشیم که چون او از خانه بجمیع اجنه اقصای عالم نظر میکند از هیبت او همه در قرار میشوند و چون حق تعالی اقامت قطب میکند او را متمکن میگرداند بر جن و انس و جیلی آنحضرت را نسبت آن گویند که اصل آن غوث آفاق از ولایت جیل است و ولادت باسعادت آن نیز در آنجا واقع شده و آن ملکی است ورای طبرستان که آنرا جیلان و گیلان و گیل نیز گویند و بعضی گفته اند جیل موضعی است بر کنار دجله یکروزه راه از بغداد بطرف واسط و نیز موضعی است جیل نام نزدیک مدائن بحسب نسبت این دو موضع هم گیلی و گیلانی و جیلانی میگویند اما جماعه که نسبت آنحضرت باین دو موضع کرده اند صاحب روضة النواظر که از اکابر وقت بوده اند و قول ایشان سند است نوشته اند که قول آنها غلط است و گفته اند میتواند بود که آنحضرت درین موضع چند روز اقامت نموده باشند چنانچه در بهجه هم اما اصل آنحضرت از ولایت گیلان است و صاحب معجم البلدان آنحضرت را بموضع بشتیر که از مضافات ولایت گیلان است نسبت کرده

نسبت ارادت آنحضرت بدانکه ترتیب حضرت غوث الثقلین بچند واسطه از روحانیت حضرت رسالت
پناه محمدی صلعم است و پیر خرقهٔ آنحضرت شیخ ابوسعید مخزومی و از شیخ ابوسعید اسامی که بالا به ترتیب
رسیده نسبت خرقه بشیخ معروف کرخی رسیده بحضرت امام رضا رضی الله عنه میرسد و ازانجا
از آبای کرام حضرت گذشته به سید انام صلعم میرسد و پیر صحبت آنحضرت شیخ حماد دباس اند
رحمه الله و با خضر علیه السلام بسیار صحبت داشته اند و حنبلی مذهب بوده اند و فتوی بر
مذهب امام شافعی و امام احمد حنبل میداد شیخ بقا بن بطو گفته اند روزی حضرت غوث اعظم
بزیارت قبر امام احمد حنبل رح رفتند پس دیدم که امام از قبر خود بیرون آمد و آنحضرت را درکنار
گرفت و گفت ای شیخ عبد القادر محتاجم من بتو در علم شریعت و علم حقیقت و علم طریقت
کنیت والدهٔ مکرمهٔ معظمهٔ آنحضرت ام الخیر و لقب و نام آمنة الجبار فاطمه بنت شیخ عبد الله
صومعی است که از کبار مشایخ گیلان و مقتدای اولیای زمان و مستجاب الدعوات بوده اند
حضرت مولانا عبد الرحمن جامی نوشته اند که شیخ عبد الله صومعی اند روسا زاهد بوده و مراورا
احوال عالی و کرامات ظاهر بوده وقتیکه در غضب شدی حق سبحانه و تعالی از برای
وی زود انتقام کشیدی و هرچه خواستی خدای تعالی چنان کردی و هر چیز که پیش از وقوع
آن خبر کردی چنان واقع شدی و والدهٔ ماجدهٔ حضرت غوث الثقلین را بهره وافر بود از خیر
صلاح شیخ عبد الرزاق ولد حضرت غوث اعظم فرموده اند وقتی که غوث صمدانی از صلب شریف
پدر برحم لطیف مادر حلول نموده اند والدهٔ مکرمهٔ معظمهٔ ایشان در سن شصت سالگی که زنان یاس
بوده اند و این کرامات آنحضرت است و والدهٔ آنحضرت از کبار نساء عارفات صالحات
و اصلات و صاحب مکاشفات بوده اند و ولادت باسعادت غوث اعظم در گیلان اول
ماه رمضان سال چهارصد و هشتاد و بقولی هفتاد و یک هجری بوده والدهٔ آنحضرت فرموده اند
که چون فرزندم عبد القادر متولد شد هرگز در ماه رمضان روز پستان نگرفتی و شیر نخوردی
یکبار هلال رمضان بجهت ابر پوشیده شده بود مردم از من پرسیدند گفتم فرزندم امروز
شیر نخورده است آخر معلوم شد که آن روز از ماه رمضان بوده است و آنحضرت فرموده اند
که در اوائل جوانی چون چشم من بخواب گرم شدی آوازی می شنیدم که ای عبد القادر ترا برای

خواب بیا فریدم و چون بکتب میرسیدم آواز ملائکه می شنیدم که می گفتند بر خیزید و جای وحید و ولی
خدای را و آنحضرت هیژده ساله بودند که از جیلان ببغداد آمدند و در سال چهار صد و هشتاد و هشت
به بغداد رسیده بتحصیل علوم مشغول گشتند اول بقرات قرآن بعد ازین بفقه و حدیث و دیگر
علوم دینی و در اندک زمانی بر اقران خود فایق شدند و از همه ممتاز گشتند و در همین سفر
اول شصت کس از قطاع الطریق بر دست آنحضرت توبه کرده مرید شدند و در سال پانصد
و بیست و یک بفرموده پیغمبر صلعم و حضرت علی کرم الله وجهه که آب دهن مبارک در دهن
آنحضرت انداختند بر منبر بر آمده مجلس وعظ نهادند و تا چهل سال در جمیع علوم دینی تکلم میفرمودند
وقت وعظ می فرمودند که ای اهل آسمان و زمین بیائید و بشنوید سخن مرا و از من چیزی بیاموزید
که نائب و وارث پیغمبرم صلعم در زمین و درین مجلس خلعتها عطا میشود و حق تعالی بر دل من
تجلی میکند و قریب هفتاد هزار نفر در مجلس وعظ آنحضرت حاضر می شدند و چهار صد نفر کلام
آنحضرت را می نوشتند و هرگاه مجلس می شد از اثر آن کلام حقیقت انتظام وجد و ذوق
و دو سه کس می مردند و شیخ ابوسعید قیلوی رحمه الله گفته اند که در مجلس شیخ عبد القادر بارها
پیغمبر صلعم و پیغمبران دیگر را صلوات الله علیهم و ملائکه و اجنه را صف صف مشاهده میکردم
کتابهای غنیة الطالبین و فتوح الغیب تصنیف آنحضرت است حلیه مبارک آنحضرت را در کتب
معتبره چنین نوشته اند نحیف البدن میانه بالا عریض الصدر گشاده پیشانی گندم گون
پیوسته ابرو و آواز آنحضرت بلند بوده و لباس بطریق علما می پوشیدند گاهی طیلسان
و گاهی جامه در بر میکردند که قیمت یک گز آن بیک دینار بود و بیک حبه زیاده نمی فرمودند
که نمی پوشم تا نمی پوشانند و نمیخورم تا نمی خورانند و نمیگویم تا نمی گویانند و اگر کسی هدیه بخدمت
آنحضرت می آورد قبول می نمودند اما غیر از سلاطین و همان لحظه بحاضران مجلس قسمت میفرمودند
روزی امام المستنجد بالله خلیفه بغداد بخدمت آنحضرت آمده ده بدره زر پیش نهاد فرمودند
حاجت نیست الحاح بسیار نمود آنحضرت یک بدره را بدست راست و یکی را بدست چپ
بر داشته باهم بفشردند از آن خون روان شد فرمودند ای ابوالمظفر از خدای شرم نداری
که خونهای مردم میخوری و بر خود گرد میکنی و بدان با من برابر می شوی در حال خلیفه

بیهوش شد فرمود نه بعزت معبود اگر حرمت القال او نه به چیب ساهم نبودی میگذاشتم که آن خون تا خانهٔ او برفتی و حضرت غوث اعظم هرگز بخانهٔ هیچ یکی از خلفا و صاحب حشمتی نرفته اند و بر بساط آنها ننشسته اند و بجهت ایشان تعظیم نفرموده اند و چون خلیفه بخانهٔ آنحضرت آمدی اندرون میرفتند و باز می آمدند تا قیام از برای او نباشد و در تکلم بخلیفه مبالغه بسیار می نمودند و خلیفه دست می بوسید و بآداب می نشست و می گفت هر چه شیخ فرمایند بسر و چشم او و چون رقعه می نوشتند باین طریق که عبد القادر بتو چنین میفرماید و فرمان او بر تو نافذ است و حکم او مر ترا اسوه و سند و بر تو حجت چون رقعه بر خلیفه رسیدی بوسیدی و بر سر گذاشتی گویند که هیچکس خوش خلق و شرمگین و کریم و مهربان تر از آنحضرت نبوده چنانچه هر یکی از همنشینان آنحضرت گمان بردی که از و نزد آنحضرت عزیز تر کسی نیست و هیچگاه جواب سائل را رد نفرمودی و هر بیماری که اطبا از علاج او عاجز می آمدند او را بخدمت آنحضرت می آوردند و بمجرد رسیدن دست مبارک شفا می یافت نقل است که دزدی بخانهٔ آنحضرت در آمد نابینا شد و هیچ نتوانست برد و درین اثنا خضر علیه السلام در رسید و گفت یا ولی الله یکی از ابدال فوت شده بهر که حکم فرمایند بجای او نصب کرده شود فرمودند که در خانهٔ ما شخصی بشکستگی افتاده است برو و او را بیرون آر و بجای آن ابدال نصب کن خضر علیه السلام او را از ان خانه بپیش آن یگانهٔ عصر آورده و بیک نظر کیمیا اثر آنحضرت بینا گردید و بمرتبه ابدالیت رسید چون در آن بقعهٔ شریف بغیر از معرفت و محبت الٰهی چیزی دیگر نبود پس در حقیقت آن شخص که بدزدی این متاع آمده بود از ین بود که آنحضرت او را بمطلب رسانیده اند و محروم نساخته اند و بمرتبه ابدالیت فائز گردانیده گویند که عزل و نصب اقطاب و ابدال و اوتاد و سلب حال اولیا بدست ایشان بود هر کرا میخواستند عزل نموده بجای او دیگری را نصب میفرمودند چنانچه یکی از ابدال وفات یافته بود کافری را از قسطنطنیه آورده موی بروت او را گرفته محمد نام گذاشتند و طاق مبارک خود را بر سر او نهاده داخل آن جماعه نمودند و روزی یکی از مردان غیب بهوا میرفت چون بر سمت الراس بغداد رسید در دل گذرانید که در شهر بغداد هیچ مردی نیست حضرت غوث اعظم دریافته حال او را از و سلب نمودند و آن جوان از هوا بدرگاه آنحضرت افتاد

و با التماس شیخ علی هیتی از تقصیر او درگذشتند توبه کرد و باز در هوا پرید و از شده ده برفت و خطابه آنحضرت
تمام فصیح بوده و اگر کسی را میدیدند که برخلاف شرع شریف عمل میکند حال او را سلب میکردند
و میفرمودند که ای مردم اگر ادب شرع لعینه نمی بود هر آئینه خبر میکردم شما را انچه میخورید و ذخیره
میکنید شما پیش من همچو شیشه اید می بینم انچه در ظاهر و باطن شماست یکی از اکابر به خضر علیه السلام
در باب حضرت غوث اعظم سوال نمود فرمود که حق تعالی هیچ ولی را بمقامی نرسانید مگر آنکه
شیخ را بالای آن برتر از آن داد و کاس محبت خود بچشانید هیچکس را مگر آنکه شیخ را بهتر و گواراتر
از آن داد و عطا فرمود و گفت شیخ عبد القادر فرد احباب است و غوث و قطب اولیای زمان
خویش و گویند که آن غوث صمدانی روزی در رباط خویش مجلس فرموده بودند و جمع مشایخ
قریب پنجاه تن حاضر بودند از انجمله شیخ علی هیتی بود و شیخ بقا بن بطو و شیخ ابو سعید قیلوی
و شیخ ابو النجیب سهروردی عم شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ جاگیر و قضیب البان
موصلی و شیخ ابو السعود و شیخ عزاز بطائحی و شیخ منصور بطائحی و شیخ حماد بن مسلم دباس
و خواجه یوسف بن ایوب همدانی که پیر سلسلهٔ خواجگان نقشبند اند و شیخ عقیل بن منبجی
و شیخ ابو یعزای مغربی و شیخ عدی بن مسافر و شیخ علی ابن وهب سنجاری و شیخ موسی بن ماهین ولی
و شیخ احمد بن ابو الحسن رفاعی و شیخ عبد الرحمن طفسونجی و شیخ علی بطربا و شیخ ماجد کردی
شیخ ابو محمد قاسم بن عبد منصور بصری و شیخ ابو عمرو عثمان بن مرزوق و شیخ سوید سنجاری
شیخ حیات بن قیس حرانی و شیخ ارسلان دمشقی و شیخ عبد الکریم الاکبر المصری و شیخ ابو العباس
احمد بن سقی الصرصری و شیخ ابو حکیم ابراهیم بن دینار و شیخ مکارم اکبری و شیخ صدقه بغدادی
شیخ یحیی دوری مرتعش و شیخ ضیاء الدین ابراهیم بن ابی عبد الله بن علی جوینی و شیخ ابو عبد الله
و شیخ ابو بکر الحامی المزین و شیخ جمیل و شیخ ابو محمد عبد الحق حریمی و شیخ ابو عمر الکیمانی و شیخ ابو حفص
عمر بن ابی النصر الغزال و شیخ مظفر الحمال محمد بن درمانی الفرولی و شیخ ابو العباس احمد
یمانی و شیخ ابو العباس احمد بن العربی و شیخ ابو عبد الله محمد المعروف الخاص و شیخ ابو عمر
و عثمان بن احمد شوکی که از رجال الغیب بودند بسیار و شیخ سلطان بن احمد المزین و شیخ
ابو بکر بن عبد الحمید شیبانی و شیخ ابو العباس احمد بن الاستاد و شیخ ابو محمد بن علی المعروف بالکوسج

وشیخ مبارک بن علی المخرمی وشیخ ابو البرکات بن معدان العراقی وشیخ عبد القادر بن حسن
البغدادی وشیخ ابو السعود احمد بن ابی بکر عطار وشیخ ابو عبد الله محمد الاوانی وشیخ ابو یعلی
وشیخ شهاب الدین سهروردی وشیخ ابو القاسم عمر بن مسعود البزاز وشیخ ابو البنا محمود
بن عثمان البقال وشیخ عباد العداب وشیخ عبد الرحیم قنادی مغربی وشیخ ابو عمرو
عثمان بن مروزه وشیخ مکارم نهر خالصی وشیخ خلیفه بن موسی نهر ملکی وشیخ ابو الحسن جوسقی
وشیخ عبد الله قریشی وشیخ ابو البرکات بن صخر اموی وشیخ ابو اسحق ابراهیم بن علی الخلب
وشیخ غوث رضی الله عنهم اجمعین وغیر ایشان نیز جمعی از مشایخ کبار در آنجا بودند و آنحضرت
بالای منبر سخن میگفت در اثنای سخن فرمود که قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله شیخ علی هیتی
بر منبر بر آمده و قدم مبارک آنحضرت را گرفته بر گردن نهاد و بزیر دامن آنحضرت در آمد و
سائر اولیا گردن نهاده پیش داشتند شیخ ابو سعید قیلوی گفته اند که چون حضرت شیخ عبد القادر
فرمود که قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله حضرت حق سبحانه تعالی بر دل آنحضرت تجلی کرد و رسول
صلعم بر دست طائفه از ملائکه مقربین بمحضر اولیای متقدمین و متاخرین که در آنجا حاضر بودند
احیا باجساد خود و اموات بارواح خود خلعتی در آنحضرت پوشانیدند و ملائکه و رجال الغیب مجلس
آنحضرت را در میان گرفته بودند و صفها در هوا ایستاده و بر روی زمین هیچ ولی نماند
مگر که گردن خود را پست کرد و گویند که یک کس از عجم تواضع نکرد حال وی را سلب نمودند
و ظاهر است که این قسم دعوی از کمال عنایت الٰهی آید و فرزندی وحمایت حضرت
رسالت پناه صلعم بود که همه اولیاء الله تواضع نمودند و فرمان ایشان را قبول کردند
و هیچ ولی با انتقام نه رسیده ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم
و در اوائل حال آن غوث اعظم بعضی از مشایخ گفته اند که این جوان عجمی را قدمی است
که بر گردن جمیع اولیاء الله خواهد بود و از مشایخ کبار اکثری صد سال پیشتر از احوال آنحضرت
خبر داده بودند چنانچه شیخ ابو بکر بن هوار البطائحی قدس الله سره که از کبار متقدمان
مشایخ عراق اند و صاحب کرامات ظاهره و مقامات فاخره بوده اند و در خواب مرید
حضرت صدیق اکبر شده و بی واسطه خرقه از حضرت صدیق رضی الله عنه گرفته اند و فرموده که

از حق سبحانه و تعالی عهد گرفته‌ام که هر کس مرید من و مرید مرید من باشد آتش او را نسوزد و قبر ایشان در بطایح
که دهیست با اهالی عراق نزدیک قبر ایشان می برند هر گز بچه نمی شد می گفتند اند که او تا بحسن وقت
هفت کس از معروف کرخی و امام حنبل و بشر حافی و منصور بن عمار و جنید بغدادی و سهل
بن عبدالله تستری و شیخ عبدالقادر جیلانی قدس اسرارهم آن ایشان رسیده که شیخ عبدالقادر
کیست فرمودند عجمی است شریف که در بغداد خواهد بود و ظهور او در قرن پنجم است و شیخ ابو محمد شنبکی
که مرید شیخ ابوبکر بطایحی و از اعیان مشایخ عراق و صاحب خوارق بلند و مقامات ارجمند بوده
و قبر ایشان در بغداد است که از دیه‌های بطایح است می فرمودند که شیخ عبدالقادر
کسی است که اقتدا کرده شود بافعال او و اقوال او و حق تعالی جمع کثیری را به برکت او
بمرتبه‌های عالی رساند و مباهات کند روز قیامت با امتهای سابق و حضرت غوث الثقلین
می فرمودند که هر ولی بر قدم نبی می باشد و من بر قدم جد خودم صلعم و هر قدمی که جد من بر داشت
من برانجا نهادم مگر در قدم نبوت که راه نیست در آن غیر نبی را و این اشارت بر کمال
ولایت و متابعت و پیروی آنسرورست صلعم نقل است از شیخ شریف بن خضر حسینی موصلی
که گفت شنیدم از پدر خود که می گفت سیزده سال خدمت حضرت شیخ عبدالقادر
رضی الله عنه کردم هرگز ندیدم که مگسی بر ایشان نشسته باشد یا خلط و خیوی بیرون
انداخته باشند جمیع مشایخ وقت را از وی ارادت با آنحضرت بوده و امام یافعی گفته اند
که اکثری از مشایخ یمن بحضرت غوث اعظم نسبت درست کرده اند خواجه معین الدین چشتی
و شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سرهما بملازمت آنحضرت رسیده فیض و جمعیت با آن
حاصل نموده اند نقل است که پیش شیخ عقیل ذکر کردند که جوان عجمی عبدالقادر نام در بغداد
مشهور شده است فرمودند او در آسمان مشهورتر است از آنکه در زمین از شیخ ابو یعزی
مغربی که از اجله مشایخ مغرب بوده اند بعضی از اصحاب گفتند ببغداد میرویم فرمودند
چون بانجا رسید یاد بدارید که ترک ملازمت شیخ عبدالقادر نکنید بخدا سوگند
که در تمام عجم مثل او آفریده نشده و در عراق مثل او دیده نشده و مشرق زمین
مباهات میکند باو بر مغرب و علم و کمال او برتر است از علم و کمالات اولیای دیگر

وچون ایشان از ابو سعید سلام من برسانید و بگوئید که مرا فراموش نکند گویند که آنحضرت فرموده‌اند
بیست و پنج سال در بیابانها بقدم تجرید و سیاحت بوده‌ام و چهل سال بوضوی عشا
نماز بامداد گزارده‌ام و پانزده سال بعد از ادای نماز عشا بیک پای ایستاده ختم قرآن
میکردم تا سحر شبی نفس من آرزوی خواب کرد و گفت چه شود اگر یک ساعت بخسپی
گفته او نشنیدم و همانجا بیک پای ایستاده ختم قرآن کردم و خواب بصورتی پیش من
متشکل شده می آمد و من بغضب بانگ بروی میزدم و دفع می شد و می فرمودند چهل چهل
روز روزه میداشتم در بیابان عراق و یازده سال در برج عجمی اقامت میکردم و بسبب اقامت
من آن برج عجمی میگویند نقل است از شیخ عبدالرزاق فرزند آنحضرت که غوث اعظم
میفرمودند که مرا بدست کاغذی داده شد بمقدار درازی انتهای نظر دیدم که نام اصحاب
و مریدان من که تا قیام قیامت نسبت خود بمن درست خواهند کرد در آنجا ثبت نموده‌اند
و حکم شد که این همه را بتو بخشیدم نقل است که آنحضرت میفرمودند که قسم بعزت و جلالت او
که قدم بر ندارم از پیش پروردگار خود تا روان نکنند مریدان مرا با من سوی بهشت
و آنحضرت فرموده‌اند که اگر مرید من در مشرق باشد و من در مغرب باشم
و برهنه شود عورت او را هر آئینه بپوشم از مغرب در مشرق او را نقل است از شیخ
عمران که وقتی با آنحضرت عرض کردم که اگر شخصی خود را مرید حضرت بگوید و دست بیعت
به شما نداده باشد و خرقه از شما نپوشیده باشد او را از اصحاب حضرت شمار کنیم
یا نه فرمودند بلی هر که خود را باین نسبت کند قبول کند او را حضرت حق سبحانه تعالی و بیامرزد
گناهان او را و او از جمله اصحاب من هست نقل است از شیخ عزیز که آنحضرت می فرمودند
که لغزید حسین بن منصور حلاج و کسی نبود در زمان او که دستگیری او کند اگر من بودم
دستگیری او میکردم هر کسیکه از مریدان من باشد و بلغزد مرکب او را تا قیام قیامت
دستگیری کنم بشارت باد برکسانیکه پیر ایشان شیخ عبدالقادر و امام ایشان ابوحنیفه
و پیغمبر ایشان محمد رسول الله صلعم و خوشا حال آن سعادتمندان و نیک بختانی
که باین سعادت عظمی مشرف شده‌اند و درین درگاه نسبت ارادت و بندگی را درست

کرده اند امید که این فقیر نیز که از کمترین بندگان و خاکساران این درگاه است
بتوجه آنحضرت پیر دستگیر در دنیا و آخرت نجات یابد و داخل منسوبان آن درگاه والا
باشد نقل است که آنحضرت میفرموده اند هر مسلمانی که بر مدرسهٔ من گذشته است یا بر من
دیده است عذاب گور و قیامت از وی تخفیف کرده شود و آورده اند که مردی از همدان آنحضرت
آمد و گفت پدرم وفات یافته است او را در خواب دیدم گفت مرا در گور عذاب میکنند
بخدمت شیخ عبد القادر برو و التماس دعا کن شیخ گفت او وقتی بمدرسهٔ من گذشته است
گفت آری شیخ ساکت شد روز دیگر آن مرد بیامد و گفت پدر خود را در خواب دیدم
بغایت خوش و خرم و خلعتی سبز در بر پوشیده میگفت که عذاب از من برداشتند
و این خلعت ببرکت شیخ عبد القادر بمن داده اند برو تو باید که همیشه در خدمت حضرت شیخ باشی
سعادتمند چشمیکه آن جمال را دیده باشد و دولتمند آن گوشی که آن آواز شنیده باشد
و طالع مند شخصی که بر آن مدرسه گذشته باشد شیخ علی بن هیتی گفته که هیچ خرقه را با برکت تر
و هیچ طائفه را مسرورتر از خرقه و طائفهٔ شیخ عبد القادر ندیده ام و هیچ روزی را مبارک تر
از آن روز که آن جمال را میدیدم ندیدم یکی از اهل یمن گوید که عزیمت اسلام کردم و در
خاطر داشتم که پیش بهترین اهل یمن باین سعادت مشرف گردم در خواب دیدم که
حضرت عیسی علیه السلام مرا فرمودند که به بغداد برو و بر دست شیخ عبد القادر اسلام آر
که بهترین اهل زمین است و شیخ ابو عمرو بن مرزوق رح گفته اند شیخ عبد القادر شیخ و
امام ماست هر که درین زمان براه الهی میرود و حالی یا مقامی یا ومیدهد پس شیخ عبد القادر
امام اوست و حق تعالی عهد گرفته است از اولیای وقت که امر او را قبول کنند و بعضی
گر از رسول صلعم باصحاب میرسید درین زمان از شیخ عبد القادر باولیای وقت میرسید
و بمراتب جمیع اولیاء الله اطلاع دارد و هیچکس را بمرتبهٔ شیخ اطلاع نیست و درین طریقه
هیچ یکی را بجز خدا و رسول بر او دستی نیست و آنحضرت میفرمودند که مجرد استم و مجرد آنم تنها تنها
لیکن حق سبحانه تعالی نفع خلق را بمن باز بسته است و تا حال صد هزار کس بر دست من
توبه کرده اند نقل است از شیخ ابو محمد جبلی که گفته اند روزی در بغداد بزیارت حضرت شیخ عبد القادر

[illegible] درآمدم و مدتی در خدمت ایشان ماندم چون عزیمت مراجعت مصر کردم از ان جهت
دستوری خواستم مرا وصیت کردند که از هیچ کس چیزی نخواهی و انگشت مبارک خود را
در دهن من انداختند و فرمودند که این را بمک و بازگرد چنان کردم از بغداد تا مصر آب و
طعام احتیاج نشد و قوت در زیادتی بود نقل است از شیخ ابوالمظفر اسمعیل که وقتی شیخ علی
بن هیتی بیمار شد و حضرت غوث اعظم بعیادت شیخ رفتند و در آن موضع دو درخت خرما
خشک شده بود و از مدت چهار سال اصلا بار نمی شد پس غوث الثقلین در زیر یک درخت
وضو ساختند و در زیر درخت دیگر دو رکعت نماز گزاردند همدران هفته هر دو درخت سبز
شدند و بار گرفتند نقل است که وقتی شخصی بخدمت آن قبلهٔ حاجات آمد و گفت که عورت من حامله است
و مرا آرزوی پسر است فرمودند خدا [illegible] چون وضع حمل شد زن آن مرد را دختر بزاد و آنرا
برداشته بخدمت آنحضرت آورد و گفت که این دختر است فرمودند در خانه در آر و این را
به پیچ و ببین که چه میشود چون بموجب فرموده عمل کرد همان لحظه آن دختر پسر شده نقل است
از شیخ ابوالسعود که حضرت غوث صمدانی میفرمودند که آفتاب و ماهتاب بر من نمی آیند تا بر من
سلام نکنند و سال و ماه و هفته و روز بر من آمده سلام میگویند و آنچه از خیر و شر در ایشان
مقدر شده خبر میدهند و شیخ سیف الدین عبدالوهاب ولد غوث اعظم فرموده اند که هیچ ماهی از
ماهها نبودی مگر که پیش از آن که درآمدی بیامدی پیش والد من اگر چنانچه در آن ماه بدی
و سختی مقدر شده بودی در صورت ناخوش آمدی و اگر نعمت و خیر مقدر شده بودی بصورت
نیکو بیامدی آخر روز جمعه سلخ جمادی الاخری سال پانصد و شصت جمعی از مشائخ در
صحبت آنحضرت نشسته بودند که جوانی خوبروی درآمد و گفت السلام علیک یا ولی الله
من ماه رجبم آمده ام تا ترا تهنیت گویم و در من هیچ بدی و سختی مقدر نشده است
و در آن ماه رجب هیچ ندیدند مردم مگر خیر و نیکوئی چون یکشنبه سلخ رجب بود شخصی کریه المنظر آمد
و گفت السلام علیک یا ولی الله من شهر شعبانم آمده ام که ترا تهنیت گویم مقدر شده است
درین موت و فنای خلق در بغداد و گرانی در حجاز و قتل و کشش در خراسان چون ماه
شعبان آمد هر چه هر جا گفته بود واقع شد و آنحضرت در ماه رمضان چند روز بیمار شدند

روز دوشنبه بیست و نهم رمضان جمعی از مشایخ پیش آنحضرت حاضر بودند چون شیخ علی هیتی و
شیخ نجیب الدین سهروردی وغیرهما شخصی با بها و وقار تمام در آمد و گفت السّلام علیک یا ولی الله
من ماه رمضانم آمده ام که اعتذار کنم از انچه بر تو مقدر شده بود و من وداع کنم که این آخر اجتماع
ماست پس باز گشت و آنحضرت در ربیع الآخر سال دوم برحمت حق پیوستند و رمضان دیگر در نیافتند
وفات آنحضرت بعد از نماز عشاء شب شنبه هشتم یا نهم ماه ربیع الآخر سال پانصد و شصت و یک هجری
روی داده وبعضی یازدهم ربیع الآخر گفته اند و بقولی سیزدهم و بقولی هفدهم ماه مذکور بوده اما
صحیح قول نهم ماه است و مدت عمر شریف آنحضرت بقول اول سال ولادت نود سال هفت ماه و نه
روز است و بقول ثانی هشتاد و نه سال و هفت ماه و نه روز بوده و عرس آنحضرت در هندوستان
یازدهم وبعضی هفدهم میکنند اما در بغداد هفدهم است و این فقیر عرس را شب نهم میکند
که صحیح ترین اقوال قول نهم است آورده اند در روز وفات آنحضرت اکثر از مشایخ حاضر بودند
شیخ عبد الوهاب ولد آنحضرت طلب وصیت نمودند فرمودند که علیک بتقوی الله وطاعته
یعنی لازم گیر پرهیزگاری را که خالص از برای خدای تعالی باشد و لازم گیر طاعت او را
ولا تخف احدا ولا ترج یعنی بیم و امید بغیر از حق تعالی از هیچکس مدار وکل الحوائج الی الله واطلبها
وبسپار همه حاجتهای را بحق تعالی و بطلب حاجتهای را از وی ولا تثق باحد سوی الله وعماد
مکن بهیچکس مگر بخدای هذا التوحید التوحید التوحید اجماع الکل یعنی لازم گیر توحید را و تکرار
برای تاکید است که بر توحید اجتماع کل است و جمیع مشایخ و ساداتِ این قوم را بر توحید
اتفاق است و بعد از ان با اولاد امجاد خود که در گرد آنحضرت نشسته بودند میفرمودند بر خیزید
و جای وسیع و ادب ایشان بجا آرید که اینجا رحمت عظیم در نثار است و جای تنگ مدارید
بر ایشان و می فرمودند علیک السّلام و رحمة الله ویک شبانه روز این کلمات بسیار
می فرمودند انا لا ابالی بشیٔ ولا بملک الموت یعنی من از هیچ چیز باک ندارم و از ملک الموت
هم باک ندارم قبر آنحضرت در مدرسه باب الازج واقع شده که در شهر بغداد است و شیخ
ابو سعید مخزومی در حیات خود با آنحضرت داده بودند بزار و متبرک و حق سبحانه تعالی چنانچه
آنحضرت را در ایام حیات بر تمام عالم تصرف داده بود و بعد از وفات در قبر نیز همان تصرف

مراد وست چنانچه امام عبدالله یافعی رحمه الله گفته اند کسی که صاحب حال باشد و در بغداد
داخل شود و زیارت محبوب سبحانی شاه عبدالقادر گیلانی رضی الله عنه نکند حال وی سلب شود
نقل است از شیخ عبدالوهاب و شیخ عبدالرزاق رحمهما الله که روزی حضرت والد بزرگوار
در مدرسه باب الازج شیر تناول میکردند شیر خوردن ترک دادند و تا دیری غائب بودند
بعد از آن فرمودند فتح شد بر دل من هفتاد در از درهای الهی که وسعت هر دری برابر وسعت
آسمان و زمین است و روزی فرمودند که شرق و غرب و بحر و بر و جبل مرا تسلیم کردند و هیچ
ولی نماند که در آن وقت بمن تسلیم نکرد و شیخ عمر بزار رحمه الله گفته اند که غوث اعظم رضی فرمودند
هر که در کربتی بمن استعانت کند دور گردانم آن کربت را از وی و هر که در شدتی بنام من
ندا کند خلاصی بخشم او را از آن شدت شیخ ابو عمرو صریفینی و شیخ ابو محمد عبدالحق گفته اند که
وقتی روز سه شنبه سوم ماه صفر در خدمت حضرت غوث الثقلین در مدرسه بودیم پس آنحضرت
برخاسته وضو کردند و دو رکعت نماز گزاردند چون از نماز فارغ شدند نعره بلند
با هیبت بر آوردند و یکی از نعلین چوبی که در پای مبارک آنحضرت بود در هوا انداختند
و آن از نظر غائب شد و بعد از آن نعلین دیگر در هوا بینداختند آن نیز از نظر ناپدید گشت
و آنحضرت بنشستند هیچکس را مجال آن نشد که ازین معنی سوال کند بعد از بست و سه روز
قافله از بلاد عجم بیامد و گفتند ما را نذریست برای حضرت شیخ غوث اعظم فرمودند
بستانید ایشان یک من حریر و جامها از خز و مقداری زر و نعلین آنحضرت را آورده
بنهادند غوث اعظم فرمودند این نعلین را از کجا یافتید گفتند روز سه شنبه سوم ماه صفر
در راه بودیم ناگاه رهزنان بیرون آمدند و قافله ما را غارت کردند و بعضی را بکشتند
و تمام اموال را برده در یک وادی فرود آمدند و قسمت میکردند ما گفتیم حضرت شیخ عبدالقادر را
درینوقت یاد آریم در حال برای حضرت شیخ نذر کردیم و در همین اثنا دو نعره عظیم
شنیدیم که هیبت آن تمام وادی را در گرفت و دیدیم راه زنان سخت مضطرب و عاجز برآمدند
گمان بردیم که مگر طائفه دیگر از رهزنان بر ایشان تاختند ما را گفتند بیائید و مال
خود را بگیرید و ببینید بر ما چه مصیبت رسیده است رفتیم و دیدیم

از عهده سرداری ایشان مرده افتاده آمده و این نظمین آب از خرد و بک ایشانست الیس ما هامی ما را
بما باز داده و گفتند این واقعه بزرگست نقل است که شخصی بخدمت حضرت غوث اعظم آمد و گفت مرا
روح ولیست که او را صحیح می آید مجمع افسون گران و رکار او در مانده اند حضرت قطب ربانی فرمود
اگر بار دیگر بیاید در گوش او بگوی که ای جالس شیخ عبدالقادر مقیم است ببغداد او می فرماید
که از باز نیایی و اگر آمدی هلاک کنم بآدمی گوید بفرموده حضرت شیخ عمل نمودم دیگر روح جن
هرگز مصروع نگشت امام عبدالله یافعی گویند که بعد از آن بیکیس در بغداد مصروع نشد
و بعد از وفات آنحضرت مصروع میشدند روزی عجوزه بخدمت غوث اعظم آمد و پسر خود را
همراه آورد و گفت دل فرزند خود را تعلق بسیاری می بینیم با نحضرت و من ذمه و برا از حق خود
بری گردانیدم از برای خدای تعالی آنحضرت او را قبول کردند و بمجاهده و ریاضت امر فرمودند
بعد از چند روز آن عجوزه پیش فرزند خود آمد و دید که نان جو میخورد و زرد و لاغر شده از
کم خوار ی و بیداری از انجا پیش حضرت غوث اعظم رفت طبقی دید بر آن استخوانهای مرغی
که آنحضرت تناول فرموده بودند نهاده عجوزه با نحضرت گفت یا سیدی تو گوشت مرغ
میخوری و پسر من نان جو غوث اعظم دست خود را بر استخوانها نهاده فرمودند قومی باذن الله
یحیی العظام وهی رمیم آن مرغ زنده شد و بانگ کردن آغاز کرد غوث اعظم بآن عجوزه گفتند
وقتی که فرزند تو چنین شود هر چه خواهد گو بخورد باید دانست که مرتبه آن آفتاب شریعت و مقتدای
طریقت محبوب سبحانی برتر از انست که در تحریر و تقریر آید هزار یکی من فقیر چا جز در آید و انچه در اینجا
نوشته شده از هزار یکیست و از بسیار اندکی و جهت دانستن کمال آنحضرت همین یک سخن
بس است که ایشان سردار طائفه اند که خدای تعالی آنها را دوست میدارد چنانچه نقل است
از شیخ جمال العارفین ابو محمد بن عبدالله بصری که وقتی با خضر علیه السلام ملاقات نمودم
گفتم حکایت عجیبی که ترا با ولیای حق گذشته باشد بگوی گفت وقتی در کنار بحر محیط میگشتم
و آنجا جای آدمی دغیره نبود ناگاه دیدم مردی گلیم بپیچیده خفته است در خاطر من گذشت که
ولی خداست او را گفتم برخیز و بندگی کن گفت ای ابو العباس برو و بنفس خود را مشغول
دار گفتم مرا چگونه شناسی گفت تو خضر هستی پایه اما بگو که من کیستم مناجات کردم یا رب من

نقیب اولیا ام و اینجا استشنا سم ندائی شنیدم که ای ابو العباس تو نقیب اولیا هستی گفتم کیان
کسانیکه ایشان مرا دوست میدارند و این از آن طائفه است که من ایشانرا دوست میدارم
این مرد دعای من کرد و گفت ای ابو العباس شنیدی گفتم آری مرا دعا کن گفت از تو دعا
میخواهم گفتم چاره نیست گفت وفّر اللّٰه نصیبک منه گفتم زیاده کن در حال از نظر من
غائب شد و هیچ دلی ممکن نبود که از نظر من غائب شود و از آنجا پیش رفتم بر توده ریگی که
بغایت بلند بود بالای آن توده دیدم که چشم را خیره میکرد دیدم آنجا عورتی گلیمی
پیچیده خفته است بشانه گلیم آن مرد خواستم که بپای بیدارش سازم ندا شنیدم که ادب
باش با آن کسانیکه ما ایشانرا دوست میداریم پس ساعتی نشستم تا بیدار شد گفت
الحمد لله الذی احیانی بعد ما اماتنی والیه النشور والحمد لله الذی ارانی داود خشنی عن خلقه بعد ان
یس گفت یا ابو العباس اگر پیش از منع باد سبب می آمدی بهتری بود گفتم بالله علیک
تو زوجه آن مرد باشی گفت بلی در اینجا عورتی از ابدال نقل کرده بود حق تعالی بجهت
غسل و تکفین او مرا اینجا آورد چون از آن فارغ شدیم او را برداشتند و بسعت کاه آسمان
بردند گفتم مرا دعا کن گفت ای ابو العباس دعا از تست گفتم چاره نیست گفت وفّر اللّٰه
نصیبک منه گفتم زیادت کن گفت ملامت نکنی اگر از نظر تو غائب شوم در حال نگاه کردم
او را ندیدم راوی گوید از خضر علیه السلام پرسیدم مثل این طائفه اصحاب را از قومی باشد
که رجوع ایشان بر و بود گفت آری گفتم در عهد ما کیست گفت شیخ عبد القادر رضی الله
عنه داوا از افرادست درین باب این فقیر گفته بیت عاشق یار غوثیش جمله جهان
ای خوش آنکس که یار عاشق اوست ** و صاحب فتوحات میگوید که مفردان جماعتی
اند که از دائرهٔ قطب خارج اند و خضر علیه السلام از ایشان است و در رسول ما صلعم
پیش از بعثت از ایشان بودند و این احوال و کرامات حضرت غوث اعظم که مرقوم گشته
از هزار یکی و از بسیار اندکیست که حضرت مولانا عبد الرحمن جامی از تاریخ امام عبد الله
یافعی در نفحات الانس نوشته اند که کرامات شیخ عبد القادر رضی الله عنه بیرون
از حد و نهایت است و خبر کرده اند مرا بزرگان ائمه که کرامات حضرت ایشان متواتر

نزدیک بتواتر رسیده و باتفاق ثابت شده دیگر آنست که از ایشان بظهور رسیده از دیگر مشایخ ظاهر نشده و اگر آنچه از آنحضرت در ایام حیات بظهور رسیده و آنچه الحال نیز مشاهده نموده میشود جمع کنم کتاب کلانی میشد ازین جهت همین قدر اختصار نمود و خوارقی که از آنحضرت ظاهر گردیده و میگردد در حقیقت معجزهٔ رسول است صلعم چنانچه حضرت ملا عبد الرحمن جامی قدس سره فرموده بیت از ولی خارقی که مسموع است ٭ معجزهٔ آن نبی متبوع است ٭ اول شبی که این کمترین مریدان شروع در نوشتن ذکر حضرت پیر دستگیر غوث اعظم نموده در واقعه خود را ببغداد دریافت در گنبد مبارک آنحضرت و بطواف حضرت امام موسی کاظم و حضرت غوث اعظم رضی الله عنهما مشغول و از سعادت بندمی خود باین شرف عظمی مشرف گشت و یقین این فقیر شد که تحریر این کتاب مقبول گشت الحمد لله علی ذلک ٭

حضرت غوث الثقلین را ده پسر است اول شیخ سیف الدین عبد الوهاب قدس الله سره

ایشان بزرگترین فرزندان حضرت غوث اعظم اند و علوم ظاهری و باطنی از والد بزرگوار کسب نموده اند و از جمیع علوم بهرهٔ تمام داشتند و بعد از غوث اعظم در مدرسهٔ آنحضرت وعظ میفرمودند و از فیض صحبت ایشان خلق بسیار منتفع گشتند نقل است از شیخ عبد الوهاب که می گفتند وقتی در بلاد عجم مسافر شدم و از انواع علوم و فنون حکم حاصل کرده ببغداد آمدم و از والد بزرگوار اذن خواستم که در حضور ایشان وعظ گویم رخصت دادند بالای منبر آمده انواع علوم و مواعظ بیان کردم هیچکس را در دل اثر نکرده و آب از دیده نیامد اهل مجلس از والد درخواست کردند که وعظ فرمائید من فرود آمدم و حضرت ایشان بر منبر برآمده فرمودند که شجاعت صبر یکساعت است بمجرد استماع این کلمه از اهل مجلس فریاد و فغان برخاست من از همین پرسیدم فرمودند تو متکلم هستی بخود و من متکلم هستم بغیر ولادت ایشان در ماه شعبان سال پانصد و دوازده بود و وفات شب بست و پنجم ماه شوال سال ششصد و ۵۹۳ هجری بوده و قبر ایشان در بغداد است و ایشان را دو پسر بوده شیخ ابو المنصور عبد السلام و شیخ ابو الفتح سلیمان عالم و عامل کامل بوده اند رحمهما الله

حضرت شیخ شرف الدین عیسی رحمه الله

کنیت ایشان ابو عبد الرحمن است فرزند حضرت غوث اعظم اند وجمیع علوم را در خدمت والد ماجد خود کسب نموده بعد از ان حضرت درس حدیث وفقه و وعظ میفرمودند و کتاب جواهر الاسرار در علم صوفیه که مشتمل بر حقائق و معارف است تصنیف ایشان است و حضرت غوث صمدانی کتاب فتوح الغیب را جهت ایشان تصنیف کرده اند وفات ایشان در مصر سال پانصد و هفتاد و سه هجری بود

شیخ شمس الدین عبد العزیز رحمه الله

کنیت ایشان ابوبکر است فرزند حضرت غوث اعظم اند و ایشان نیز کسب علوم ظاهری و باطنی از والد بزرگوار خود نموده اند و بسیاری از برکت صحبت ایشان فیض حاصل کرده اند و ایشان مایل سنجار عزیمت نموده همانجا متوطن گشته اند

حضرت شیخ تاج الدین ابوبکر عبد الرزاق قدس سره

کنیت ایشان عبد الرحمن و ابو الفرج است فرزند غوث اعظم اند و ایشان نیز تحصیل علوم از خدمت والد شریف خود نموده اند و مفتی عراق بوده اند و ایشانرا در علوم قدر تمام بوده و رساله جلاء الخاطر را که ملفوظ والد بزرگوار ایشان است بخط ایشان این مرید با اخلاص دارد و در آن نوشته اند که حضرت غوث اعظم میفرمودند که طامع خالی است چون حروف طمع قبر ایشان در بغداد است

حضرت شیخ ابو اسحق ابراهیم قدس الله سره

فرزند غوث اعظم اند قدوه اولیا و اکمل اتقیا بوده اند علوم ظاهر و باطن را از آنحضرت بروجه کمال کسب نموده و خلق بسیاری از فیض صحبت ایشان بدرجه کمال رسیده اند تفکر و سکوت بر ایشان غالب بوده و نزد [illegible] درجه را بر مرتبه کمال داشتند و از حیای پروردگار خود سی سال سر بالا نکردند ولادت ایشان در سال پانصد و بیست و هشت هجری و وفات در ششم ماه شوال سال ششصد و بیست و سه بوده و قبر ایشان نزدیک قبر والد بزرگوار است و از ایشان منقول است که روزی والدین برای نماز جمعه بیرون آمدند و من با دو برادر در خدمت ایشان بودم ناگاه دیدم که سه بار [illegible]

سلطان می بردند و از ایشان بوسے بمی آید و سرهنگان همراه از حضرت غوث اعظم فرمودند
که بایستید آنها ایستادند و دواب را انجیل می راندند آنحضرت فرمودند که بایستید در حال
همه فریاد بر آوردند و بر جاے بماندند هر چند آن سرهنگان میزدند و دواب از جای حرکت
نمی کردند در حال سرهنگان را قولنج گرفت و بر زمین افتادند و می طپیدند پس همه فریاد
بر آوردند که ما توبه کردیم فی الحال قولنج برطرف شد و خمر بسرکه مبدل گشت آنحضرت بمسجد
رفتند و این خبر بسلطان رسید و بخدمت آنحضرت آمده از جمیع محرمات توبه کرد گویند که
روزے شیخ عبد الرزاق مردان غیب را در مجلس والد ماجد خود در هوا دیده بترسیدند
حضرت غوث اعظم فرمودند مردان غیب اند مترس که تو نیز ازین جماعهٔ ایشانی این پنج پسر بوده
شیخ ابو صالح نصر شیخ ابو القاسم عبد الرحیم شیخ ابو محمد اسمعیل شیخ ابو المحاسن فضل الله
و شیخ جمال الله که ایشان در صورت با غوث صمدانی بسیار مشابه بودند و همگی در خدمت
عم بزرگوار خود شیخ عبد الوهاب کسب علوم صوری و معنوی نموده هر یک کامل و مکمل گشته اند

حضرت شیخ ابو الفضل محمد قدس سره

والد حضرت غوث اعظم اند و علوم ظاهر و باطن را در خدمت والد بزرگوار خود کسب نموده
و کامل گشته اند وفات ایشان در بغداد بست و پنجم ذیقعده سال ششصد هجری بوده

حضرت شیخ ابو عبد الرحمن عبد الله

فرزند حضرت غوث الثقلین اند و اکتساب علوم صوری و معنوی از خدمت والد بزرگوار
خود کرده اند محدث و فقیه گشته اند وفات ایشان بست و هفتم ماه صفر سال پانصد و
نود و هشت هجری بوده و قبر در بغداد است ایشان را دو پسر بود شیخ
ابو محمد عبد الرحمن و شیخ ابو محمد عبد القادر که کنیت و نام ایشان موافق جد بزرگوار است
جمیع علوم را از والد ماجد و عم خود شیخ عبد الرزاق کسب نموده عالم و کامل
گشته بودند

حضرت شیخ ابو زکریا یحیی رحمه الله

ولد حضرت قطب ربانی اند و اکتساب علوم فقه و حدیث از والد بزرگوار خود نموده اند

و فاضل و کامل گشته اند و ولادت ایشان در بست و هشتم ربیع الاول سال پانصد و پنجاه هجری بوده و وفات در شب برات سال ششصد هجری است و قبر ایشان در بغداد متصل قبر برادر ایشان شیخ عبد الوهاب است

حضرت شیخ ابو نصر موسی قدس سره

آخرین فرزند حضرت غوث اعظم ایشانند و تحصیل علوم در خدمت والد شریف خود نموده فقیه و محدث و عارف و کامل گشته بودند و ولادت ایشان در سلخ ربیع الاول سال پانصد و سی و نه بوده و به دمشق رفته و متوطن شده و در همانجا شب غره جمادی الاخری سال ششصد و سیزده هجری بوده وفات نموده اند و قبر ایشان نیز در دمشق است ذکر مریدان بی واسطه و با واسطه غوث اعظم اگرچه مریدان آنحضرت زیاده از انند که در شمار آیند خصوصا در ولایت هند و ستان که مسلمانان اکثر مریدان این سلسله علیه اند و کافران نیز معتقد چنانچه متعارف شده که مسلمانان و کافران شب جمعه نذر آنحضرت بفقرا بخشش می کنند

حضرت شیخ علی بن هیتی

از کبار مشایخ بطایح اند و مرید شیخ تاج العارفین ابو الوفا و ایشان مرید شیخ ابو محمد شنبکی و ایشان مرید شیخ ابو بکر بن هوار و ایشان اویسی صدیق اکبر رضی الله عنه پیوسته در خدمت حضرت غوث اعظم می بودند و فائده ها میگرفتند و قتیکه آنحضرت فرمودند قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله اول کسی بالای منبر رفت و قدم آنحضرت را برگردن خویش نهاد و بزیر دامن مبارک در آمده باین سعادت مشرف شد ایشان بودند گویند روزی غوث اعظم وعظ میفرمودند و شیخ علی هیتی در برابر آنحضرت نشسته بودند شیخ را خواب گرفت غوث اعظم اهل مجلس را گفتند خاموش باشید از منبر فرود آمده در پیش شیخ با دب ایستادند و جانب وی می نگریستند چون شیخ علی بیدار شد آنحضرت گفتند که رسول صلعم را در خواب دیدی گفت آری غوث اعظم فرمودند من برای او با دب ایستاده بودم بچه چیز وصیت کردند ترا گفت بملازمت تو بعد از ان از شیخ علی پرسیدند از معنی انچه غوث اعظم فرمودند که من از برای آن با دب ایستاده بودم شیخ گفت انچه بخواب میدیدم آنحضرت به بیداری میدیدند حضرت غوث الثقلین اند

ایشان را بسیار ستایش میکردند و می فرمودند که هر کس از اولیای الٰهی از عالم غیب بشهر ما
داخل بغداد میشود او مهمان منست ومن مهمان شیخ علی بن الهیتی و چون شیخ در زریران
که محل اقامت ایشان بود بملازمت حضرت غوث اعظم میرفتند بمریدان خود می گفتند که
غسل بکنید و خود نیز غسل میکردند و آنها میگفتند که خبردار باشید و خاطرهای خود را نگاه دارید
که پیش سلطان میرویم و چون بخدمت حضرت غوث اعظم میرسیدند آنحضرت میفرمودند
برای چه ملاحظه میکنید شما از اکابر عراق اید شیخ میگفتند که بادشاه عراق توئی از تو ملاحظه میکنیم
هرگاه دامان تو بگیریم امین میشویم حضرت غوث اعظم میفرمودند لا خوف علیکم منقول است
که روزی شیخ بهر زیارت مقبره رفته بودند و دیدند که میان اهل دو دمه بر سر مرده نزاع است ایشان
بر سر آن ایستاده گفتند ای بندهٔ خدای آن مرد برخاست و چشم کشاده بشیخ گفت
چنانچه حاضران شنیدند که فلان بن فلان مرا کشته و افتاد و بمرد و از کرامات
شیخ علی هیتی نقل کرده اند که اگر شیری و بر وی شخصی بیاید و او نام ایشان را بگیرد او
بگردد و وفات ایشان در سال پانصد و شصت هجری بوده و مدت عمر صد و بیست سال
و قبر در زریران است

حضرت شیخ ابو عمرو صریفینی قدس سره

نام ایشان عثمان است و مرید حضرت غوث الثقلین است گفته اند که بدایت کار من آن بود
که شبی در صریفین روی در آسمان کرده به پشت افتاده بودم و دیدم که در هوا پنج کبوتر
میگذرند یکی میگفت سبحان من عنده خزائن کل شیء و ما ننزله الا بقدر معلوم و دیگری
میگفت سبحان من اعطی کل شیء خلقه ثم هدی و دیگری میگفت سبحان من بعث الانبیاء
حجة علی خلقه و فضل علیهم محمداً صلی الله علیه وسلم و دیگری میگفت کل ما فی الدنیا باطل الا
ما کان لله و رسوله و دیگری میگفت یا اهل الغفلة عن مولاکم قوموا الی ربکم رب کریم یعطی
الجزیل و یغفر الذنب العظیم و چون آنرا شنیدم بیخود شدم و وقتیکه بخود آمدم دوستی دنیا و آنچه در
دنیاست از دل من رفته بود و چون بامداد شد با خدای تعالی عهد کردم که خود را تسلیم شخصی بکنم
که مرا بخدای تعالی رهنمائی کند روان شدم و نمی دانستم که کجا میروم ناگاه پیری نیکو دیدم که بایست

بایست

بدر قفار پیش آمد و گفت السلام علیک یا عثمان جواب سلام گفتم و سوگند بوی دادم که تو کیستی که نام مرا
دانستی گفت من خضرم پیش شیخ عبد القادر بودم گفت یا ابوالعباس دوش مردی زاد در صف نفیسین حضرت
رسیده و قبولی یافته و از بالای هفت آسمان ندا آمده که مرحبا بک یا عبدی با خدای خود عهد کرده است
که خود را تسلیم شخصی کند و او را پیش من آر پس مرا گفت یا عثمان عبد القادر سید العارفین و قبلهٔ
الواقفین در این وقت است باین لازم بگیر ملازمت و خدمت و تعظیم و احترام او و دامن خود حاضر شدم
بلکه خود را در بغداد دیدم و خضر علیه السلام غائب شد پیش شیخ عبد القادر در آمدم گفت مرحبا
ای عثمان زود باشد که خدای تعالی ترا مریدی دهد نام وی عبد الغنی بن نقطه که مرتبهٔ وی بلندتر آید
از اولیای بسیار و خدای تعالی بوی مفاخرت کند بر ملائکه بعد از آن طاقیه بر سر من نهاد
خوشی و خنکی آن به دماغ من رسید و از دماغ بدل و ملکوت بر من کشف گشت شنیدم که عالم
و آنچه در عالم است تسبیح حق سبحانه تعالی میگویند باختلاف لغات نزدیک بود که عقل من زائل گردد
و در دست حضرت شیخ پارهٔ پنبه بود بر من زد و عقل بر قرار ماند بعد از آن چند بار در خلوت
نشاندند و الله که مرا هیچ امر ظاهری و باطنی واقع نه شد پیش از آنکه من بگویم با من بگفت و مرا از
چیزها خبر داد که بعد از سی سال واقع شد و میان خرقه پوشیدن من از وی و خرقه
پوشیدن ابن نقطه از من بیست و پنج سال شد و ابن نقطه چنان بود که شیخ فرموده بودند

حضرت شیخ ابو سعید قیلوی قدس سره

از سادات حسنی و کبار مشایخ عراق بودند کرامات و مقامات عالیه داشتند و خرقهٔ ارادت
از حضرت غوث الثقلین شاه عبد القادر جیلانی رضی الله عنه پوشیده اند و می فرمودند که
شیخ عبد القادر نزدیکترین اهل زمین است بحق تعالی درین عصر روزی بجهت طهارت شیخ
ابریقی پر از آب بدست یکی از مریدان ایشان بود ابریق بیفتاد و بشکست شیخ دست خود را
بر آن ابریق کشیدند فی الحال چنانکه بود درست شد و پر آب شد و از آن آب طهارت کرد
وفات ایشان در سال پانصد و پنجاه و هفت هجری بوده و قبر ایشان در قیلویه است

حضرت شیخ قضیب البان موصلی

کنیت ایشان ابو عبد الله است از مریدان کامل حضرت غوث الثقلین اند و خوارق و کرامات عجیبه

از ایشان بسیار ظاهر شده قاضی موصل را نسبت با ایشان انکار تمام بود روزی دید که وی دیگر
از کوچه های موصل از مقابل وی می آیند با خود گفت این را می باید گرفت و بحاکم سپرد
تا سیاست برساند ناگاه دید که بصورت کردی بزرگ شدند چون قدری پیش آمد بصورت
اعرابی بر آمدند چون نزدیکتر شد بصورت یکی از فقها ظاهر شدند چون بقاضی رسیدند گفتند
ای قاضی کدام قضیب البان را بحاکم می بری و سیاست میکنی از انکار خود توبه کرد و مرید شد
پیش حضرت غوث اعظم گفتند که قضیب البان نماز نمی گزارد فرمودند بگوئید که همیشه
سر او بر در خانه کعبه در سجده است وفات ایشان در سال پانصد و هفتاد هجری بوده
و قبر در موصل است

حضرت شیخ احمد بن مبارک رحمه الله

صاحب کشف و کرامات بود و خادم حضرت قطب ربانی غوث صمدانی سید محی الدین شاه
عبد القادر گیلانی رضی الله عنه و دلیل بزرگی ایشان همین است که سعادت خدمت آنحضرت را
دریافته اند گویند چون حضرت غوث اعظم بجهت وعظ بر کرسی جلوس می فرمودند ایشان
مربع خود را برای آنحضرت بر آن کرسی فرش میکردند و وفات ایشان در سال پانصد
و هفتاد هجری بوده است

حضرت شیخ صدقه بغدادی قدس سره

کنیت ایشان ابو الفرج و نام پدر ایشان حسین است مقیم بغداد بودند همیشه در مجلس
غوث اعظم حاضر میشدند و استفاده می نمودند روزی شیخ صدقه برباط حضرت غوث اعظم
در آمدند و آنحضرت بالای منبر رفتند و هیچ سخن نگفتند قاری را هم نفرمودند که چیزی
بخواند اما مردم را وجدی عظیم و حالتی قوی فرو گرفت شیخ صدقه با خود گفتند که غوث اعظم
چیزی نگفتند و قاری هیچ نخوانده این وجد از چیست حضرت غوث اعظم روی
بشیخ صدقه کرده فرمودند یا هذا یکی از مریدان من از بیت المقدس باینجا بیک گام آمده است
و بر دست من توبه کرده امروز حاضران در مهمانی او یند شیخ صدقه با خود گفتند کسیکه
از بیت المقدس بیک گام ببغداد آید دیگر از چه توبه باید کرد و شیخ چه حاجت دارد

آنحضرت روی بایشان کرده فرمودند بیا بزادی تو بیاشند از آنکه دیگر زیاده بود و حاجت
او بمن انگشت که او را انگشت حق سبحانه تعالی راه نمایم وفات ایشان در سال پانصد
و هفتاد و سه هجری بوده

حضرت شیخ بقا بن بطو رحمه الله

صاحب کرامات و مقامات عالیه و در زهد و ورع کامل بوده اند و مرید شیخ تاج العارفین ابو الوفا اند
و مردم در مجلس حضرت غوث الثقلین حاضری بودند و فیض می ربودند ایشان گفته اند که روزی
در مجلس غوث اعظم حضرت شیخ محیی عبد القادر حاضر بودم در اثنای آنکه در پایه اول منبر وعظ
می فرمودند ناگاه قطع سخن کردند ساعتی خاموش بوده بزمین فرود آمدند و بعد ازان بمنبر
بالا رفتند و بر پایه دوم نشستند پس من مشاهده کردم که پایه اول کشاده شد چندانکه
چشم کار میکرد و فرش از سندس اخضر انداختند و رسول صلعم با اصحاب برآنجا نشستند
و حضرت حق سبحانه تعالی بر دل شیخ عبد القادر تجلی کرد چنانکه شیخ میل کردند که بیفتند
رسول صلعم ایشانرا گرفتند و نگاه داشتند بعد ازان خورد و لاغر شدند چون گنجشکی بعد ازان
بالیدند و بزرگ شدند بصورتی هائل سهمگین بعد ازان آن همه از من پوشیده شد حاضران
از شیخ بقا کیفیت رویت آنحضرت رسول صلعم و اصحاب را پرسیدند گفتند خدای ایشانرا
تائید کرده است بقوتی که ارواح مطهره ایشان متشکل میشود بصور اجساد و صفات اعیان
و می بینند ایشانرا کسانیکه خدای تعالی ایشانرا قوت رویت آن ارواح در صور اجساد
و صفات اعیان داده است و بعد ازان از سبب میل کردن و خورد شدن و بزرگ شدن
حضرت شیخ پرسیدند گفتند تجلی اول بصفتی بود که بشر را قوت آن نیست مگر تائید نبوی
و لهذا نزدیک بود که شیخ بیفتد اگر رسول صلعم ایشانرا نمی گرفتند و تجلی ثانی
بصفت جلال بود ازین جهت بود که شیخ بگداختند و خورد شدند و تجلی ثالث
بصفت جمال بود ازین جهت بود که شیخ بالیدند و بزرگ شدند ذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء والله ذو الفضل العظیم وفات ایشان قریب بسال پانصد و پنجاه و سه هجری
بوده و قبر در باب نوس که از دیه های نهر ملک است واقع شده

شیخ محمد الاوانی المعروف بابن القائد قدس سره

از اجل مریدان قطب ربانی محبوب سبحانی حضرت شاه عبد القادر جیلانی اند کرامات و مقامات عالیه و از بزرگان صوفیه بوده اند در فتوحات مکی مذکور است که غوث اعظم رضی الله عنه ایشان را مرید آنحضرت می گفتند و میفرمودند که محمد بن قائد از مفرد انست ابن قائد فرموده اند که همه چیز را بازپس گذاشته ام و روی بحضرت آورده ام ناگاه پیش روی خود نشان پای خود دیدم مرا غیرت گرفت گفتم این نشان قدم کیست زیرا که اعتقاد داشتم که هیچکس بر من سابق نیست گفتند این نشان قدم نبی تست صلعم خاطر من تسلی یافت

حضرت شیخ ابو السعود بن الشبل قدس سره

از کبار مشایخ و مقتدای زمان و صاحب کرامات جلیه و مقامات علیه بوده اند و مرید حضرت غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی اند رضی الله عنه در فصوص مذکور است که شیخ ابو السعود با مریدان خود گفت که پانزده سال است که خدای تعالی مرا در مملکت تصرف داده است اما من تصرف نکرده ام ابن قائد روزی از وی پرسیدند که چرا تصرف نمیکنی گفت من تصرف را بحضرت حق سبحانه گذاشته ام چنانکه خواهد تصرف کند

حضرت شیخ ابو عمرو عثمان قرشی قدس سره

نام ایشان عثمان بن مرزوق بن حمید بن سلامه است حنبلی المذهب بوده اند مرید و شاگرد حضرت غوث صمدانی محبوب ربانی سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه و از کبار مشایخ مصر و صاحب خوارق و جامع علوم ظاهر و باطن بودند سالی رود نیل طغیان نمود و اهل مصر بخدمت ایشان رفته کمی آب التماس کردند شیخ بر کناره رود نیل آمده از آب آن طهارت نمودند فی الحال آب کم شد و در سال دیگر کمی کرده باز بخدمت ایشان آمده خواهش زیادتی آب نمودند شیخ آنجا رفته آب ابریقی که همراه داشتند وضو ساختند در حال آب زیاده شد و برکت ایشان از آفتها محفوظ بشد وفات شیخ در سال پانصد و شصت و چهار هجری بوده و مدت عمر زیاده بر هشتاد سال و قبر در مصر است نزدیک قبر امام شافعی رحمه الله

حضرت شیخ موفق الدین المقدسی رحمه الله

نام ایشان عبد الله بن محمد بن احمد بن قدامه الحنبلی است صاحب تصانیف و مقامات ارجمند

و جامع علوم ظاهر و باطن مرید و شاگرد و بادشاه مشایخ حضرت غوث اعظم صمدانی سید عبد القادر جیلانی اند رضی الله عنه وفات ایشان در سال ششصد و بیست هجری بوده

حضرت شیخ محمد بن احمد الجوینی قدس سره

مرید شیخ عبد الله البلاخی اند و شیخ عبد الله مرید حضرت غوث الثقلین اند در بهجة الاسرار نوشته که ایشان بغایت خوش روی و خوش خوی بودند بیت روی خوش و خوی نکو
چون دوست سیار د خدا است ❊ خرم کسی کو را بود خوی خوش و روی نکو ❊ وفات ایشان
در سال ششصد و پنجاه و هشت هجری بوده است

حضرت شیخ ابو مدین مغربی قدس سره

نام ایشان شعیب بن حسین یا حسن است مرید شیخ ابو یعزای مغربی اند و پیر شیخ محی الدین ابن العربی اند و از بزرگان مشایخ زمین مغرب و صاحب کشف و خوارق بوده اند روزی شیخ ابو مدین با بعضے از دیار مغرب گردن خود را پست کردند و گفتند اللهم انی اشهدک و اشهد ملائکتک انی سمعت و اطعت اصحاب ایشان پرسیدند که سبب این چه بود فرمودند حضرت شیخ عبد القادر در بغداد گفت قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله بعد از ان بعضی از اصحاب اعظم در بغداد آمدند و خبر دادند که حضرت غوث الثقلین همان وقت آنرا فرموده بودند وفات ایشان در سال پانصد و نود هجری بوده

حضرت شیخ محی الدین عربی قدس سره

نام ایشان محمد و هو ابن علی بن عربی است و نسبت خرقه ایشان بیک واسطه بحضرت غوث الثقلین میرسد و این نسبت از شیخ ابو محمد یونس القصار الهاشمی است و بعضی گفته اند که بیک واسطه مرید حضرت غوث اعظم اند اما قول اول اصح است و نسبت دیگر ایشان در خرقه بحضرت خضر علیه السلام میرسد بیک واسطه و نسبت دیگر بحضرت خضر میرسد بی واسطه و در اصطلاحات کاشی نوشته اند که شیخ محی الدین عربی در کتاب الملابس خود ذکر کرده اند که خرقه تصوف را از دست ابو الحسن علی بن عبد الله بن جامع پوشیدم و او از خضر علیه السلام در نفحات الانس مذکور است که تصانیف شیخ از پانصد زیاده است گفته اند که شیخ محی الدین را

با حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله سره را اتفاق ملاقات اتفاق افتاده و هر یک
از ایشان در دیگری نظر کرده سپس آنکه در میان کلامی واقع شود از یکدیگر مفارقت نمودند ایشان را
از حال شیخ شهاب الدین سهروردی پرسیدند فرمودند که وی دریای حقائق است
ولادت ایشان در شهر مرسیه از بلاد اندلس شب دوشنبه هفدهم رمضان سال پانصد و
شصت هجری و وفات در شب جمعه بیست دوم ربیع الآخر سال ششصد و سی و هشت
در دمشق بوده و قبر ایشان در جبل قاسیون است که اکنون بصالحیه شهرت دارد

حضرت شیخ صدر الدین محمد بن اسحق قونوی رحمه الله

کنیت ایشان ابو المعالی است و بهترین مریدان شیخ محی الدین عربی اند مولانا قطب الدین علامه
در حدیث شاگرد ایشان است و مرتبه تقدم و تشرع هر دو بدرجه کمال داشتند و میان
مولانا جلال الدین رومی و ایشان اختصاص و صحبت و محبت بسیار بوده و مولانا جلال الدین
پیشتر از ایشان وفات نموده اند و وصیت نماز خود بایشان کرده اند

حضرت امام عبد الله یافعی بن سعد یافعی قدس الله سره

کنیت ایشان ابو السعادات است و لقب عفیف الدین اصل ایشان از یمن است و همیشه
در حرمین شریفین بوده اند شافعی مذهب و صاحب خوارق و تصانیف و جامع علوم ظاهر
و باطن و از کبار مشائخ وقت بوده اند نسبت ارادت ایشان بچند واسطه بحضرت غوث الثقلین
شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله عنه میرسد در اکثر تصانیف خود مثل تاریخ یافعی و تکمله
روضة الریاحین و نشر المحاسن احوال و خوارق حضرت غوث الثقلین را نوشته اند و کمال
اخلاص و اعتقاد و ارادت بخدمت آنحضرت داشته اند وفات ایشان در شب یکشنبه
بیستم جمادی الاخری سال هفتصد و شصت هجری بوده و قبر ایشان در معلی بمکه معظمه
در جوار قبر حضرت فضیل عیاض واقع است

حضرت مخدوم شیخ عبد القادر قدس سره

ایشان را شیخ عبد القادر ثانی می گفتند نسبت ایشان بهفت واسطه بحضرت غوث آفاق
سید محی الدین شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله عنه میرسد باین طریق که والد بزرگوار ایشان

که شیخ محمد بن سید شاه میر بن سید علی بن سید مسعود بن سید احمد بن سید صفی الدین بن سید سیف الدین عبد الوهاب بن سید السادات سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه باشند صاحب کرامات و خوارق علیه و جامع علوم معقول و منقول بوده اند و از بغداد و خراسان و از آنجا به ملتان تشریف آورده و متوطن گشتند و سیاحت اکثر معموره عالم را بقدوم تجرید پیموده بودند و قبر ایشان در اچه است و شیخ عبد القادر ثانی از اکمل مشایخ هندوستان بوده اند و جمع کثیری از کفار و عصات بر دست ایشان بشرف اسلام و توبه مشرف شدند شیخ عبد الحق دهلوی قادری در اخبار الاخیار نوشته اند که شیخ عبد القادر در ولایت وارث حقیقی حضرت غوث الثقلین بودند وفات ایشان هفدهم ربیع الاول سال نهصد و چهل هجری بوده و مدت عمر شریف هفتاد و هشت سال و ایشان را دو پسر بود یکی شیخ زمان شیخ عبد الرزاق که عارف و کامل بوده اند وفات ایشان در پنجم جمادی الآخر سال نهصد و چهل و دو هجری بوده و دوم سید زین العابدین که در حضور والد ماجد خود از عالم رفته بودند و از سید زین العابدین پسری ماند سید محمد نام که اولاد ایشان تا حال است و شیخ عبد الرزاق را پسری بود شیخ حامد نام که جانشین پدر بزرگوار خود بوده اند و ایشان را پسری بود شیخ جمال الدین ابو الحسن که باذن والد ماجد خود در حیات ایشان بر سجاده نشستند وفات شیخ جمال الدین بیست و نهم ذیقعده سال نهصد و هفتاد و هشت هجری روی داده

حضرت شیخ عبد الله بهتی قدس سره

نام پدر ایشان سید محمد بن سید حسن جبلی است و به دوازده واسطه نسبت ایشان بحضرت غوث الثقلین سید محی الدین عبد القادر جیلانی رضی الله عنه میرسد و خرقه ارادت بدست اجداد خود پوشیده اند پانزده ساله بودند که بطلب الهی از بغداد برآمده بهندوستان آمدند و اکثر مشایخ کبار این دیار را دریافتند و در علوم ظاهری و باطنی بکمال رسیده اند و در موضع بهته که از توابع دهلی است سکونت ورزیده اند و جمع کثیری مرید ایشان گشتند گویند که همیشه با وضو و مستغرق مراقبه می بودند کرامات و خوارق بسیار از ایشان ظاهر شده [illegible]

هرگاه دزدی میخواست در خانهٔ ایشان درآید او را بیرون آن موضع نابینا و مرده می یافتند بلکه دران جا
که ایشان سکونت داشتند دزد را قدرت نبود که آنجا درآید وفات ایشان روز جمعه دهم ربیع الاول
سال سی و هفت هجری بوده و مدت عمر از صد سال زیاده بود قبر در موضع تته است

حضرت شیخ محمد المشهور بمیان میر قدس سره

نام والد حضرت ایشان قاضی سائیدنه است از اولاد حضرت امیر المؤمنین عمر فاروق اند
رضی الله عنه و حضرت میان میر پیشوای اهل زمان قطب جهان مشرف خواطر مقتدای
طریقت واقف اسرار حقیقت تارک کامل عارف واصل و یگانه در علم ظاهر و باطن بوده اند
و فضیلت ظاهری و باطنی بمرتبه داشتند که هیچ یکی از فضلا را قدرت آن نبود که در حضور
ایشان سخن تواند کرد ولادت ایشان بقول برادرزادهٔ ایشان که از خویشان حضرت
شیخ لولی سائیدنه آورده بود در شهر سیوستان سال نهصد و پنجاه و هفت هجری
واقع شده و والدین و همشیرهٔ ایشان نیز صاحب حال و کشف و کرامات بودند چنانچه از والدهٔ
ماجدهٔ خود نقل میفرمودند که چون برادر کلان من متولد شده والده از کشف دریافته که
این پسر عارف نخواهد شد مناجات کردند که الهی پسری میخواهم که عارف کامل و تارک
و در یاد تو همیشه مستغرق باشد هاتفی آواز داد که پسری و دختری حق تعالی موصوف
باین صفات عطا خواهد فرمود بعد از آن ایشان متولد شدند و خواهر ایشان نیز که درین ایام
در قید حیات اند صاحب حال و استغراق عظیم تولد نموده اند حضرت ایشان زیاده
از شصت سال در بلدهٔ فاخرهٔ لاهور اقامت ورزیدند و خواص و عوام روی ارادت
بایشان داشتند در سلسلهٔ علیهٔ قادریه بودند مرید شیخ خضر اند که در تفرید و تجرید و ترک
یگانه و باصل از سیوستان بوده اند و کشف عالم ملکوت را پیش والدهٔ ماجدهٔ معظمهٔ خود
حاصل کرده بودند و اویسی نیز بودند از روحانیت حضرت غوث الثقلین پیر دستگیر شاه
محی الدین عبد القادر جیلانی رضی الله عنه گویند هرگز نام شریف غوث اعظم را بی وضو
بر زبان نیاورده‌اند در ترک و تجرید و فقر و فنا و توکل و قناعت بر همه اهل زمان خود امتیاز
داشتند روز و شب مستغرق می بودند و می فرمودند صوفی آن بود که نزدیکی از وزرا بخدمت

ایشان عرض کرد که اگر حضرت شیخ را وقتی مهم پیش شود مرا در دل یاد آورند و دعا کنند فرمودند خاک باد
بر آن وقت که غیر او در دل بگذرد همیشه طریق ایشان مطابق سنت و شرع بوده و در خلا و ملا هرگز ایشان
سخنی که منافی ظاهر شرع باشد واقع نشده و در طریقت جنید وقت خود بودند و مرید کم میگرفتند
و هر کسی را مرید کردند بمراد رسانیدند و خلق بمرتبه داشتند که هرگز لفظ مرید از زبان ایشان
بر نیامده می فرمودند یاران ما را الطلبیه و فتوح از ابنای ملوک قبول نمی کردند سخنان ایشان
همه نصیحت و وعظ بود اشعار مناسب بسیار میخواندند و عاشق ترک بودند و می فرمودند
تارک آنست که هیچ مرادی نداشته باشد چنانچه اگر کسی جنب غسل نکرده باشد جنابت باقیست
همچنین اگر خطره از خطرات در دل مانده باشد همان حال دارد و این بیت میخواندند بیت
شرط اول در طریق عاشقی دانی که چیست ۞ ترک کردن هر دو عالم را و پشت پا زدن
و این طریقه خاصه ایشان است که از نماز فجر با مریدان خود از شهر هر روز بجانب صحرا و باغات
میرفتند و در زیر درختها جدا جدا می نشستند و چون وقت نماز میرسید همه یکجا شده نماز بجماعت
میگذاردند و باز متفرق میشدند و شب بحجره خود آمده در را می بستند گاهی دو سه از مریدان
می ماندند و اکثر می تنها تمام شب مشغول می بودند بعضی از اصحاب ایشان گفتند که روزی حضرت
ایشان با ملا خواجه کلان که از اکمل یاران حضرت ایشان بودند بجانب قبرستان رفتند
و مشغول گشتند ملا خواجه کلان را کشف قبور بود گفت حضرت شیخ میشنوند که صاحب این قبر میگوید
فرمودند چه میگوید گفت می گوید من در آن هوائی از دنیا رفته ام و بسبب عملهای بد بعذاب
گرفتارم امسال شما عزیزان بر سر قبر من آمدید عجب که من معذب باشم فرمودند که بپرس از
صاحب قبر که عذاب تو از چه رفع شود ملا خواجه توجه نموده گفت که میگوید که اگر هفتاد هزار بار
کلمه طیبه لا اله الا الله خوانده ثواب آنرا بمن بخشید عذاب رفع شود حضرت ایشان هر کدام
از اصحاب گفتند که بخوانید و خود نیز خواندند چون با تمام رسید ملا خواجه گفت که صاحب قبر
میگوید برکت کلمه طیبه و انفاس شما عذاب از من برداشتند کرامات و خوارق عادات
از ایشان و از مریدان ایشان چندان واقع شده که آنرا در تحریر نتوان آورد خادم آنحضرت
نقل کرد که حضرت شیخ در هواهای گرم شبها بر پشت بام حجره خود می گذرانیده اند شبی مرا فرمودند

که کوزهٔ آب وضو در پیش من نهاده بشب بیدار بودی گوید که هر شب در خدمت ایشان نهادمی
کوزهٔ آب مرا فراموش شد نیم شب بیادم آمد که کوزه نگذاشته‌ام برخاستم و کوزه را
بالا بردم دیدم که جامهٔ خواب خالی است در تفحص و تجسس شدم که مبادا آنحضرت باشند چراغ
روشن نمودم حجره را جستم آنجا نیز نیافتم متحیر و متفکر نشستم چون وقت نماز فجر شد حضرت ایشان
از بالا آواز دادند که آب طهارت بیار فی الحال کوزهٔ آب بخدمت ایشان بردم و گفتم
که حضرت امشب کجا بودند اول تبسم فرمودند که خواب دیده گفتم اگر حضرت نفرمایند تا زنده‌ام
این خطره از خاطر من بیرون نخواهد رفت فرمودند میگوئیم اما این سر را بهیچکس نگوئی اگر گفتی ترا
زیان رساند فرمودند امشب تا حال در غار حرا بودم پرسیدم غار حرا کجاست فرمودند
غاریست که پیغمبر صلعم پیش از بعثت در آن غار خدای عز و جل را عبادت میکردند
عجب دارم از حج کنندگان که حج گذارند و ساعتی در آن غار بسر نبرند که اگر کسی را حاجتی دیگر
در دوازده سال گشایش نشده باشد بیک شب نشستن در آن غار فتوحات روی دهد
این فقیر دو بار بملازمت ایشان رسیده بود و حضرت ایشان کمال مهربانی و عنایت خاص
بمن داشتند چنانچه در سن بیست سالگی مرا بیماری رو داد که اطبا از معالجهٔ او درماندند چون
بادشاه بجانهٔ ایشان دست مرا گرفته گفتند که این پسر کلان ماست و اطبا از علاج این
مانده‌اند توجه فرمایند که حق تعالی این را ببخشد ایشان کاسهٔ آب سفالین که در دست داشتند و دعا
بران خوانده دمیدند و بفقیر دادند چون آن آب را آشامیدم در آن هفته صحت کامل یافتم و بالکل آن
آزار دفع شد چون پیش ازین رساله مسمی بسکینة الاولیا در احوال و اوضاع آنحضرت و
پیر و مریدان ایشان مفصل نوشته بود درین کتاب همین قدر اکتفا نموده شد وفات
ایشان روز سه شنبه بعد از نماز ظهر هفتم ماه ربیع الاول سال یکهزار و چهل و پنج هجری
معمورهٔ لاهور در محله خانپوره واقع شده و جمع کثیری بر جنازهٔ ایشان نماز گذارده‌اند
عمر شریف هشتاد و هشت سال و قبر ایشان در موضع هاشم پور که متصل شهر لاهور است
واقع شده بزار و یتبرک از مریدان ایشان که از عارفان کامل و اصل و مشهور بودند و بحبت حق
پیوستند حضرت حاجی نعمت الله سرهندی است و شیخ نتها و شیخ اسمعیل و ملا خواجه کلان

و میان جامه و حضرت ملا عبدالغفور دانشمند و حاجی صالح و جماعه دیگر در قید حیات اند و از اکمل مریدان
ایشان اند حضرت ملا شاه است و حضرت ملا خواجه بهاری و شیخ محمد لاهوری و شیخ احمد سنامی و
شیخ احمد دهلوی ختم نمودم احوال مشایخ کبار سلسله معظمه مشرفه قادریه را بهترین مشایخ متأخرین
قدس الله اسرارهم و این فقیر هیچکس مثل ایشان ندیده و در همه چیز و احوال نیز در واقعه بملازمت ایشان
مشرف میشود بیت تا ابد این سلسله نگسسته باد ** گردن ایام بدین بسته باد

سلسله شریفه خواجهای بزرگوار قدس اسرارهم حضرت شیخ ابویزید بسطامی

لقب ایشان سلطان العارفین و نام طیفور بن عیسی بن آدم بن سروشان است و جد ایشان
گبر بوده بسعادت اسلام مشرف شده و اصل ایشان از بسطام است صاحب نفحات نوشته
که ایشان اویسی حضرت امام جعفر صادق اند رضی الله عنه و صاحب تذکرة الاولیا گوید که
صد و سیزده پیر را خدمت کرده بودند یکی از آنجمله امام جعفر صادق بوده اند و ابوحفص
و یحیی معاذ و شقیق بلخی را نیز دیده بودند و از مادر ایشان نقل کنند که چون لقمه در دهان
می انداختم که دران شبهه بودی بایزید در شکم من طپیدی تا آن لقمه قی کردمی سید الطائفه
حضرت جنید فرموده اند که بایزید در میان ما چون جبرئیل است در ملائکه و از سخنان بلند
که از ایشان نقل میکنند شیخ الاسلام در آن باب میفرماید که بر بایزید فراوان دروغها
بسته اند و از حضرت شیخ بایزید پرسیدند که سنت کدام است و فرض کدام فرموده
سنت ترک دنیا و فرض صحبت مولا گویند روزی بجایی رسیدند و جمله همراهان بهم آورده
فرمودند بدین تنگنا نشسته ام که هر آینه مهم و آنگه بگذرانند و من سی سال است خویشتن را بدانک
بنیان نیازم مرا اگر هم باید نه کرامت فرمودند عارف را هیچ چیز شاد نشود جز به وصال و فرموده اند
صحبت نیکان به از کار نیک و صحبت بدان بتر از کار بد نقل است که ایشان را بعد از فوت بخواب
دیدند پرسیدند حال تو چیست فرمودند مرا گفتند ای پیر چه آوردی گفتم درویشی که بدرگاه
ملک شود از وی نپرسند که چه آوردی گویند چه خواهی و طریقه طیفوریه منسوب بایشان است
و بنای این طریقه بر سکر و غلبه است و وفات ایشان پانزدهم شعبان سال دو صد و شصت
و یک هجری و بقولی دو صد و سی و چهار بوده و این دو قول تاریخ وفات از اکثر کتب معتبره

که در زمان خادم نوشته اند نقل کرده شد و آنچه حضرت مولانا عبد الرحمن جامی دو صد و سی و چهار نوشته اند احتمال دارد از طبقاتیکه این تاریخ را نقل کرده اند خالی از سقطے نباشد و قبر ایشان در بسطام است

حضرت شیخ ابو الحسن خرقانی قدس سره

نام ایشان علی بن جعفر است و خرقان موضعی است نزدیک بقزوین که ایشان از آنجا اند غوث روزگار خود بوده اند انتساب ایشان در تصوف بشیخ بایزید بسطامی است و ترتیب ایشان نیز در سلوک از روحانیت شیخ بایزید بسطامی است اما ولادت ایشان بعد از وفات شیخ بایزید بمدتی است وفات ایشان شب سه شنبه عاشوره سال چهار صد و بست و پنج هجری بوده فرموده اند که هرگز با کسے صحبت مدارید که شما گوئید خدا او گوید چیز دیگر شیخ شبلی قدس سره فرموده اند که آن خواهم که نخواهم ایشان گفتند اینهم خواستی است روزی با اصحاب خود گفتند که چه چیز بهتر بود گفتند شیخا هم تو بگوے فرمودند دلی که در وی همه یاد او بود

حضرت شیخ ابو علی رودباری قدس سره

نام پدر ایشان محمد بن قاسم بن منصور است و از ابنای ملوک بوده اند و نسبت ایشان بکسری میرسد و خال ابو عبد الله رودباری اند و مرید بواسطه سید الطائفه حضرت شیخ جنید بغدادی اند وفات ایشان در سال سه صد و بست و دو هجری بوده و قبر ایشان در مصر است

حضرت شیخ ابو علی کاتب

اصل ایشان از مصر است و با اکثری از مشایخ صحبت داشته اند و مرید شیخ ابو علی رودباری اند ایشان فرموده اند که هرگاه مرا مشکلے پیش شد پیغمبر صلعم را بخواب میدیدم و آنرا می پرسیدم و وفات ایشان در سال سه صد و چهل و شش و بقولی سه صد و پنجاه و شش هجری بوده و قبر ایشان در مصر است

حضرت شیخ ابو عثمان مغربی قدس سره

نام ایشان سعید بن سلام است و اصل ایشان از مغرب شاگرد ابو الحسن صالح دینوری مرید شیخ علی کاتب بوده اند و با یعقوب نهرجوری و حبیب مغربی و ابو عمرو زجاج صحبت

داشته اند و سالها مجاور مکه معظمه بوده اند شیخ الاسلام گویند که وی سی سال در مکه معظمه بوده و در حرم بول نکرده جهت حرمت حرم و وفات ایشان در نیشاپور واقع شده است در سال سه صد و هفتاد و [سه] هجری و قبر ایشان نیز در نیشاپور است پهلوی ابوعثمان حیری و ابوعثمان نسبت

حضرت شیخ ابو القاسم گرگانی رحمه الله

نام ایشان علی است و ایشان را نسبت ارادت باطن از دو جانب است یکی از شیخ عثمان مغربی بدو واسطه بسید الطائفه شیخ جنید بغدادی میرسد و نسبت دیگر از شیخ حسن خرقانی بیک واسطه شیخ بایزید بسطامی می پیوندد و صاحب کشف المحجوب در اوایل بصحبت ایشان رسیده و ایشان را قطب و مدار علیه وقت نوشته اند با شیخ ابوسعید ابو الخیر قدس سره صحبت داشته اند و وفات ایشان در سال چهار صد و پنجاه

شیخ ابو علی فارمدی قدس سره

نام ایشان فضیل بن محمد است و فارمد قریه است از مضافات طوس شیخ الشیوخ خراسان بوده اند و شاگرد استاد امام قشیری و مرید شیخ ابو القاسم گرگانی اند و با شیخ ابوسعید ابو الخیر ملاقات نموده اند و وفات ایشان در سال چهار صد و هفتاد و هفت هجری بوده و قبر در طوس است

حضرت خواجه یوسف بن ایوب همدانی رحمه الله

کنیت ایشان ابو یعقوب و اصل ایشان از همدان است و مرید شیخ ابو علی فارمدی اند و از شیخ ابو اسحاق شیرازی کرونیز استفاده نموده اند و بشیخ عبد الله جوینی و شیخ حسن سمنانی صحبت داشته اند و چون ببغداد رفتند حضرت غوث الثقلین را هم دریافتند و در مجلس حضرت غوث اعظم اکثر حاضر میشدند حنفی مذهب و سر سلسله خواجهای بزرگوار بوده اند ولادت ایشان در سال چهار صد و چهل هجری بوده وفات در راه مرو سال پانصد و سی و پنج هجری روی داده و قبر ایشان در مرو است ایشان را چهار خلیفه بودند خواجه عبد الله برقی و خواجه حسن انداقی و خواجه احمد یسوی و خواجه عبد الخالق غجدوانی رحمهم الله تعالی

حضرت خواجه حسن انداقی رح

کنیت ایشان ابومحمد است و نام حسن بن حسین و انداق موضعی است در نواحی بخارا و ولادت ایشان در سال چهارصد و شصت و چند هجری و وفات در سال پانصد و پنجاه و دو و قبر ایشان در بخارا بیرون دروازه کلاباد در مزار شیخ ابوبکر اسحاق کلابادی است

حضرت خواجه احمد یسوی رح

مولد ایشان یسی است و آن شهریست مشهور از بلاد ترکستان صاحب آیات و کرامات جلیله و مقامات رفیعه بوده اند در طفلی منظور نظر باب ارسلان شده اند که از عظمی مشایخ ترک بوده اند و باشارت و بشارت حضرت سید انبیا صلی الله علیه وسلم باب ارسلان ایشان را تربیت نموده اند و بعضی ریاضات در خدمت باب ارسلان کرده انتها کار را در خدمت خواجه یوسف همدانی با تمام رسانیده اند و از کبار خلفای ایشان گشتند و سلسله مشایخ ترک ایشانند منصور اتا که پسر باب ارسلان اند و سعید اتا و سلیمان اتا و حکیم اتا از خلفای ایشانند و وفات خواجه احمد یسوی در سال پانصد و شصت و دو هجری بوده و قبر در یسی است

حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی رح

نام والد ایشان امام عبد الجمیل است و والده ایشان از اولاد ملوک روم بوده و سر حلقه سلسله خواجهای بزرگان بزرگوار ایشانند و انتساب خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره با ایشان است عالم بوده اند بعلوم ظاهری و باطنی و طریقه ایشان تمام متابعت شرع شریف و سنت آنسرور صلعم بوده خضر ایشان را در جوانی بفرزندی قبول نموده فرمودند بحوض آب درآی و غوطه خور و بدل بگو لا اله الا الله محمد رسول الله و ذکر دل را با ایشان آموخت و چون خواجه یوسف همدانی به بخارا آمدند صحبت ایشان را دریافتند و خرقه از خواجه یوسف پوشیدند و مرتبه ولایت ایشان چنان شد که یک وقت نماز بکعبه میرفتند و می خواندند و می آمدند و ولادت ایشان در غجدوان است و آن قصبه ایست در شش فرسنگی بخارا و نشو و نمای ایشان نیز در آنجا است و این کلمات از ایشان است هوش در دم و نظر بر قدم سفر در وطن خلوت در انجمن و وفات ایشان در سال پانصد و هفتاد و پنج واقع شد و قبر ایشان در غجدوان است

حضرت خواجه عارف ریوگری قدس سره

مرید و خلیفهٔ خواجه عبد الخالق اند مولد و مدفن در موضع ریوگر است و آن ده است از توابع بخارا وفات ایشان در سال هفتصد و پانزده هجری بوده است

حضرت خواجه محمود انجیر فغنوی رحمه الله تعالی

ایشان مرید و خلیفهٔ خواجه عارف ریوگری اند ولادت ایشان در موضع انجیر فغنوی است آن دهی است از مضافات بخارا وفات ایشان در سال هفتصد و پانزده هجری بوده و قبر ایشان نیز در بخارا است

حضرت خواجه علی رامیتنی قدس الله سره

لقب ایشان در سلسلهٔ خواجهای بزرگوار قدست اسرارهم حضرت عزیزان است مرید و خلیفهٔ خواجه محمود انجیر فغنوی اند ایشان را مقامات علیه و کرامات ظاهر بسیار بوده از ایشان منقول است که میفرمودند اگر در روی زمین یکی از فرزندان عبد الخالق غجدوانی بودی حسین بن منصور هرگز بر سر دار نرفتی و ایجا مرادا از فرزندان مریدانند ولادت ایشان در رامیتن که قصبه ایست از بخارا وفات در سال هفتصد و بست و یک هجری بوده و مدت عمر یکصد و سی سال و قبر در خوارزم است

حضرت خواجه محمد بابا سماسی قدس سره

مرید و خلیفهٔ حضرت عزیزانند و حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند را بفرزندی قبول کرده اند و با اصحاب می گفتند که این مردیست که بوی این بما رسیده بود زود باشد که مقتدای روزگار شود و پس روی با سید امیر کلال که مرید و خلیفهٔ ایشان بود کردند و فرمودند که در حق فرزندم بهاء الدین شفقت دریغ نداری و ترا بحل نکنم اگر تقصیر بکنی و امیر برپای خاستند و دست بر سینه نهاده گفتند که مرد نباشم اگر تقصیر کنم ولادت ایشان در قریهٔ سماسی بوده است که از جملهٔ دیهای رامیتن است و قبر ایشان نیز در آنجا است

حضرت سید امیر کلال قدس سره

ایشان از مریدان و خلفای خواجه محمد بابا سماسی اند ولادت ایشان در موضع سوخار است وفات ایشان در وقت نماز بامداد روز پنجشنبه هشتم جمادی الاولی سال هفتصد و هفتاد

و دو هجری بوده و قبر ایشان در موضع سوخار است

حضرت بهاء الدین نقشبند قدس سره

نام ایشان محمد بن محمد البخاری است و وجه تسمیه نقشبند در رساله بهائیه که در مقامات خواجه است
می نویسند که حضرت ایشان فرموده‌اند من و پدرم بصنعت کمخاب بافی و نقشبندی مشغول می بودیم
و همین نقل را بخط مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره نیز نوشته یافتم سلسله حضرت خواجهای
نقشبندیه اند ایشان انتساب قبول از فرزندی خواجه محمد بابا سماسی است و مرید سید امیر کلال اند
و اویسی نیز بوده اند از روحانیت خواجه عبد الخالق غجدوانی قدس الله سره و از خدمت قثم
شیخ و خلیل اتا که از مشائخ ترکستان بوده اند فائده‌ها گرفتند غوث وقت و قبله اولیای زمان
خویش بوده اند و خاص و عام روی بایشان داشته اند طریقه ایشان تمام مطابق شرع شریف بوده
و مذهب امام اعظم رضی الله عنه داشتند و اکثر مشائخ این سلسله حنفی بوده اند از خواجه بزرگ
پرسیدند که در طریقه شما جهر و خلوت و سماع میباشد فرمودند که نمی باشد پس گفتند که بنای طریقه شما
بر چیست فرمودند که بظاهر با خلق و باطن با حق سبحانه و تعالی بیت از درون شو آشنا و
وز برون بیگانه باش ✤ این چنین زیبا روش کم می بود اندر جهان ✤ دائم همه جا و با همه کس
در کار ✤ میدار نهفته چشم دل جانب یار ✤ گویند که حضرت خواجه را هرگز غلام و کنیزک
نمی بوده است ایشان را ازین معنی سوال کردند فرمودند که بندگی با خواجگی راست نیاید از ایشان
پرسیدند که سلسله شما بکجا میرسد فرمودند که از سلسله کسی بجائی نمیرسد و پرسیدند که در باب سماع
چه می فرمایند فرمودند که انکار نمی کنم و این کار نمی کنم خواجه بزرگ را خوارق و کرامات از آن
بیشتر است که شمه از آن بیان توان نمود و از والده ماجده ایشان منقول است که می فرمود
فرزندم خواجه بهاء الدین چهار ساله بود گفت این گاو ما گوساله سفید پیشانی خواهد آورد و بعد
چند ماه بهمان صفت گوساله پیدا گردید چون حضرت خواجه بمکه معظمه رفتند در آن روز که حجاج
قربان میکردند فرمودند ما هم یک پسر داریم او را در راه خدا قربان کردیم و درویشانی که در آن سفر
همراه ایشان بودند آن تاریخ را نوشتند چون به بخارا رسیدند تحقیق نمودند پسر خواجه همان روز
فوت شده بود و چنانچه ایشان در ایام حیات خود متصرف بوده است الحال نیز همان تصرف است

ولادت ایشان در محرم سال هفتصد و هیجده هجری در قصر عارفان بوده و وفات در شب دوشنبه
سوم ماه ربیع الاول سال هفتصد و نود و یک هجری روی داده و مدت عمر شریف ایشان هفتاد و سه
سال بوده و قبر ایشان متصل شهر بخارا است در قصر عارفان خواجه بزرگوار علیه الرحمه وصیت کرده بودند
که پیش جنازه ما این بیت بخوانند بیت مفلسانیم آمده در کوی تو ٭ شیئاً لله از جمال روی تو ٭
حضرت خواجه را اصحاب بسیار اند اهل ماوراء النهر اکثر مرید ایشان اند اما اشهر و بهتر حضرت خواجه
محمد پارسا و خواجه علاء الدین عطار و ملا یعقوب چرخی و خواجه علاء الدین غجدوانی رحمه الله

حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره

نام ایشان محمد بن محمد بن محمود الحافظی البخاری است و لقب ایشان پارسا و این لقب را
خواجه بزرگ عنایت فرموده اند از کبار اصحاب خواجه بزرگ اند در مرض اخیر خواجه بزرگ
در غیبت ایشان با اصحاب و احباب در حق ایشان فرموده اند مقصود از ظهور ما وجود او ست
او را بهر دو طریق جذبه و سلوک تربیت کرده ایم اگر مشغول شود جهانی از و منور میگردد و چون
در محرم سال هشتصد و بیست و دو هجری بطواف بیت الحرام و زیارت نبی صلعم سفر کردند همه جا
سادات و مشائخ و علما باکرام و اعزاز تمام پیش می آمدند چون بمکه معظمه رسیدند ارکان حج را
تمام کردند ایشان را مرضی عارض شد و از انجا متوجه مدینه شریفه شدند و روز چهارشنبه
بیست و سوم ذی الحجه بمدینه رسیدند و روز پنجشنبه بیست و چهارم ماه مذکور بجوار رحمت حق
پیوستند و شب جمعه ایشان را دفن کردند و قبر ایشان در بقیع بجوار قبه امیر المومنین
عباس رضی الله عنه واقع است و سن شریف ایشان هفتاد و سه سال بوده

حضرت خواجه ابو نصر پارسا رحمه الله

لقب ایشان برهان الدین و حافظ الدین است فرزند خواجه محمد پارسا اند و مرید ایشان
فاضل و عارف و کامل بوده اند در نفحات آورده اند که پایه علوم شریعت و رسوم طریقت
بوالد بزرگوار خود رسانیده بودند و در نفی وجود و بذل موجود کار را از ایشان گذرانیده
در سفر حجاز با والد خود بودند فرمودند که وقتی که والد من فوت میشدند بر سر بالین
ایشان حاضر نبودم چون حاضر شدم روی مبارک ایشان را کشادم تا نظری کنم چشم بکشادند

و تسلیم نمود و اضطراب من زیاده شد روی خود را بر کف پای ایشان نهادم پای خود را
بالا کشیدند وفات خواجه ابونصر پارسا در سال هشت صد و شصت و پنج هجری بوده و قبر ایشان
در خطه بلخ است

حضرت خواجه علاء الدین عطار رحمه الله

نام ایشان محمد بن محمد البخاری است و اصل ایشان از خوارزم بوده از کبار مریدان و خلفای خواجه بزرگ اند و در ایام حیات خود تربیت بسیاری از مریدان حواله با ایشان کرده اند و میفرمودند که علاء الدین خیلی بر ما سبک کرده است و صبیه خواجه بزرگ در خانه خواجه حسن عطار فرزند خلف ایشان بوده چنانچه خدمت مولانای شیخ در جمع خود از حضرت خواجه احرار قدس سره نقل کرده اند که خدمت خواجه حسن را با حضرت خواجه بزرگ بوده اند قدس الله سرهما وفات ایشان بعد از نماز خفتن شب چهارشنبه بیستم رجب سال هشت صد و دو بوده و قبر ایشان در ده توجغانیان است و وفات خواجه حسن عطار در شب دوشنبه عید قربان سال هشت صد و بیست و شش هجری واقع شده و قبر در توجغانیان است

مولانا یعقوب چرخی رحمه الله

اصل ایشان از موضع چرخ است و چرخ دهی است از دیه لهوکر از توابع غزنین واقع شده فقیر در آنجا رسیده و قبور اجداد ایشان در آنجاست و ایشان مرید بی واسطه خواجه بزرگ اند و اول بار که بخدمت شریف ایشان رسیدند فرمودند که ما از خود کاری نمیکنیم امشب ببینیم اگر ترا قبول کنند ما نیز قبول کنیم مولانا یعقوب چرخی فرمودند که هرگز شبی سخت تر از آن بر من نگذشته است که آیا چه شود چون بامداد بخدمت ایشان رفتم فرمودند قبول کردند و ایشان را بخواجه علاء الدین عطار سپردند بعد از وفات خواجه بزرگ بصحبت علاء الدین عطار بتربیه کمال رسیدند و جامع گشتند در علوم ظاهری و باطنی ولادت ایشان در غزنین است و قبر ایشان در موضع ملفتو که یکی از مواضع حصار شادمان است واقع شده

حضرت خواجه عبیدالله قدس سره

لقب ایشان ناصر الدین احرار است و نام پدر ایشان خواجه محمود بن شهاب الدین الشاشی

وجد ایشان بسیار بزرگ بوده اند و حضرت خواجه بهترین و کامل‌ترین مریدان مولانا یعقوب
چرخی اند و سر سلسلهٔ خواجه احراری اند و مقتدای طریقت و رهنمای حقیقت بوده اند و اهل
ماوراء النهر و خراسان ایشان را بجای بزرگ سید الطائفه اند و کرامات و خوارق عادات
بی نهایت از ایشان بظهور رسیده حضرت مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره اخلاص
و اعتقاد بسیار داشته اند چنانچه بعضی کتابها بنام ایشان تصنیف کرده اند و ایشانرا بجای
پیر خود میدانسته اند حضرت خواجه را هم کمال محبت و یگانگی با ایشان بوده است نوبت
حضرت مولانا با ایشان ملاقات کرده اند چون بار آخر حضرت خواجه مولانا عبد الرحمن جامی را
دیدند فرمودند محاسن سفید گردیده ایشان در بدیهه این بیت را گفتند بیت پیرانه سر
کشیدم سر در ره سگانت ؛ موی سفید کردم جاروب آستانت ؛ گویند که حضرت خواجه را
مال و زراعت بی نهایت بوده همه را در راه الهی صرف می نمودند و چون سال بآخر
رسیده انبارها پر بوده و این از کرامات حضرت خواجه است و درین باب حضرت
مولانا فرموده اند ابیات هزاران مزرعه در زیر کشت است ؛ که زاد رفتن راه بهشت
است ؛ درین مزرعه فشانند تخم دانه ؛ در العالم نهد انبار خانه ؛ ولادت ایشان در ماه
رمضان سال هشتصد و شش هجری در قریه باغستان که از توابع تاشکند است بوده
وفات ایشان شب شنبه بیست و نهم ماه ربیع الاول سال هشتصد و نود و پنج
واقع شده مدت عمر شریف نود سال است چند ماه کم و قبر ایشان در سمرقند است

حضرت مولانا نظام خاموش رحمه الله

ایشان فاضل‌تر و کامل‌ترین مریدان و خلفای مولانا نظام الدین خاموش اند و از علوم
ظاهری و باطنی بهره تمام داشته اند و بر جادهٔ شرع و سنت مستقیم بوده اند چون بخراسان
تشریف برده اند به سید قاسم تبریزی و مولانا ابویزید پورانی و شیخ زین الدین خافی
و شیخ بهاء الدین عمر صحبت داشته اند حضرت مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره السامی
در نفحات مذکور ساخته اند که روزی میگفتند بعضی از درویشان فرق میان خواب
و بیداری جز آن نمیدانند که در خود غفلتی که بعد از خواب می باشد می یابند و الا کیفیت

مشغولی ایشان در خواب و بیداری بر یک طریقه است بلکه در حالت خواب که نفی موانع مرتفع میشود و مرا گمان چنان است که آنچه میگفتند اشارت بحال خود میکردند وفات ایشان در ساعت نماز پیشین روز چهارشنبه هفتم جمادی الاخری سال هشت صد و شصت هجری بوده و قبر ایشان در خیابان هرات است

مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره

لقب اصلی ایشان عماد الدین است و لقب مشهور نور الدین و تخلص جامی و نام والد ایشان احمد بن محمد دشتی بوده و دشت محله ایست از محلات صفاهان حنفی مذهب بوده اند و آنچه در عوام است که ایشان بمذهب امام شافعی نقل کرده اند خلاف است چنانچه شخصی از خدمت مولانا زین الدین قواس ازین معنی پرسید فرمودند که غیر واقع مردم فرا گرفته اند کتاب چهار مذهب حضرت شیخ سعید خرقانی را که از مکه معظمه همراه آورده بودند بمسائل احوط عمل نموده اند مثل وضو ساختن بعد از مس مراة و مس اندام نهانی و غیرها و حضرت مولانا عالم عامل عارف کامل و در فنون علم ظاهری و باطنی جامع و مقبول عالم و مقتدی اهل راه و اکابر خراسان و پیشوای زمان بوده اند و سلطان حسین مرزا باکمال عقیدت و نیازمندی بخدمت ایشان بوده و از اکمل و افضل مریدان سعد الدین کاشغری اند رحمه الله تعالی چون بخدمت مولانا سعد الدین رسیدند فرمودند که شاهبازی بچنگ ما افتاده و نسبت ایشان بخواجه بزرگ میرسند و خواجه محمد پارسا در خراسان ایام طفولیت ملازمت کرده بودند و حضرت خواجه پارهٔ عنایتی با ایشان عنایت نموده اند و خواجه احرار قدس الله سره ایشان را بکمال تعظیم و احترام می نمودند چنانچه از نهایت محبت در مکاتیب خود نقطهٔ عرضداشت می نوشتند و میفرمودند که آفتابی در خراسان است مردم چرا بروشنائی چراغ ماوراء النهر می آیند با وجود این بزرگی حضرت مولانا را حال برین منوال بود که هرگز اظهار درویشی و کرامات نمی فرمودند و میگفتند بر کشف و کرامات اعتقادی نیست و خود را گاه در لباس عالم ظاهری و گاه در صفت شعر و شاعری پنهان میداشتند و می فرمودند که ستر حال شرط این طریقه است اما حاشا که اندیشه و خیال ایشان پیشه شعر باشد هرگز در هیچ نفس از شغل باطنی خالی نمی بودند و فضیلت

مجازی بوده اند و مزاج مجازیست ایشان که شیخ گنج نفحات الانس قدس حق تعالی با ایشان داده بود و شعر
ایشان که بهترین شعرا است تمام مشتمل بر حقائق و معارف و در حضرت مولانا از ابتدای حال آثار میل
کشش عشق مجازی بجهت غالب بوده چنانچه فرموده اند بیت از عشق فروزنده مراد در رگ و پی ❊
عشق بیکدیم و جان بسیده هم از لذت وی ❊ و گفته اند بیت غم عشق از دل کس کم مبادا ❊ دلی بی شور
در عالم مبادا ❊ متاب از عشق رو گر خود مجاز است ❊ که آن بهر حقیقت کارساز است ❊ اگرچه
بظاهر جمال تعلق خاطری می بود اما از طعن این باکی نداشته اند بیت کار جامی عشق خوبانست عمر
تا چه بود بی انکار او جهان و رکار خویش ❊ و این بجهت آن بود که میفرمودند که چند عارف
کامل واصل بعد از تحقیق محبت ازلی و اتصال محبوب لم یزلی در هر چه نگرد جز یک چیز نبیند و در هر چه
آویزد جز یک چیز نجوید اما در اوایل از جمیع تعلقات ترک و اجتناب نموده میفرمودند که چنانست
که از همه چیز قطع تعلق کند و خواست او خواست محبوب گردد رباعی با عشق تو ام هوا نمانده است
و هوس ❊ با آتش سوزنده چسان ماند خس ❊ خواهد ز تو مقصود دل خود همه کس ❊ جامی ز
تو همین خواهد و بس ❊ و هیچ خواهش و مرادی بغیر از طلب الهی نداشتند و میفرمودند بیت
هست مراد هر کسی چیز دگر از این جهان ❊ نیست مراد غیر تو جامی نامراد را ❊ و همیشه در وجد و
ذوق می بوده اند چنانچه چند نوبت سماع میفرمودند و در اواخر حال که بکمال رسیده بودند
می گفتند رباعی خوش وقت کسیکه می درین میخانه ❊ از خم لبالب کشد نه از پیمانه ❊ صد بار اگر
نیست شود عالم هست ❊ واقف نشود که هست عالم یا نه ❊ و حضرت مولانا را علم و طبع
که بود بالاتر از آن نباشد و بسیار خوش خلق و خوش تکلم و شگفته بودند و مطایبهای لطیف
می فرمودند و تصانیف ایشان چهل و چهار است بعدد لفظ جام و همه در عالم مشهور و معروف
هیچکس را بر آن سخن نیست و شواهد النبوة و نفحات الانس که سخنان لطیف و نکتهای دقیق
در آن مندرج است و چشم از تصانیف ایشان است و در مثنوی یوسف و زلیخا و در غزلیات
دیوان اول که بهترین اشعار است مثل ندارد و این فقیر همیشه تصانیف نظم و نثر ایشان را
مطالعه می نماید و از برکت آن کلام حقیقت انتظام فایده ها میبرد و این کتاب را که می نویسد
همه از تتبع و شاگردی ایشان است فصاحت و بلاغت در سوانح حال حضرت مولانا

از کلام ایشان است و یکی از علمای این زمان در باب حضرت مولانا طعن و انکار می نمود و
سخنان ناشایسته میگفت فقیر او را منع میکرد و بعد از فوت آن مرد یکی از فضلای عالم و عامل آن
شخص او را بخواب دید با اضطراب تمام پرسید سبب اضطراب چیست گفت به بهشت رفته بودم
و میخواستم در آیم که مولانا عبد الرحمن جامی آمدند و این مرا بگرفت و نگذاشت و چون نسبت
اخلاص فقیر را بخدمت ایشان دانسته بود نام فقیر را گرفت که با ایشان بگوئید که مولانا عبد الرحمن
جامی بگوئید مرا بگذارند و از تقصیر من درگذرند ولادت ایشان در خرجرد جام بیست و سوم
شعبان سال هشتصد و هفده هجری بوده و مدت عمر شریف هشتاد و یکسال و وفات
ایشان بعد از حضرت خواجه احرار بسه سال است و هشتصد و نود و هشت هجری هیژدهم
ماه محرم روز جمعه در وقت اذان سنت و قبر ایشان در خیابان هرات است متصل قبر پیر خود
در درگشت جنازهٔ ایشان را سلطان حسین میرزا با جمیع اهالی و موالی خراسان نموده است

حضرت مولانا عبد الغفور لاری قدس سره

لقب ایشان رضی الدین است و اصل ایشان از لار و از اعیان آن دیار بوده از اولاد
سعد عباده اند رضی الله عنه که از کبار انصار و از قبیله انصار و از قبیله خزرج است مرید کامل
و شاگرد رشید حضرت مولانا عبد الرحمن جامی اند و حضرت مولانا در باب ایشان فرموده
بیت آنجا که فهم و دانش مرغی بود شکاری :: باز سپید تیز رفتار عبد الغفور لاری بوده و حضرت
مولانا مرید کم میگرفته اند و می فرمودند که یک مرید کامل که باشد کافیست و این اشاره بملا
عبد الغفور است که کامل بوده اند و ایشان را در علوم ظاهری و باطنی قدرت تمام بوده و حاشیه
بر شرح ملا و نفحات الانس نوشته اند و حل مشکلات و لغات آنرا نموده اند و کمال محبت و اخلاص
بخدمت پیر خود داشته اند و بعد وفات حضرت مولانا قدس سره در حیات بوده اند و وفات
ایشان بعد از طلوع آفتاب روز یکشنبه پنجم شعبان سال نهصد و دوازده هجری بوده و قبر
ایشان متصل قبر حضرت مولانا در خیابان هرات است سعادتمند مریدی که بعد از مردن هم در خدمت پیر خود باشد

حضرت خواجه عبد الشهید قدس سره

نام پدر ایشان خواجه کاخواجه بن حضرت خواجه عبید الله احرار است و چون متولد شدند والد خواجه

بخدمت حضرت خواجه احرار قدس سره برده‌اند و حضرت خواجه ایشان را در کنار گرفته فرموده‌اند که این پسر عارف خواهد شد و ببرکت نفس حضرت خواجه بکمالات ظاهری و باطنی و مقامات عالی رسیده‌اند و کرامات و خوارق جلیه بسیار از ایشان بظهور پیوسته و بهندوستان تشریف آورده بودند و اهل هند کمال اعزاز و احترام بجای آورده اکثری مرید گشتند و طریقهٔ ایشان در سلوک بطریق حضرت خواجه بزرگ بوده و هژده سال در هندوستان بوده در سال نهصد و هشتاد و دو هجری وفرموده‌اند که وقت رحلت ما نزدیک رسیده مامور یم بآنکه مشتی استخوان خود را در سمرقند بگورخانه آبائی خود برسانیم و متوجه سمرقند شدند و بعد از رسیدن سمرقند بده روز رحلت نمودند و قبر ایشان در جوار حضرت خواجه احرار است

	حضرت خواجه باقی رحمه الله	

اویسی حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند و بظاهر مرید مولانا خواجگی امکنگی اند یکی از مریدان خواجه گفت که وقت رحلت خواجه فرزندان ایشان را حاضر ساخته پرسیدند که در باب این کودکان چه می‌فرمایند گفتند مصرع فرزند بنده ایست خدا را غمش مخور ۰۰ وفات ایشان در سال هزار و دوازده هجری بوده و مدت عمر شریف ایشان چهل سال و قبر در دهلی است

	هاشم خواجه و صالح خواجه دهبیدی قدس الله اسرارهم	

دهبید از مضافات سمرقند است و هر دو برادرانند و در زمان مقتدای ماوراء النهر بودند و مردم آنجا را روی ارادت بخدمت ایشان بوده هاشم خواجه برادر کلان و پسر خرد و صالح خواجه بودند و در سمرقند می‌بوده‌اند و مرید پدر خود اند و خواجهٔ کلان خواجه و ایشان مرید خواجه کلان جویباری و ایشان مرید خواجه محمد کاشانی و ایشان مرید مولانا محمد قاضی و ایشان مرید حضرت خواجه احرار قدس اسرارهم وفات هاشم خواجه روز دوشنبه ربیع الاول سال هزار و چهل و شش هجری بوده و قبر در دهبید است و صالح خواجه در بلخ بوده اند کرامات و خوارق از هر دو برادر بسیار ظاهر شده وفات ایشان در ماه محرم سال هزار و چهل و هشت هجری بوده و قبر ایشان در بلخ است و مدت عمر هفتاد و هشت سال تمام شد احوال مشائخ سلسلهٔ متبرکه نقشبندیه قدس الله اسرارهم

بیان احوال مشایخ سلسلهٔ شریفهٔ چشتیه قدس الله اسرارهم که سلسلهٔ ایشان از حضرت خواجه حسن بصری بحضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه میرسد

حضرت خواجه عبد الواحد زید قدس سره

اصل ایشان از بصره است مرید حسن بصری است و شاگرد حضرت امام اعظم اند رضی الله عنهما و خرقه ارادت از ایشان پوشیده اند چون ذکر حضرت حسن بصری بعد از صحابه رضی الله عنهم مذکور شده ازین جهت اول درین سلسله نوشته نشده ایشان بس بزرگ بودند خوارق و کرامات بسیار از ایشان بظهور رسیده نقل است که روزی جماعه از درویشان که در صحبت ایشان بودند گرسنگی بر آنها غلبه کرد آرزوی حلوا کردند چیزی حاضر نبود خواجه روی بآسمان کردند و از حق سبحانه و تعالی بجهت آن جماعه درخواستند فی الحال دینارهای زر از آسمان بارید خواجه فرمودند که همان مقدار که بحلوا کفایت کند بردارید مریدان چنان کردند و حلوا آوردند خواجه از آن تناول نفرمود سبب تناول نفرمودن این است که چون باریدن دینارها از کرامات ایشان بود نخواستند که از کرامات خود خوراک خویش سازند که خوراک این جماعه از سبب صحبت ایشان میباشد چنانچه درویشی در بادیه تشنه شد دید از آسمان قدحی زر فرو گذاشتند پر از آب مرد درویش گفت بعزت تو نخورم آب گر از دست اعرابی که مرا سیلی زند و شربت آب دهد و گرنه بگذارم تا آب نیاید قادری که آب در جوف من پدید آری یعنی کرامات ظاهری ایمن از مکر نبود وفات ایشان در سال یکصد و هفتاد و هفت هجری بوده

حضرت فضیل بن عیاض رحمه الله

کنیت ایشان ابو علی است و باصل کوفه و بعضی گفته اند از خراسان از ناحیهٔ مرو و بعضی گفته اند تولد ایشان در سمرقند بوده و نشو و نما در باورد و نیز گفته اند که بخاری الاصل بوده اند و مرید خواجه عبد الواحد بن زید و شاگرد امام اعظم اند رضی الله عنه و با ابراهیم ادهم و بشر حافی و سفیان ثوری و داود طائی معاصر بودند در حقائق و معارف یگانه عصر نقل است که روزی فرزند خورد خود را در کنار گرفته می بوسیدند چنانچه عادت پدر است کودک گفت ای پدر مرا دوست میداری گفت بلی گفت خدای را دوست میداری گفتند بلی کودک گفت

یکدل و دو دوست نتوان داشت ایشان را گفتند که این سخن از کجاست دست بر سر زدند و گویا
بیدار گشتند و بحق مشغول گشتند و فرموده اند هر کس که از خدا بترسد از همه چیز بترسد و نیز فرموده اند
که چون حق تعالی بنده را دوست دارد اندوه بسیارش دهد و چون دشمن دارد دنیا را بروی فراخ
گرداند فرموده اند که هر که خود را چیزی پندارد او را از تواضع نصیبی نیست و فرموده اند اگر توانید بجایی
ساکن شوید که کس شما را نه بیند و نه شما کس را که عظیم نیکو بود و فرموده اند چنانکه عجب بود که در بهشت
گریند عجب تر آنکه در دنیا خندند و فرموده اند در دنیا در آمدن آسان است اما بیرون آمدن
و خلاص شدن دشوار فرموده اند چون ترا گویند خدا را دوست داری خاموش باش اگر گویی
نه کافر گردی و اگر گویی دارم فعل تو بفعل دوستان نماند وفات ایشان در ماه محرم سال یکصد
و هشتاد و هفت هجری بوده و قبر ایشان در مکه معظمه در مزار معلی است

حضرت سلطان ابراهیم ادهم رحمه الله

کنیت ایشان ابو اسحاق و نام پدر ادهم بن سلیمان بن منصور بلخی است و ایشان از ابنای ملوک
و در اوائل حال پادشاه بلخ بوده اند و در جوانی توبه کرده اند گویند شبی بر تخت خفته بودند نیم شب
سقف خانه جنبید گفتند کیستی گفت آشنا شتر گم کرده ام میجوییم گفتند شتر بر بام چگونه بود گفت
ای غافل تو خدای را در جامهٔ اطلس بر تخت زر می طلبی این از اشتر بر بام جستن عجب است
ازین سخن هیبتی در دل سلطان افتاد متفکر و متحیر گشتند روز دیگر بار عام دادند ارکان دولت
همه بر جای خود ایستادند ناگاه مردی با هیبت از در در آمد چنانکه هیچکس مانع او نتوانست شد
تا پیش تخت سلطان گفتند چه میخواهی گفت درین رباط فرود می آیم گفتند رباط نیست سرای
منست گفت این سرای پیش از تو از که بود گفتند از پدر من گفت پیش از وی از که بود
گفتند از پدرش گفت از وی از که بود گفتند از فلان همچنین چند کس اشمرده اند او گفت پس این
رباط نبود که یکی میرود و دیگری می آید ناپدید شد سلطان تنها با اضطراب تمام از عقبش دوان
شدند گفتند تو کیستی گفت من خضرم در دل ایشان خوفی عظیم پیدا شده و بصحرا نهادند
شنیدند که هاتفی میگوید بیدار شو پیش از آنکه بمرگت بیدار کنند و این چنین چند نوبت بگفت
ناگاه آهوی دیدند و خود را بدو مشغول کردند آهو بسخن آمد و گفت مرا بصید تو فرستاده اند

تو مرا سپید فراخی کرد حال بر سلطان متغیر گشت و از جامهای کرد اشتند بیرون آمدند و ترک سلطنت
نمودند و دست در طریقت زدند و بمکهٔ معظمه رفتند با امام اعظم و سفیان ثوری و ابو یوسف غسولی صحبت
داشتند و کسب علوم از حضرت امام اعظم رضی الله عنه نمودند و حضرت امام ایشان را سیدنا می فرمودند
سید الطائفه جنید قدس الله سره فرمودند که ابراهیم ادهم کلید علمهای این طائفه است و صحبت با خضر
علیه السلام بوده اند و خرقهٔ ارادت از فضیل عیاض پوشیده اند و در همه عمر بجز کسب خود قوت
ننموده اند یگانهٔ زمان و پادشاه بر و بحر و جهان و سید اقران بود خوارق و کرامات و بزرگی حضرت سلطان
زیاده از آنست که در تحریر و بیان در آید گویند چون داروی از غیب فرود آمدی گفتی کجا اند ملوک دنیا
که ببینند که این چه کار و بار است تا از ملک خودشان ننگ و عار آید نقلست که وقتی که در کشتی خواستند
که بنشینند و سیم نداشتند و آنها زر می خواستند دو رکعت نماز کردند و گفتند الهی از من چیزی
میخواهند در حال ریگ لب دریا تمام زر شد کشتی بر داشتند و با ایشان دادند نقلست که روزی
بر لب دجله نشسته پاره پاره خرقه می دوختند سوزن ایشان در دجله افتاد اشارت بدجله کردند
هزاران ماهی سر بر آوردند هر یکی را سوزنی زرین در دهان سلطان فرمودند سوزن خود خواهم
ماهی ضعیفی آن سوزن را در دهان گرفته آورد و پیش حضرت سلطان نهاد فرمودند کمترین چیزی
که یافتیم بگذاشتن ملک بلخ این بود وفات ایشان شانزدهم جمادی الاول در سال
یکصد و شصت و دو یا شصت و یک هجری بوده و قبر ایشان در جبلهٔ شام است و بروایتی
بغداد و قول اول اصح است

حضرت خواجه حذیفه مرعشی رحمه الله

مرعش شهریست از توابع شام از کبار مشایخ متقدم و از مریدان سلطان ابراهیم ادهم
قدس الله سره فرمودند که اخلاص آنست که افعال او در ظاهر و باطن یکسان باشد
وفات ایشان در چهاردهم ماه شوال بوده است

حضرت خواجه هبیرة البصری رحمه الله

اصل ایشان از بصره است از اکابر وقت و مرید خواجه حذیفه مرعشی اند و صاحب خوارق
عالی و مقامات ارجمند بودند وفات ایشان هفتم ماه شوال است

حضرت شیخ علو دینوری رحمه الله

مرید خاص خواجه هبیره البصری از اجلهٔ مشایخ وقت و صاحب علم ظاهری و باطنی بودند خوارق و کرامات عجیبه از ایشان سرزده چنانچه گویند از روزی که تولد نموده اند تا آخر صائم الدهر بودند و در ایام طفولیت روز شیر نمیخوردند آنچه در تذکرة الاصفیا و بعضی نسخهای مشایخ چشت نوشته اند این است که شیخ علو دینوری و شیخ ممشاد دینوری یکی است و شیخ ممشاد علو دینوری می نویسند اما از نفحات الانس و بعضی کتب چنین معلوم میشود که شیخ علو دینوری غیر شیخ ممشاد دینوری اند و ذکر شیخ ممشاد دینوری در سلسلهٔ سهروردیه نوشته خواهد شد

حضرت شیخ ابواسحاق شامی قدس الله سره

از اقطاب وقت بوده اند و مرید شیخ علو دینوری اند رحمهما الله و وفات ایشان چهاردهم شهر ربیع الآخر است و قبر در عکه واقع است که از توابع شام است

حضرت خواجه احمد ابدال چشتی رحمه الله

سر حلقهٔ سلسلهٔ چشتیانند و پسر سلطان فرسنافه اند از شهرهای چشت است و امیران ولایت بوده اند و مرید شیخ ابواسحاق شامی اند گویند چون شیخ ابواسحاق بقصبهٔ چشت رسیده اند خواجه دست ارادت بدامن شیخ زدند نقلست که روزی خواجه ابواحمد در سن بیست سالگی همراه پدر خود سلطان فرسنافه بقصد شکار جانب کوه رفتند در اثنای شکار از پدر و اتباع جدا افتادند بکوهی رسیدند که چهل از رجال الله بر سنگی ایستاده بودند و شیخ ابواسحاق شامی نیز در میان آن جماعه بود حال بر ایشان گشت از اسپ فرود آمده در پای شیخ ابواسحاق افتادند اسپ و سلاح هرچه داشتند گذاشتند و خرقه پوشیده با ایشان روان شدند هرچند پدر و مردم طلب کردند ایشان را نیافتند بعد از چند روز خبر آوردند که با شیخ ابواسحاق اند در فلان موضع پدر ایشان جمعی را فرستاد تا بیارند هرچند [illegible] و بند نهادند باز نتوانستند آورد و سعه و منت نیفتاد گویند پدر ایشان [illegible] یافت بآنجا در آمدند و در ایست خمهارا شکستن گرفتند [illegible] غایت غضب سنگی بزرگ برداشت که از [illegible]

وسنگ معلق گرفت و آن سنگ در هوا معلق بایستاد چون آن جماعت را مشاهده نمود بر دست ایشان توبه کردند و امثال این کرامات و خوارق عادات از ایشان زیاده از آن ظاهر شده که تفصیل بیان توان کرد ولادت ایشان در سال دو صد و شصت هجری بوده و وفات در دهم جمادی الآخر سال سه صد و پنجاه و پنج روی داده و قبر ایشان در چشت است

حضرت خواجه محمد چشتی قدس سره

ایشان پسر و مرید خواجه ابو احمد ابدال چشتی اند و تحصیل علوم دینی و معارف یقینی کرده اند و در زهد و ورع کامل بوده اند گویند در غزوه سومنات همراه محمود سبکتگین در سن هفتاد سالگی بودگاه محمود را بشارات و بشارت رفته بودند و برکت اقدام ایشان فتح سومنات شده وفات ایشان در غره رجب سال چهار صد و یازده هجری بوده و قبر ایشان در چشت است

حضرت خواجه یوسف بن سمعان رح

لقب ایشان ناصر الدین است و خواهرزاده و مرید و تربیت یافته خواجه محمد بن خواجه ابو احمد چشتی اند گویند که خواجه محمد همشیره داشتند که بسن او چهل رسیده بود و بجهت خدمت برادر ارادت تزوج نداشتند و بطاعت و عبادت خدای تعالی مشغول بودند شبی خواجه محمد بزرگوار خود خواجه ابو احمد را در خواب دیدند که فرمودند در ولایت شام فلان مردیست محمد سمعان نام تحصیل علوم کرده و صالح است خواهر خود را با و عقد کن خواجه او را طلب داشته همشیره را با و عقد کرده و خواجه یوسف در چشت از ایشان متولد شدند و بر ایشان در آخر عمر سکر و حیرت حیات چنان غلبه کرده بود که گاه بودی که خادم آب وضو ریختی در اثنای وضو از خود غائب می شدند و ساعتی در آن غیبت میماندند و باز حاضر می شدند و وضو را باتمام میرسانیدند وفات ایشان در چهارم ربیع الآخر در سال چهار صد و پنجاه و نه روی داده و مدت عمر هشتاد و چهار سال بوده و در وقت رحلت خواجه قطب الدین مودود را که پسر کلان خود را قائم مقام خود ساختند و قبر ایشان در چشت است

حضرت خواجه مودود چشتی رحمه الله

لقب ایشان قطب الدین است و در سن هفت سالگی تمام قرآن را با قراة آن حفظ کرده

بتحصیل علوم مشغول می بودند چون سن بیست و شش سالگی رسیدند والد بزرگوار ایشان خواجه یوسف وفات یافتند و بموجب وصیت پدر قائم مقام ایشان گشتند و بخصال حمیده و افعال پسندیده موصوف و معروف بودند و مردم آن ولایت همه در مقام ارادت و اعتقاد ایشان اگرچه مرید پدر خود بودند لیکن بعد از وفات پدر وقتی که حضرت شیخ الاسلام احمد جام بهرات رسیدند و قضیه که در میان خواجه مودود و حضرت شیخ جام گذشته در نفحات الانس مذکور است و چون خواجه مودود التماس تربیت و اخلاص خویش بخدمت ایشان نمودند حضرت شیخ احمد جام دست ایشان را گرفتند و بر کنار چهار بالش خود بنشاندند و سه بار فرمودند بشرط علم بشرط علم بشرط علم و سه روز بخدمت حضرت شیخ جام بودند و فائده یا حاصل نمودند و سلسله مشیخت از خواجه مودود بحضرت شیخ جام نیز میرسد وفات ایشان در غره رجب در سال پانصد و بیست و هفت هجری بوده و قبر ایشان نیز در مزار متبرکه چشت است

حضرت خواجه احمد بن مودود چشتی رحمه الله

بسیار بزرگ و قطب وقت بودند و مرید پدر خویش در علوم ظاهری و باطنی قدرت تمام داشتند آن حضرت رسالت پناه صلعم را در واقعه دیدند که فرمودند ای احمد اگر تو مشتاق ما هستی ما مشتاق تو ایم چون بامداد شد سه بار موافق اختیار کرده بود شبی که کسی ایشان را نشناسد بزیارت حرمین الشریفین متوجه شدند و چون از سفر الحج فارغ شدند بمدینه منوره رسیدند و شش ماه مجاورت کردند گویند که مداومت ایشان بر مجاوران آن حرم گران آمد خواستند که ایشان را برنجانند از روضه شریفه آواز آمد که مرنجانید این را که یکی از مشتاقان ماست چنانچه همه حاضران شنیدند و بعد از مراجعت ببغداد آمده در خانقاه شیخ شهاب الدین سهروردی فرود آمدند و شیخ ایشان را تعظیم و احترام بسیار کردند ولادت ایشان در سال پانصد و هفت هجری بوده وفات در سال پانصد و هفتاد و هفت روی داده و قبر ایشان در چشت است

حضرت شاه سنجان رحمه الله

لقب ایشان رکن الدین است و نام محمود و اصل ایشان از ده سنجان خواف بوده و مرید خواجه مودود چشتی اند و شاه لقبی است که خواجه مودود عنایت فرموده اند گویند در مدتی که بچشت

اقامت ورزیده اند نقلست طهارت شد در انجا کرده چون احتیاج باشد از چشت بیرون رفته طهارت نموده و میفرمودند که اینجا جای ادب است وفات ایشان در سال پانصد و نود و هفت هجری بوده

حضرت خواجه حاجی شریف زندنی رحمه الله

مرید خواجه مودود چشتی اند و سلسلهٔ خواجه معین الدین چشتی از جانب ایشان بخواجه مودود چشتی میرسد نقلست که شخصی سلطان سنجر را بعد از وفات بخواب دید پرسید که خدای تعالی با تو چه کرد گفت مرا فرمان شده بود که فرشتگان عذاب بدوزخ برند و در همین اثنا فرمان رسید که فلان روز در دمشق سعادت ملازمت حاجی شریف زندنی را دریافته بود از برکت آن بیامرزیدم وفات ایشان در ششم رجب است

حضرت شیخ عثمان هارونی قدس سره

ایشان مرید حاجی شریف زندنی اند قطب وقت و یگانهٔ عصر بوده اند و بصحبت بسیاری از اکابر و بندگان رسیده اند و از حضرت خواجه معین الدین چشتی منقولست که روزی شیخ عثمان هارونی در ایام سیاحت بجایی رسیدند که مسکن مغان بود و در انجا آتشکده بود که روزی بست بار هیزم در انجا می انداختند و آتش آن هرگز نمی مرد از مغی پرسیدند که پرستیدن این آتش چه فائده دارد چرا خدای را نمی پرستی که آتش مخلوق اوست جواب داد که در کیش ما آتش را بسیار بزرگ داشته اند شیخ فرمودند که توانی دست و پای خود را در آتش اندازی جواب داد که خاصیت آن سوختن است کرا قدرت باشد که نزدیک آن تواند رفت حضرت شیخ طفلی که در کنار مغ بود گرفتند و بسم الله الرحمن الرحیم قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم گفته در آتش در آمدند و چهار ساعت درمیان مانده برآمدند چنانچه بخرقهٔ ایشان و جامهٔ آن طفل آسیبی نرسیده بود و از مشاهدهٔ این کرامات جمیع مغان بر قدم شیخ سر نهادند و همه بشرف اسلام مشرف شدند و آن پدر و پسر از جملهٔ اولیای گشتند و هم حضرت خواجه معین الدین فرموده اند که شیخ عثمان هارونی میفرمودند که حق سبحانه تعالی را دوستانند که اگر یک ساعت در دنیا ازو محجوب باشند نابود گردند و هم شیخ فرموده اند که در هر که این سه خصلت باشد بتحقیق بدانکه حق تعالی او را دوست دارد سخاوت چون سخاوت دریا شفقت چون شفقت آفتاب و تواضع چون تواضع زمین

وفات ایشان در شانزدهم ماه شوال است و قبر در مکهٔ معظمه است

حضرت خواجه معین الدین چشتی رحمه الله

مولد و اصل ایشان سجستان است و نشو و نما در دیار خراسان نام پدر بزرگوار ایشان خواجه غیاث الدین حسن است که از سادات حسینی بوده اند مرید شیخ عثمان هارونی بوده اند و در هندوستان سر سلسله شریفه حضرت چشتیه ایشان شده اند قدس الله تعالی و شیخ عثمان هارونی فرموده اند که معین الدین محبوب خدا است و مرا فخر است بر مریدی او و قطب وقت و صاحب تصرف و منبع انوار معرفت و مشرق القلوب و از مشایخ اجل و قدوه اولیای اکمل بوده اند اهل هند را روی ارادت بخدمت ایشان بوده و در جمیع علوم ظاهری و باطنی یگانه زمان بوده اند کرامات و خوارق عادات عجیب و غریب که از ایشان بظهور آمده زیاده از حد و بیان است گویند که چون حق تعالی ایشان را توفیق توبه کرامت فرمود املاک و اسباب خود را صرف درویشان نموده متوجه سمرقند و بخارا شدند و در آنجا حفظ قرآن مجید و کسب علوم نموده اند و از آنجا بطرف عراق عرب عزیمت کردند چون بقصبه هارون که از نواحی نیشاپور است رسیدند بحضرت شیخ عثمان هارونی را ملازمت نموده اند و بیست سال در خدمت شیخ بودند و حضرت خواجه در سیاحی اکثری از مشایخ کبار دریافته اند چنانچه بصحبت حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه در جیلان رسیده و پنج ماه و هفت روز با ایشان بوده انواع فوائد ربوده اند و شیخ الدین کبری را در سنجار و خواجه یوسف همدانی را در همدان و شیخ ابوسعید تبریزی را در تبریز و شیخ حسین زنجانی را در لاهور دیده اند و از بلخ بلاهور آمدند و از آنجا بدهلی و از دهلی باجمیر رفته متوطن شده اند و جمع کثیری از کفار ببرکت قدوم ایشان بشرف اسلام مشرف شدند و جماعه که مسلمان نشده بودند فتوح و نیاز بخدمت ایشان می فرستادند و هنوز کفاری که در آن نواحی اند بزیارت ایشان می آیند و مبلغها آنجا به پیران روضه منوره میگذرانند ولادت حضرت خواجه در سال پانصد و سی و هفت وفات ایشان روز دوشنبه ششم ماه رجب سال ششصد و سی و سه هجری بوده و بروایتی سیم ذی الحجه سال مذکور و قول اول اصح است و بعد از رحلت بر پیشانی حضرت خواجه نوشته یافتند که حبیب الله مات فی حب الله و عرس ایشان را مشایخ هندوستان در ششم رجب میکنند و در همین ماه

از اطراف و جوانب مسلمان و کافر خواص و عوام از راه های دور جمع و گرد آیند و آن بهزاران
بیش است هر سال بر روضه متبرکه ایشان رفته حاضر میشوند مدت عمر شریف یکصد و چهار سال
و قبر حضرت خواجه در دار الاسلام اجمیر است و این فقیر چندین مرتبه بزیارت آن روضه منوره
مشرف گشته و اجمیر شهریست پرفیض و پرنور و خوش آب و هوا متصل تالابی عظیم که بجهت دریاسے
محیط است و نام آن ساگرتال نهاده اند واقع شده و ولادت این فقیر در خطه اجمیر لب ساگرتال
روی داده در سلخ صفر نصف شب روز دوشنبه سال یکهزار و بیست و چهار هجری چون در خانه
والد را پیش از فقیر سه صبیه شده بود و پسر نمی شد و سن مبارک آنحضرت به بیست و چهار سالگی رسیده بود
از روی عقیده و اخلاص که آنحضرت نسبت بحضرت خواجه داشتند بهزاران نذر و نیاز درخواست
پسر نموده بودند و ببرکت ایشان حق تعالی این کمترین بنده خود را بوجود آورد و امید که توفیق
نیکوکاری و رضامندی خود و دوستان خود نصیب گرداند آمین یا رب آمین

حضرت شیخ حمید الدین الصوفی السعدی الناگوری رح

کنیت ایشان ابو احمد است و لقب سلطان التارکین است و ناگور شهریست از شهرهاے
هندوستان و سلطان التارکین از خلفای حضرت خواجه معین الدین چشتی اند در تجرید
و تفرید یگانه عصر و از متقدمان مشائخ هند و جامع میان علوم ظاهری و باطنی و صاحب کرامات
و مقامات علیه بوده اند ایشان را با شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی در باب فقر و غنا مراسلات
بسیار واقع شده در ناگور ده طناب زمین احیای داشتند و آنرا بدست مبارک خود زراعت
میکردند و قوت عیال میساختند وفات ایشان در بیست و نهم ربیع الآخر سال ششصد و هفتاد
و سه هجری بوده و قبر در قصبه ناگور است

حضرت خواجه قطب الدین اوشی کاکی رحمه الله

نام ایشان بختیار بن احمد بن موسی و مولد و اصل ایشان از اوش فرغانه است و آن
قصبه ایست از توابع اندجان و کاکی از آن جهت گویند که چون در دهلی متوطن شده اند
و فتوح از کس قبول نمی فرمودند و خود همیشه مستغرق می بودند و بر فرزندان ایشان بعسرت
میگذشت و آنها از زن بقالی که در همسایه ایشان بود بعد از فاقها جزوے قرض نموده

اوقات گذرانی خود می نمودند روزی زن آن بقال گفت اگر من درهمسایگی شما نمی بودم کار شما
بهلاکت می رسید این سخن بطبیعت ایشان گران آمد عهد کردند که از قرض نگیرند روزی این قضیه را
بعرض خواجه رسانیدند فرمودند که هرگز من از کسی قرض نمی گیرم و در وقت حاجت بطاقی که در
حجره ماست دست انداخته بقدر حاجت نان یخته بردارند و صرف خود کنند و بهر که خواهند بدهند
بعد از آن هرگاه که می خواستند از آن طاق نان میگرفتند و این نان را کاک میگفتند نقل است
که حضرت قطب الدین یک نیم ساله بودند که پدر ایشان وفات یافت و خضر علیه السلام ایشانرا
بشیخ ابوحفص سپردند که تعلیم علوم ظاهری و باطنی نماید چون حضرت خواجه معین الدین چشتی باوش
رسیده بودند در آنجا بخدمت خواجه معین الدین مرید شدند و حضرت خواجه را کمال شفقت
و عنایت درباره ایشان بود و صحبت داشته خضر علیه السلام بودند قطب زمان و یگانه دوران
و جامع فضل و فضائل صوری و معنوی و صاحب خوارق و کرامت عالیه بوده اند گویند
که در سن بیست سالگی پیش از آنکه مرید شوند بحضرت خواجه بریاضت و مجاهدات اشتغال
و سیاحی بسیار کرده اند نقل است که چون به بغداد رسیدند صحبت شیخ شهاب الدین سهروردی
دریافتند و چون کمال اشتیاق و اخلاص بخدمت شیخ که پیر ایشان باشند داشتند از انجا
معاودت نموده بطرف هندوستان آمدند و چون به ملتان رسیدند با شیخ بهاء الدین زکریا
ملتانی قدس سره ملاقات نمودند و در ملتان حضرت شیخ فرید شکر گنج رحمة الله بخدمت
ایشان رسیده مرید شدند و چون بدهلی رسیدند عریضه بخدمت پیر خود که در اجمیر تشریف
داشتند نوشتند که اگر حکم شود بملازمت برسم خواجه معین الدین درجواب نوشتند
که اگرچه در ظاهر بعد است اما در باطن قرب است همانجا باید بود و بعد از چندروزی
در دهلی توقف نموده باز باجمیر معاودت کردند چون خواجه قطب الدین سرراه گشتند
که باجمیر بروند مردم دهلی از فراق و جدائی ایشان بفریاد آمدند چون حضرت خواجه
این معنی را مشاهده نمودند خواجه قطب الدین را فرمودند که شهر را در پناه تو گذاشتم
در دهلی باش که دلهای مردم از جدائی تو آزرده میشوند ایشان بفرموده حضرت خواجه
بشهر مراجعت نمودند حضرت خواجه قطب الدین اکثر سماع می شنیدند و در سلسله چشتیه

سماع بسیار می‌شنیده و طریقهٔ مشایخ سلسلهٔ مشهور کرده‌اند و سید الطائفه میر حاج [illegible] فرموده‌اند و بعضی از اکابر
گروه چنانچه شیخ الاسلام گفته‌اند که ذو النون مصری و شیخ شبلی و خراز و نوری مدام همه وقت سماع [illegible]
نموده نقل است از سلطان المشایخ که در خانقاه شیخ سجستانی مجلس سماع بود درویشان و اهل حال
و اهل کمال حاضر بودند درین اثنا قوال این بیت را که از حضرت شیخ احمد جام است
خواند بیت کشتگان خنجر تسلیم را ٭ هر زمان از غیب جانی دیگر است ٭ خواجه قطب الدین را
حال متغیر شد و از هوش رفتند مشایخانی که دران مجلس حاضر بودند از انجمله قاضی حمید الدین
ناگوری و شیخ بدر الدین غزنوی ایشان را بخانه آوردند و قوالان همان بیت را تکرار میکردند
و حضرت خواجه سماع میفرمودند چنانچه شبانروز همین حال داشتند تا حال بر ایشان دیگرگون
گشت تا شب دوشنبه چهاردهم ربیع الاول سال ششصد و سی و سه رحلت نمود

حضرت شیخ فرید گنج شکر قدس سره

نام ایشان مسعود بن عز الدین محمود است و از اولاد حضرت امیر المؤمنین عمر خطاب است
رضی الله عنه از جانب پدر و مادر ایشان دختر مولانا وجیه الدین خجندی است و در کمال
عصمت و عفت و صاحب کرامت اند و حضرت شیخ صائم الدهر بوده اند و در صحبت و مرید
اولیای کبیر بوده‌اند و مرید و خلیفهٔ حضرت خواجه قطب الدین بختیار اند و گنج شکر از ان گویند
که حضرت شیخ را هفت روز گذشته بود که افطار نکرده بودند و ضعف بر ایشان غالب شد
بخدمت پیر خود روانه شدند در اثنای راه از ضعف پای ایشان بلغزید چنانچه بر زمین افتادند
و در دهن مبارک ایشان پارهٔ گل در آمد و تمام شکر شد از انجا برخاسته بخدمت پیر خود
رفتند و خواجه فرمودند فرید گلی که بدهنت رسید حق تعالی وجود ترا گنج شکر گردانید و همیشه
شیرین خواهی بود و چون از خدمت پیر خود بیرون آمدند هر کس که ایشان را میدید
گنج شکر میگفت ایشان بخدمت حضرت خواجه معین الدین چشتی نیز رسیده بودند حضرت
خواجه معین الدین در باب ایشان فرموده اند که بختیار شاهبازی عظیم را بقید آورده
که جز بسدرة المنتهی آشیان نگیرد و این شمعی است که خانوادهٔ درویشان را منور سازد و قطب
مشهور و قطب وقت بوده اند و خوارق عالیه از ایشان بسیار بوده و بظهور رسیده و آنقدر که

از ایشان بظهور آمده که در این سلسله از کسی کم آمده باشد و حضرت خواجه قطب الدین را کمال
عنایت و مهربانی با ایشان بود و چنانچه گویند وفات حضرت خواجه نزدیک رسید ایشان را
از هانسی که در نواحی حصار است طلب داشتند و وصیت نمودند که جانشین ایشان باشند
بعد از وفات پیر خود در قصبهٔ اجودهن که نزدیک دیبالپور از توابع ملتان است اقامت
ورزیدند و جمع کثیری از برکت مقدم شریف ایشان بفیض رسیدند و حضرت شیخ فرید
صحبت بسیاری از مشایخ رسیده اند یکی از آنجمله شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی اند
و مشهور است بعد از آنکه حضرت شیخ ریاضت و مجاهدات بکمال رسانیده اند روزی
فرموده اند که هر چه خدا کند میشود و هاتفی آواز داد که هر چه فرید بگوید میشود و فقر و فاقه
بر ایشان و اهل ایشان را چنان غالب بود که روزی یکی از خدمهای ایشان بخدمت
آمده گفت که فلان پسر شما بسبب گرسنگی بمرض هلاکت رسیده است شیخ فرموده
که بنده مسعود چه کند اگر تقدیر حق در رسید و از جهان سفر کند رسنی در پای او به بندید
و بیرون افگنید و هم شیخ فرموده اند که چون فقیر جامه پوشد چنان پندارد که کفن می پوشد
ولادت ایشان در قصبهٔ کهتوال که از توابع ملتان است بوده و وفات ایشان روز
سه شنبه پنجم ماه محرم سال ششصد و شصت و چهار هجری روی داده و مدت عمر
نود و پنج سال و قبر در پتن است مابین ملتان و لاهور مزار و متبرک

حضرت شیخ نظام الدین اولیا رحمه الله

نام ایشان محمد بن احمد بن دانیال بداؤنی است و بداؤن قصبه ایست از مضافات
سنبهل و لقب ایشان سلطان المشایخ از جانب الهی است و مرید و خلیفه شیخ فرید الدین
گنج شکر اند و حضرت سلطان المشایخ کامل و عامل بوده اند و جمیع علوم را بکمال داشتند
از مشایخ کبار در هندوستان نادر و عالی مقدار بوده اند و سلاطین وقت با خواص
و عوام روی ارادت بخدمت ایشان بوده و همه کس اعزاز و اکرام ایشان را واجب
و لازم میدانستند و در دار السلطنت دهلی اقامت فرموده بتعلیم مریدان و تربیت
ایشان اشتغال داشتند و خوارق و کرامات زیاده از شمار خلق از ایشان مشاهده نمودند

گویند وقتے شخصے پیش ایشان مذکور کرده بود که بخدا سپرده است که محاسن مبارک ایشان را گشتند شانه در طاق بود کسے نبود که شانه را بدست ایشان رساند شانه از طاق بجست و خود بدست ایشان رسانید و حضرت سلطان المشایخ همه مجلس عرس او وجد و سماع می ساختند و قوالان می خواندند و خود برخاسته سماع میشنودند و اگر کسے را می دیدند که بتقلید هم سماع میکند بجهت ادب سماع می ایستادند و تعظیم مے نمودند نقل است که شخصے را برات او گم شده بود نزد سلطان جیو آمده عرض نمود شیرینی نموده حلوا بروح پاک حضرت گنج شکر فاتحه بدهد آن شخص نزد حلوا پرداز رفته قدرے حلوا آورد که در کاغذ پیچیده چون کاغذ کشاده شد برات او همین بود نقل است که پیش از وصال بچهل روز چیزے خوردن ترک کرده و با اقبال فرموده بودند انچه در انبار است همه را ایثار کن که چیزے نماند ولادت ایشان در قصبه بداون است سال ششصد و سی و شش هجری وفات وقت چاشت روز چهارشنبه هژدهم ماه ربیع الآخر سال هفتصد و بیست و پنج روی داده و مدت عمر شریف ایشان نود و چهار سال و نماز جنازه ایشان را شیخ رکن الدین ابوالفتح بن صدر الدین عارف گذارده و فرمود که از ملتان برای همین نماز آمده بودم و قبر ایشان در دهلی نو موضعے است که در ان سکونت داشتند و این فقیر چندین بار بزیارت آن روضه منوره رسیده و هر روز چهارشنبه خلقی انبوه بزیارت ایشان جمع میشوند و آثار فیض از ان مکان متبرک ظاهر است و الحال نذر و نیاز بسیار بر روضه شریف ایشان میرسد و در سال یکبار عرس ایشان میشود و قوالان میخوانند صحبت و مجلسے عظیم بر پاست اکثرے از مشائخ سلسله ایشان جمع میشوند و ایشان سماع و وجد میکنند و حضرت سلطان المشایخ را اگرچه مریدان بسیار اند اما چهار شخص فاضل و کامل مشهور و معروف اند امیر خسرو و شیخ نصیر الدین چراغ دهلی و شیخ برهان الدین غریب و شیخ حسن دهلوی

حضرت امیر خسرو دهلوی رحمه الله

از امرازاده های هزاره لاچین اند و ترک بوده اند از شرکات نواحی بلخ مولد ایشان مومن آباد است که مشهور به پتیالی است از توابع سنبهل است جامع انواع علوم و اقسام

مشایخ بوده اند مرید و منظور نظر سلطان المشایخ اند گویند که میر از پیر خود التماس
نمودند که خسرو نام پادشاهان است و من درویشم مرا نام دیگر باید شیخ فرمودند که امروز
از برای تو نامی التماس خواهم نمود روز دیگر چون میر بخدمت ایشان آمدند فرمودند
که با چنین نمودند که روز قیامت ترا محمد کاسه لیس خواهند گفت سلطان المشایخ را کمال
عنایت و مهربانی نسبت بمیر بوده و از جمیع مریدان خود زیاده میخواستند و میفرمودند که
روز قیامت از هر کس خواهند پرسید که چه آوردی از من خواهند پرسید خواهم گفت که سوز سینه
این ترک الله و میر را سوز سینه بمرتبه بود که پیراهن مبارک ایشان نزدیک سینه همیشه
سوخته بود گویند میر چهل سال صائم الدهر بوده اند و همراه سلطان المشایخ بطریق طی
ارض حج گذارده بودند و سلطان المشایخ در باب میر فرموده اند بیت این خسرو ما
ناصر خسرو نیست : زیرا که خدای ناصر خسرو ماست : گویند که تصانیف میر از نظم و نثر
نود و نه است و اشعار میر آنچه مشهور است از پنج لاک کم و از چهار لاک زیاده است
سوای تصانیف هندی و از برکت آب دهن مبارک سلطان المشایخ این قدرت
طبیعت و شیرین سخنی حق تعالی بایشان داده بود و در شعر چنان قادر بودند که مطلع الانوار را
که در جواب مخزن اسرار است در دو هفته تمام کرده اند و در اشعار ایشان یک بیتها
که کم کسی آن خوبی گفته باشد و این بیت از یک بیتهای ایشان است بیت زلف
ز هر دو جانب خونریز عاشقان است : چیزی نمیتوان گفت روی تو درمیان هست
و مضمونهای تازه عالی در اشعار میر آنقدر است که اگر همه را جمع کنند از تصانیف
بعضی زیاده میشود و همین طور در اقسام زبان و فنون علم هندی بیمثل بوده اند و
بجامعیت ایشان کم کسی گذشته چون پیر ایشان را استماع و نغمه کمال ذوق بود و روش
قوالی که الحال در هندوستان مشهور است و پیش از آن نبود اختراع نمودند
و خود میخواندند و سلطان المشایخ سماع میفرمودند نقل است که چون شیخ سعدی بهندوستان
آمدند در دهلی بمیر ملاقات نمودند و یک شب با میر بودند میر بکدرم بخدمت شیخ آورده
گفتند آنچه از مال دنیا داریم این است هر چه فرمایند مهیا سازیم شیخ فرمودند [illegible]

که اینقدر با او صحبت داریم گویند که میر بخدمت پیر خود اخلاص و محبت بمرتبه بود که بالاتر از آن
نباشد چنانچه نقل است که درویشی بخدمت سلطان المشائخ بجهت گدائی رفت فرمودند که باش
چیزی حاضر نداریم امروز آنچه فتوح آید بتو خواهیم داد چون در آن روز هیچ فتوح نرسید فرمودند فردا
همچنین چند روز گذشت فتوح از جائی نرسید کفش مبارک خود را بآن درویش دادند او نیز
باعتقاد تمام گرفته از شهر دهلی روان شد در اثنای راه حضرت امیر خسرو که با پادشاه عصر بجائی
رفته بودند و از آنجا بدهلی می آمدند دچار شدند میر از آن درویش پرسیدند که از سلطان المشائخ
خبر داری گفت بصحت و عافیت اند فرمودند که نشانی از ایشان داری گفت کفش مبارک
خود را بمن داده اند گفتند میفروشی گفت بلی پنج لک روپیه در صلهٔ قصیده که سلطان محمد بایشان
داده بود همه را بدان درویش دادند و کفش پیر خود را گرفته بر سر نهاده بخدمت سلطان المشائخ
رسیدند سلطان المشائخ فرمودند ای خسرو ارزان خریدی چون سلطان المشائخ برحمت حق
پیوستند میر در دهلی حاضر نبودند و مردم از ایشان این قصه را پوشیده میداشتند
چون بدهلی رسیدند و این قصهٔ ناگزیر را شنیدند سر خود را تراشیدند و روی خود را سیاه
نمودند و مقابل قبر پیر خود آمده ایستادند و گفتند سبحان الله آفتابی در زیر زمین و خسرو
زنده بر روی آن این را گفته سر را بر قبر ایشان زدند و بیهوش افتادند تا شش ماه
بعد از ایشان همیشه رنجور و ناخوش بودند تا هنگام روز چهارشنبه هیجدهم شوال در سال
هفتصد و بیست و پنج هجری رحلت نمودند و قبر ایشان پایان قبر پیر ایشان است

حضرت شیخ نصیر الدین چراغ دهلی رحمه الله

نام ایشان محمود و اصل ایشان از شهر اوده است و از اکمل خلفا و مریدان سلطان المشائخ
نظام الدین اولیا اند و در سن بیست و پنج سالگی ترک و تجرید اختیار نموده ریاضت عظیم
میکشیدند و در چهل سالگی بخدمت سلطان المشائخ رسیدند و حضرت شیخ را کمال محبت و اتحاد
بایشان بود و آنقدر خوارق و کراماتی که از ایشان بظهور رسیده از هیچ یک از مریدان
سلطان المشائخ ظاهر نشده با وجود آنکه درین سلسله سماع و وجد میکردند اما شیخ نصیر الدین
سماع نمی شنودند و می گفتند که خلاف سنت است و حضرت شیخ نظام الدین اولیا را

سماع

این سخن بدلش آمد و می فرمودند راست میگویند نقل است کہ قلندری یازدہ زخم بوجود مبارک ایشان زد و ایشان در استغراقی کہ بودند ازان باز نیامدند و خون مبارک ایشان از نادوان روان شد چون مریدان را ازینحال خبر شد آمدہ قلندر را گرفتند خواستند کہ ایذا کنند فرمودند کہ هیچکس مزاحم او نگردد و مبلغ با و انعام دادند کہ مبادا در وقت کاردزدن آزاری بدو رسیدہ باشد و بعد ازان این قضیہ بستہ سال وفات ایشان در هژدهم رمضان وقت چاشت سال هفتصد پنجاہ و هفت هجری روی دادہ و قبر ایشان در بیرون دهلی نو است و این فقیر بآنجا رسیدہ سید محمد گیسو دراز از خلفای ایشان اند

حضرت شیخ برهان الدین غریب رحمہ اللہ

از مریدان سلطان المشائخ اند و حضرت شیخ ایشان را بطرف برهانپور و دولت آباد بجہت رواج اسلام و ارشاد ساکنان آن حدود فرستادند و شیخ حسن دهلوی را با بعضی از مریدان خود با ایشان همراہ کردند و از برکت قدوم ایشان اکثری ازان جماعہ بشرف اسلام مشرف گشتہ مرید و معتقد گشتند و اخلاص و ادب ایشان بہ پیر خود بدرجہ بود کہ تا بوقت وفات هرگز پشت بجانب موضع غیاث پور کہ توطن سلطان المشائخ بود نکردہ بودند وفات و قبر ایشان در دولت آباد دکن هست و این فقیر بآنجا رسیدہ

حضرت شیخ عبد القدوس گنگوهی رحمہ اللہ

از فرزندان حضرت امام اعظم اند رضی اللہ تعالی عنہ مرید شیخ محمد بن شیخ عارف بن شیخ احمد عبد الحق و صاحب علم ظاهر و باطن و وجد و سماع بودند و از روحانیت شیخ احمد عبد الحق نیز تربیت یافتہ اند و شیخ را اولاد بسیار شدہ همہ پسران عالم و عامل گشتند خصوصاً شیخ رکن الدین کہ در درویشی قدم بر قدم والد خود می نہادند کرامات زیادہ از حد و نهایت از ایشان بظهور پیوستہ وفات ایشان در سال نہصد و چهل و پنج هجری بودہ و قبر در گنگوہ است کہ از توابع دهلی است

حضرت شیخ جلال تهانیسری قدس سرہ

از جانب پدر و مادر فاروقی بودہ اند و اصل ایشان از بلخ است و نام پدر ایشان قاضی محمود در سن هفت سالگی قرآن را حفظ کردہ و در هفتدہ سالگی اکثر علوم را تحصیل نمودہ در سلک

و فتوحی همی نوشتند و مرید شیخ عبدالقدوس گنگوهی اند و ایشان مرید شیخ محمد عارف و ایشان مرید پدر خود عارف احمد عبدالحق و ایشان مرید پدر خود شیخ احمد عبدالحق و ایشان مرید شیخ جلال پانی پتی و ایشان مرید شیخ شمس الدین ترک پانی پتی و ایشان مرید علی صابر و ایشان مرید شیخ فرید الدین گنج شکر قدس الله اسرارهم گویند در اوائل حال روزی شخصی غزلی باآواز خوش میخواند چون آواز بگوش شیخ جلال رسید بیهوش شده از بام افتادند و مانند کبوتر نیم بسمل می طپیدند و می غلطیدند بعد از مدتی بحال آمده درین طریقه در آمدند ایشانرا کرامات و خوارق عادات جلیه روی نموده و استغراق ایشان بمرتبه بود که چون وقت نماز میرسید مریدان الله اکبر الله اکبر میگفتند تا از استغراق بحال آمده بنماز مشغول میشدند اکثر وجد و سماع میفرمودند و در قصبه تهانیسر متوطن بوده اند و از مشائخ متاخرین در سلسله چشتیه ایشان بزرگتر بوده اند گویند که یکی از مریدان شیخ جلال چندین سال خدمت ایشان کرد و هیچ واردی برو ظاهر نمی شد روزی با شیخ سخن میگفت و بخاطر او گذشت که در زمان سابق شیخ نجم الدین کبری چنان بود که بر هر که نظر میکردند بمرتبه ولایت میرسید و امروز این چنین کس نیست شیخ بر سر او مطلع شده بجانب او نیز دیدند فرمودند که امروز هم چنین مردم هستند که بیک نگاه ایشان مرتبه ولایت حاصل شده و درین اثنا آن مرید بیخود افتاده بمرتبه اعلی رسید و در اندک مدتی رحلت نمود شیخ فرمودند که هر کسی را تاب برداشت این کار نیست وفات شیخ در روز جمعه بیست و پنجم ذی الحجه سال نهصد و هشتاد و نه هجری بوده و مدت عمر شریف نود و شش سال و قبر ایشان در تهانیسر است تمام شد ذکر مشائخ سلسله شریفه چشتیه قدس اسرارهم

بیان سلسله متبرکه کبرویه که منسوب است بحضرت شیخ نجم الدین کبری قدس الله تعالی سره

حضرت شیخ ابوبکر بن عبدالله نساج رحمه الله

اصل ایشان از طوس است و مرید عبدالقاسم گرگانی اند و ذکر نسبت ارادت شیخ ابوالقاسم گرگانی در ذکر خواجهای بزرگوار نوشته شده و سلسله کبرویه با سلسله خواجهای بزرگوار به شیخ ابوالقاسم یکجا میشود و شیخ ابوبکر نساج با ابوبکر دینوری صحبت داشته اند از شیخ ابوالنساج پرسیدند که دیدار مطلوب را بچه توان دید گفتند بدیده صدق در آئینه طلب

حضرت شیخ احمد غزالی رحمه الله تعالی

اصل ایشان از طوس است و مرید شیخ ابوبکر نساج اند و برادر حجة الاسلام امام محمد غزالی رحمه الله

عالم بوده اند در علم ظاهر و باطن وفات ایشان در سال پانصد و هفتده هجری واقع شده و قبر ایشان در قزوین است

حضرت شیخ ابو النجیب رحمه الله

نام ایشان عبد القاهر است ولقب ضیاء الدین ونسب ایشان بدوازده واسطه بحضرت امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه میرسد ونسبت ارادت ایشان بدو جانب است یکی بشیخ احمد غزالی چنانچه درین سلسله مذکور شده و دیگر بشیخ وجیه الدین عم ایشان که در سلسلهٔ سهروردیه مذکور خواهد شد ایشان در جمیع علوم کامل بوده اند وتصنیفات بسیار دارند و بصحبت حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی شیخ عبد القادر گیلانی رضی الله عنه مشرف گشته بودند نقل است که روزی به بغداد میگذشتند بدوکان قصابی رسیدند که گوسفندی آویخته بود ایستادند و گفتند این گوسفند میگوید من مرده ام نه کشته قصاب بیخود بیفتاد چون بخود باز آمد بصحت قول شیخ اقرار کرد و تائب شد آنچه بخاطر فقیر میرسد این است که اظهار کرامت شیخ را درین محل ضرور بود و دران دو حکمت است یکی آنکه گوشت غیر حلال جمعی از مسلمانان نخورند و دیگر اینکه ساعت توفیق توبه قصاب نیز رسیده بود وفات ایشان در شب شنبه دوازدهم ماه جمادی الثانی سال پانصد و شصت و سه هجری بوده و قبر در بغداد است

حضرت شیخ عمار یاسر قدس سره

مرید شیخ ابو النجیب سهروردی اند و در ترتیب مریدان و کشف وقائع ایشان کمال تمام داشته اند در وقت خود بزرگ و صاحب کرامات بوده اند

حضرت شیخ نجم الدین کبری قدس سره

کنیت ایشان ابو الجناب است و این کنیت را پیغمبر صلعم در واقعه بایشان عنایت فرموده اند ونام احمد بن عمر الخیوقی ولقب نجم الدین ولقب دیگر کبری است و کبری از ان جهت گویند که در اوائل جوانی که بتحصیل علوم مشغول بودند با هر که مناظره و مباحثه میکردند بر وی غالب آمدند بدین سبب طامة الکبری می گفتند ولفظ طامه بجهت کثرت استعمال حذف شده و ایشانرا شیخ ولی تراش نیز گفته اند بسبب آنکه نظر مبارک ایشان در وجد بر هر که افتادی

بمرتبهٔ ولایت میرسید چنانچه روزی سوداگری بخانقاه ایشان درآمد و حضرت شیخ حالت قوی
داشتند نظر مبارک تمام اثر بر وافتاد در حال بمرتبهٔ ولایت رسید پرسیدند از کدام مملکتی گفت از
فلان مملکت او را اجازت ارشاد نوشتند تا در ولایت خود خلق را بحق ارشاد کند و روزی
بازی در هوا دنبال گنجشکی کرده بود ناگاه نظر کیمیا اثر حضرت شیخ بران افتاد و گنجشک برگشت
و باز را گرفته پیش ایشان فرود آمد و روزی بدر خانقاه ایستاده بودند ناگاه سگی آنجا رسید
و نظر انور حضرت شیخ بروی افتاد و در حال کشش یافت متحیر و بیخود شد و از شهر بگورستان رفت
و سر بر زمین می مالید و هر جا که می آمد و میرفت همه سگان شهر گرد او حلقه کرده میگشتند و دست
بر دست نهاده پیش او می ایستادند چون دران نزدیکی بمرد و بفرموده حضرت شیخ او را دفن کردند
و بر سر قبر او عمارتی ساختند و حضرت مولوی فرموده اند بیت یک نظر فرما که مستغنی شوم زاینهای جنس
سگ که شد منظور نجم الدین سگان را سرور است ✽ و حضرت شیخ در فضیلت و طریقت و تصوف
یگانه و بی نظیر بوده اند و خوارق و کرامات ایشان در عالم مشهور است و نسبت ارادت ایشان
بدو طرف است یکی از شیخ عمار یاسر بترتیبی که درین کتاب مذکور شد بشیخ ابوالقاسم گرگانی میرسد
و طریق دیگر از شیخ اسمعیل قصری به محمد بن مانکیل و از ایشان بمحمد بن داؤد و از ایشان بابوالعباس
ادریس و از ایشان بابوالقاسم بن رمضان و از ایشان بحضرت ابو یعقوب طبری و از ایشان
بابو عبد الله بن عثمان و از ایشان بابو یعقوب نهرجوری و از ایشان بابو یعقوب سوسی
و از ایشان بعبد الواحد زید و از ایشان بکمیل بن زیاد و از ایشان بحضرت امیر المؤمنین علی
کرم الله وجهه باین ترتیب بپیغمبر صلعم میرسد و از شیخ روزبهان بهره یافته بودند وفات ایشان
دهم جمادی الاولی در سال ششصد و هژده واقع شده چون بلاکو بخوارزم رسید و در آن وقت
عمر ایشان زیاده بر شصت بود و شیخ اصحاب خود را مثل شیخ سعد الدین حموی و شیخ رضی الدین
علی لالا و غیر ایشان را طلبداشته فرمودند زود برخیزید و به بلاد خود روید که آتشی از مشرق
برافروخته تا مغرب خواهد سوخت و مرا اینجا شهید باید شد این بلائیست مبرم که علاج
ندارد و نیزه بدست مبارک خود گرفته و سنگ در بغل پر کرده با کفار مقاتله و مجادله نمود
بمرتبهٔ شهادت رسیدند گویند که در وقت شهادت کاکل کافری را گرفته بودند بعد از شهادت ده کس

شغل گفتند که آخر از دست شیخ علاء الدین بیمارند آخر آنرا بریدند و ببرکت نظر مبارک حضرت شیخ
جمیع مریدان ایشان کامل و عالم گشته بودند و اکثر معروف و مشهور اند مثل شیخ مجد الدین
بغدادی و شیخ سعد الدین حموی و بابا کمال جندی و شیخ رضی الدین علی لالا و شیخ سیف الدین
باخرزی و شیخ نجم الدین رازی و شیخ جمال الدین گیلی و بعضے گفته اند مولانا بهاء الدین ولد
مولانا جلال الدین رومی نیز از ایشان است رحمهم الله

حضرت شیخ مجد الدین بغدادی رحمه الله

کنیت ایشان ابو سعید است و نام شرف بن المؤید بن ابو الفتح و اصل ایشان از بغداد است
و از اجله اصحاب و از اکمل مریدان حضرت شیخ نجم الدین کبری اند و حضرت شیخ را
کمال عنایت و محبت با ایشان بوده ببرکت توجه حضرت شیخ بمقامات عالیه رسیده بودند
اما در اواخر حال بحسب تقدیر ازلی از شیخ مجد الدین قدری بی ادبی نسبت به پیر ایشان
واقع شده این سخن بحضرت شیخ رسید بر زبان گذشت که سرت برود و در دریا غرق شوی
و سبیری بهان بیخ خوارزم شاه بجرم بیگناه شیخ مجد الدین را غرق بحر فنا ساخته بشهادت
رسانید وفات ایشان در سال ششصد و هفت و بروایتے ششصد و شانزده
هجری واقع شده و قبر در اسفراین است

حضرت شیخ سعد الدین حموی رحمه الله

نام ایشان محمد بن مؤید بن ابی بکر بن ابی الحسن است و از اکمل مریدان حضرت شیخ نجم الدین کبری اند
فاضل و عالم کامل بوده اند و ایشان را تصانیف بسیار است وفات ایشان روز عید اضحی سال
ششصد و پنجاه هجری روی داده و مدت عمر ایشان شصت و سه سال قبر ایشان در بحرآباد خراسان است

حضرت شیخ سیف الدین باخرزی رحمه الله

از کبار مریدان شیخ نجم الدین است چون حضرت شیخ در اوائل ایشان را در اربعین نشانده بودند
در اربعین دوم بآنجا رسیده دست مبارک بر در خلوت ایشان زدند فرمودند برخیز و بیرون
آی بیت منم عاشق مرا غم سازوار است ٭ تو معشوقی ترا با غم چه کار است ٭ وفات ایشان
در سال ششصد و پنجاه و هشت هجری روی داده و مدت عمر هفتاد و سال و قبر در بخارا است

حضرت شیخ نجم الدین رازی رحمه الله

المشهور بدایه از کبار مریدان شیخ نجم الدین کبری اند و شیخ صدر الدین قونیوی و مولانا جلال الدین محمد رومی ملاقات نموده اند تفسیر بحر الحقائق که مملو است از دقائق در بیان اشارات و رموز قرآنی ثانی ندارد از تصانیف ایشان است و بکمال حضرت شیخ [illegible] برادران [illegible] وفات ایشان در سال ششصد و پنجاه و چهار و قبر ایشان [illegible]

حضرت شیخ رضی الدین علی لالا رحمه الله

لقب ایشان رضی الدین است و نام علی بن سعید بن عبد الجلیل لالا و اصل ایشان از غزنی [illegible] پدر ایشان پسر عم حکیم سنائی غزنوی است و مرید حضرت شیخ نجم الدین کبری اند و صحبت شیخ [illegible] و خواجه ابو یوسف همدانی رسیده اند و بسیاری از مشایخ [illegible] صد و بیست و چهار شیخ کامل مکمل خرقه داشته اند و در علوم ظاهر و باطن [illegible] وقت بوده اند سفر هندوستان کرده صحبت ابو الرضا رتن هندی رضی الله عنه [illegible] است از لع حصار بیرون منتشر گشته امانت رسول صلعم اشاره [illegible] از ایشان گرفته اند و وفات ایشان در سوم ربیع الاول سال ششصد و چهل و دو هجری بوده و قبر ایشان در غزنین است ما بین روضه سلطان محمود و این فقیر با آنجا رسیده [illegible] دران روضه متبرکه گذارده و دو بار روز اکثر مزارات مشایخ غزنی را طواف نموده مثل [illegible] و خواجه شمس العارفین و شیخ اجل سرزری و حکیم سنائی و امام محمد حداد و ابی محمد [illegible] و خواجه محمد باغبان که در ربیع الاول سال چهارصد و چهل و هفت فوت کرده اند و خواجه علی نی ناز و خواجه احمد گلی و شیخ بهلول و خواجه ابی بکر بلغاری که میگویند از فرزندان صدیق اکبر اند و پر فیض ترین مزارات غزنین مزار ایشان هست و شیخ عثمان ولد پیر علی هجویری و شیخ [illegible] ختم الاولیا و خواجه بقال و تاج الاولیا شاه میر فالیزبان وغیرهم قدس الله ارواحهم

حضرت شیخ جمال الدین احمد جورقانی رحمه الله

مرید شیخ رضی الدین علی لالا اند بسیار بزرگ مرتبه عالی داشتند شیخ رضی الدین علی فرموده اند هر که با خاموشی احمد آشنا شد آنچه از جنید و شبلی یافته اند ازوی نیز یابد وفات ایشان در سلخ ربیع الآخر سال ششصد و شصت و نه هجری بوده

حضرت شیخ نور الدین عبد الرحمن اسفراینی کسرقی رحمه الله

اصل ایشان از کسرق است و آن موضعی است از توابع اسفراین مرید شیخ احمد جورفانی اند و از بزرگان و عارفان وقت بوده اند ولادت ایشان در ماه شوال ششصد و سی و نه بوده و وفات در یکشنبه چهاردهم جمادی الاولی سال هفتصد هجری روی داده و قبر در بغداد است

حضرت شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی

کنیت ایشان ابو المکارم است و نام احمد بن محمد بیابانکی و اصل ایشان از ملوک سمنان بوده و در سن پانزده سالگی با سلطان وقت همراه بوده اند و در سال ششصد و هشتاد و سه بعد از ... مرید شیخ نور الدین عبد الرحمن کسرقی شدند صاحب ریاضت و مجاهدت و مقامات عالیه بوده اند گویند که در مدت عمر یکصد و سی اربعین نشسته اند ولادت ایشان در سال ششصد و پنجاه و نه بوده و وفات شب جمعه بیست و دوم رجب سال هفتصد و سی و شش هجری روی داده و مدت عمر ایشان هفتاد و هفت سال است و قبر ایشان در مقبرهٔ عماد الدین عبد الوهاب است درین ایام رساله بنظر در آمده که می گفتند تصنیف و خط شیخ علاء الدوله سمنانی است که در عقائد خود نوشته و بعضی سخنان در آن رساله خلاف اهل سنت و جماعت بوده و باجتهاد خود نوشته اگر فی الواقع آن رساله تصنیف و خط شیخ است پس پناه میبرم بخدای عز و جل از کسی که مخالف باشند و اصول و فروع از ائمه اربعه رضی الله عنهم

شیخ نجم الدین محمد الادکانی رحمه الله

مرید شیخ علاء الدوله سمنانی اند و صاحب کشف و کرامات اند وفات ایشان در سال هفتصد و هفتاد و هشت واقع شده و مدت عمر هشتاد سال و قبر ایشان در حصاری از اعمال اسفراین است

حضرت شیخ محمود مزدقانی رحمه الله

لقب ایشان شرف الدین است و نام پدر ایشان عبد الله و از اکمل مریدان شیخ علاء الدوله سمنانی اند

حضرت امیر کبیر سید علی همدانی قدس سره

امیر سید علی همدانی رحمه الله تعالی نام پدر ایشان شهاب الدین بن محمد است و میر سید علی مرید شیخ شرف الدین محمود مزدقانی اند و کسب طریقت از شیخ تقی الدین دوستی کرده ایشان ...

مرید شیخ علاء الدوله سمنانی بوده و نموده اند و بامر پیر خود حضرت شرف الدین محمود شاه سه نوبت
ربع مسکون را سیر کرده اند و صحبت هزار و چهار صد ولی را دریافته و چهار صد ولی را در یک مجلس
دیده بودند و ابتدای اسلام در کشمیر به برکت مقدم شریف ایشانست و امروز خانقاه ایشان در کشمیر موجود است
وفات ایشان در ششم ذی الحجه سال هفتصد و هشتاد هجری بوده و قبر در ختلان است

حضرت شیخ بهاء الدین ولد

بعضی گفته اند مرید شیخ نجم الدین کبری اند نام ایشان محمد بن حسین بن احمد الخطیبی البکری است
از فرزندان حضرت امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه اند و مادر ایشان دختر علاء الدین
محمد خوارزمشاه است که باشارهٔ حضرت رسالت پناه صلعم دختر خود را بحسین بن احمد
نکاح کرده بود و شیخ بهاء الدین ولد ازان متولد شدند بسیار بزرگ و صاحب کشف و کرامات
بوده اند و با شیخ شهاب الدین سهروردی ملاقات نموده بودند وفات ایشان در سال
ششصد و بست و هشت هجری بوده و قبر در قونیه است

حضرت مولانا جلال الدین رومی رحمه الله

مشهور بمولوی رومی اند نام ایشان محمد بن بهاء الدین محمد و مولد و اصل ایشان بلخ است
و نشو و نما در روم بوده مرید پدر خود اند بسیار بزرگ و عالم و صاحب حال و وجد بوده اند گویند
که چهار صد طالب علم هر روز بدرس ایشان حاضر میشدند و اشعار ایشان سراسر معرفت و تصوف
است گویند که در سن شش سالگی بعد از سه چهار روز یکبار افطار می کردند و در همین سن روزی
با کودکان چند بر بامهای خانها سیر میکردند یکی از کودکان گفت بیا تا ازین بام بران بام جهیم مولانا
فرمودند این نوع حرکت از سگ و گربه می آید حیف باشد که آدمی باینها مشغول شود اگر در جان شما
قوتی هست بیائید تا سوی آسمان پریم درین اثنا از نظر کودکان غائب شدند کودکان فریاد
بر آوردند بعد از لحظه رنگ دیگرگون گشته و چشم متغیر شده باز آمدند گفتند در زمانیکه با شما سخن میکردم
دیدم که جماعتی سبز قبایان مرا از میان شما گرفتند و گرد آسمان ها گردانیدند و عجائب ملکوت را
بمن نمودند چون فریاد و فغان شما شنیدند باز آوردند و مولوی فرمودند مرغی که از زمین
پرد اگرچه بآسمان نرسد اما این قدر باشد که از دام دورتر باشد و برید چنین

اگر کسی درویش شود بکمال آن نرسد اما اینقدر باشد که از زمرهٔ خلق و اهل بازار ممتاز گردد و از زحمتهای
دنیا بر وی سبکبار گردد و ولادت ایشان ششم ربیع الاول سال ششصد و چهار و وفات وقت
غروب آفتاب پنجم جمادی الآخر سال ششصد و هفتاد و دو هجری واقع شده و قبر ایشان در قونیه است

حضرت شیخ حسام الدین چلبی رحمه الله

نام ایشان حسن بن محمد بن حسن بن اخی ترک است حضرت مولوی رومی را کمال عنایت و التفات و تعلق بایشان بوده از کبار خلفای مولوی بوده‌اند چون مولوی بجوار رحمت حق پیوستند روز هفتم چلبی حسام الدین با جمیع اصحاب پیش سلطان ولد رفتند و گفتند میخواهیم که بعد ازین بجای پدر بنشینی و مخلصان را و مریدان را ارشاد کنی و شیخ ما شما باشی و من در رکاب تو غاشیه بر دوش نهاده بندگی تو کنم و این بیت بخواندند بیت بر خانهٔ دل ای جان آن کیست ایستاده ؛ تخت شه که باشد جز شاه شاهزاده ؛ سلطان ولد بسیار بگریستند و فرمودند که الصوفی اولی بخرقته والیتیم احری بحرقته همچنان که در زمان والد خلیفه و بزرگوار بودی همچنین خلیفه و بزرگوار مائی
وفات ایشان در سال ششصد و هشتاد و سه هجری بوده است

حضرت سلطان ولد رحمه الله

فرزند خلف مولانای جلال الدین رومی اند و مرید و صاحب سجاده ایشان و علوم ظاهر و باطن را از والد بزرگوار خود و از مولانا حسام الدین چلبی و شیخ شمس الدین تبریزی قدس الله اسرارهم کسب کرده اند و حضرت مولوی در شان ایشان گفته اند که غرض از ظهور ما وجود تست این سخنان قول من است و تو فعل منی و گفته اند روزی والد من گفتند که ای بهاء الدین اگر خواهی که دائم در بهشت برین باشی با همه کس دوست شو و کین کسی را در دل مدار و این رباعی را بخواندند رباعی بهتی طلبی ز هیچکس پیش مباش ؛ چون مرهم و موم باش و چون نیش مباش ؛ خواهی که ز هیچکس بتو بد نرسد ؛ بدگوی و بد آموز و بد اندیش مباش ؛ و ولادت ایشان در لارنده سال ششصد و بیست و سه و وفات شب شنبه دهم رجب سال هفتصد و دوازده هجری واقع شده گویند که در شب رحلت خود این بیت میخواندند بیت امشب شب آنست که بینم شادی ؛ دریابم از خدای خود آزادی ؛ تمام شد ذکر مشایخ سلسلهٔ علیه کبرویه قدس الله تعالی اسرارهم

ذکر مشایخ سلسلهٔ شریفهٔ سهروردیه که منسوب است بحضرت شیخ شهاب الدین سهروردی رحمه الله قدس الله ارواحهم

حضرت ممشاد دینوری رحمه الله

دینور شهریست از شهرهای جبل نزدیک قرمیسین از بزرگان مشایخ عراق اند و در علم ظاهری و باطنی و کرامات یگانهٔ آفاق بودند و از اکمل مریدان سید الطائفه حضرت شیخ جنید یعنی اوی اند و از اقران سهل و نوری اند رحمهم الله ایشان فرمودند چهل سال است که بهشت را با هرچه در وی است بر من عرض میکنند گوشهٔ چشم بجانب آن نداده ام وفات ایشان در سال دوصد و نود و نه

حضرت شیخ احمد اسود دینوری رحمه الله

نام پدر ایشان عطار است از کبار مشایخ و مرید ممشاد دینوری بودند و وفات ایشان در ماه ذی حجه سال سه صد و شصت و هشت هجری بوده

حضرت شیخ محمد حمویه رحمه الله تعالی

نام پدر ایشان عبد الله است از اجلهٔ مشایخ زمان خویش بوده اند و مرید شیخ احمد اسود دینوری اند

حضرت شیخ الشیوخ رویم رح

کنیت ایشان ابو محمد است و ابوبکر و ابو الحسین و ابو شیبان نیز گفته اند و نام پدر ایشان احمد بن یزید بن رویم است و اصل ایشان از بغداد بوده عالم و فقیه و بسیار بزرگ و علوم ظاهر و باطن کسب نموده بودند و آنرا پوشیده میداشتند مرید کامل و شاگرد رشید سید الطائفه حضرت شیخ جنید اند خواجه عبد الله انصاری گفته اند اگرچه رویم خود را شاگرد جنید مینمود اما وی بهتر است از حضرت جنید و من موئی از وی دوست تر دارم از صد جنید حضرت شیخ ابو عبد الله خفیف فرموده اند که هرگز دیده آن کس ندیده است چو رویم که در توحید سخن گفتی گویند در آخر عمر در میان دنیاداران خود را پنهان کردند اما بآن شغل محجوب نمی گشتند سید الطائفه فرموده اند که ما فارغ مشغولیم و رویم مشغول فارغ وفات ایشان در سال سه صد و سه هجری روی داده و قبر شریف نیز به بغداد است

حضرت شیخ ابو عبد الله بن خفیف رحمه الله

نام ایشان محمد است و اصل از شیراز و از ابنای ملوک بوده اند قطب وقت و مقتدای

اہل طریقت و در ریاضت و مجاهدت بی مثل بوده اند مرید رویم اند و منصور حلاج را دریافته بودند
و با ابو الحسین مالکی و ابو الحسین مزین و ابو الحسین دراج صحبت داشته اند و در علوم ظاهر و باطن کامل
و شافعی مذهب بوده اند در تصوف ایشان را تصانیف بسیار است و طریقه خفیفیه منسوب است
با ایشان ایشان از مریدان شیخ جعفر حذا [illegible] است نقل است که شیخ ابو عبد الله خفیف فرموده اند
در ابتدا خواستم که بحج روم ببادیه رسیدم رسنی و دلوی داشتم تشنگی بر من غالب گردید چاهی دیدم آهوی
از آن آب میخورد چون بسر چاه شدم آب بقعر چاه فرو شد گفتم خداوندا عبد الله را قدر کم ازین آهو است
آوازی شنیدم که این آهو رسن نداشت اعتماد بر ما داشت و تو دلو و رسن داری وقتم
خوش گشت دلو و رسن را بینداختم باز آوازی شنیدم که ما ترا تجربه کردیم اکنون بازگرد و آب خور
بازگشتم آب سر چاه آمده بود خوردم و طهارت کردم و نیز فرموده اند که وقتی مرا نشان دادند
که در مصر جوانی و پیری همیشه مراقب می باشند آنجا رفتم دیدم هر دو بقبله نشسته اند سه بار
بر ایشان سلام گفتم جواب ندادند گفتم بخدا سوگند که سلام مرا جواب دهید آن جوان سر
برآورد و گفت یا ابن خفیف دنیا اندکیست و ازین اندک اندکی مانده از این اندک نصیب
بسیار بستان یا ابن خفیف مگر فارغی که بسلام ما می پردازی این بگفت و سر فرو برد و من گرسنه
و تشنه بودم گرسنگی و تشنگی را فراموش کردم و دل مرا اثری عظیم شد توقف کرده
با ایشان نماز پیشین و نماز عصر گزاردم و گفتم مرا پندی دهید گفتند یا ابن خفیف ما را
اهل زبان پند نباید و صحبت باید که اصحاب مصیبت را پند زبان نشاید سه روز آنجا بودم در این سه روز
خوردن و خفتن در میان نبود با خود گفتم چه سوگند دهم تا مرا پندی دهند جوان سر برآورد
و گفت صحبت کسی طلب کن که دیدن او ترا از خدای یاد دهد و هیبت بر دل تو افتد
و ترا بزبان فعل پند دهد نه بزبان گفتار وفات ایشان در سال سیصد و هفتاد و یک هجری
بوده و قبر ایشان در شیراز است مدت عمر شریف ایشان نود و پنج سال و بقولی یکصد و چهار است

حضرت شیخ ابو العباس نهاوندی رحمة الله

نام ایشان احمد بن محمد بن الفضل است و اصل ایشان از نهاوند است شاگرد جعفر خلدی
و مرید شیخ ابو عبد الله خفیف اند شیخ ابو العباس فرموده اند تا آنکه خدا او نخواسته باشد

اگر دست چپ ایشان را از مشغول دارد بدست راست دست چپ خود را بخیزند و هم فرموده اند که در اینجا مراد من این کار گرفت و دوازده سال سر بگریبان خود فرو بردم تا یک گوشه دل مرا بمن نمودند و نیز گفته اند که همه عالم در آرزوی آنند که حق تعالی یکساعت ایشان را بود و من در آرزوی آنم که حق تعالی یک ساعت مرا بمن دهد تا ببینم که خود چه چیزم و کجایم وفات ایشان در سنه ششصد و هفتاد هجری بوده است

حضرت شیخ اخی فرخ زنجانی رحمه الله

مرید شیخ ابو العباس نهاوندی اند و از کبار مشایخ وقت ایشان را کرامات و خوارق بسیار است
وفات ایشان روز چهارشنبه غره رجب سال چهارصد و پنجاه و هفت هجری

حضرت شیخ وجیه الدین رحمه الله

از اجله مشایخ اند و صاحب کشف و کرامات نسبت ارادت ایشان بدو طرف است و هر دو طریقه بسید الطائفه میرسد یکی از شیخ عمویه بشاد دینوری و دیگر از اخی فرخ زنجانی رحمهم الله و ایشان پدر شیخ ابو النجیب سهروردی اند و قبر ایشان در بغداد است

حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره

کنیت ایشان ابو حفص است و لقب شیخ الشیوخ و نام عمر بن محمد البکری سهروردی اند از اولاد ابو بکر صدیق اند رضی الله عنه شیخ الشیوخ و قطب و غوث زمان عالم و عامل و فاضل و کامل و پیشوای وقت بوده اند و مذهب امام شافعی داشتند طریقه ایشان تمام متابع شرع و سنت پیغمبر صلعم بوده و در بغداد مشهور ترین متاخران بوده اند مرید عم خود اند شیخ ابو النجیب سهروردی و ذکر شیخ ابو النجیب در سلسله کبرویه مذکور شده و حضرت قطب ربانی غوث صمدانی شیخ محی الدین عبد القادر گیلانی رضی الله عنه را دریافته اند و ببرکت ملازمت آنحضرت فوائد عظیم و بهره تمام حاصل نموده اند و خواص و عوام بغداد را روی ارادت بخدمت ایشان بوده نقل است که شیخ شهاب الدین فرموده اند در جوانی بعلم کلام مشغول بودم و کتاب چند دران یاد گرفتم و عم من مرا از ان منع میکرد روزی عم من بزیارت حضرت شیخ عبد القادر رضی الله عنه آمد و من با وی بودم مرا گفت حاضر باش که بر مردی میرویم که دل وی

از خدای تعالی خبر میدهد و منتظر اثر برکات دیدار و بود چون نشستم شیخ ابو النجیب گفت
یا سیدا این برادرزادهٔ من بعلم کلام مشغول است هر چند منع میکنم از آن باز نمی ایستد
غوث الثقلین فرمودند ای عمر کدام کتاب حفظ کرده گفتم فلان کتاب و فلان کتاب
دست مبارک خود را بسینهٔ من فرود آوردند و الله که یک لفظ از آن کتب بر حفظ من
نمانده بود و خدای تعالی همه مسائل آنها بر خاطر من فراموش گردانید و از علم لدنی سینهٔ
مرا پر فرمودند که آنچه یافته ام از برکت حضرت شیخ عبد القادر گیلانی است نقل است از شیخ
نجم الدین مرید شیخ شهاب الدین که وقتی نزدیک شیخ خود در خلوت نشسته بودم چهلم بود واقعه
دیدم که حضرت شیخ شهاب الدین بر کوهی بلند نشسته اند و جواهر بسیار پیش ایشان و خلقی
بیشمار در دامن آن کوه جمع آمده اند شیخ آن جواهر را بر خلق می اندازند و آنها می چینند
و همین که رو بکمی کرد باز زیاده میشود گویا که پیش شیخ چشمه ایست از جواهر چون از خلوت برآمدم
پیش شیخ رفتم پیش از آنکه از این واقعه خبر کنم فرمودند آنچه تو در واقعه دیدی حق است
این و امثال این از برکت انفاس شیخ عبد القادر است رضی الله عنه ولادت شیخ الشیوخ
در رجب سال پانصد و سی و نه هجری بوده و وفات در غرهٔ محرم سال ششصد و سی و دو
روی داده و قبر ایشان درون شهر بغداد است و حضرت شیخ الشیوخ را مریدان بسیار
بوده اند همه فاضل و کامل و مشهور چون شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی و شیخ نجیب الدین علی
برغش و شیخ حمید الدین ناگوری و حضرت شیخ الشیوخ را نیز تصانیف بسیار است

حضرت شیخ حمید الدین ناگوری رحمه الله

نام شیخ محمد بن عطا است و اصل و مولد ایشان بخارا است و از اکمل مریدان شیخ الشیوخ اند
و در فضیلت و طریقت یگانهٔ عصر و سبب ترک ایشان این است که در واقعه دیدند که حضرت
رسالت پناه صلعم ایشان را بسوی خود طلب فرمودند فردای آن ترک تعلقات نموده سفر
بغداد اختیار کرده بعد از رسیدن آنجا مرید شیخ شهاب الدین سهروردی گشتند و با خواجه
قطب الدین بختیار اوشی و گنج شکر صحبت داشته اند ناگوری از آن جهت گویند که پیش
از ترک و تجرید قاضی شهر ناگور بوده اند وفات ایشان در سال ششصد و چهل و سه هجری بوده

و قبر ایشان بموجب وصیت پایان خواجه قطب الدین بختیار کاکی در دهلی است و این فقیر بزیارت ایشان رسیده

حضرت شیخ نجیب الدین علی بزغش رحمه الله

مولد ایشان شیراز و اصل از شام گویند از ابتدای حال محبت فقرا می ورزیدند و با ایشان می بودند پدر هر چند لباسهای فاخره می ساخت و طعامهای لذیذ میداد بآن التفات نمی کردند و میگفتند من جامهٔ دنیاداران نمی پوشم و طعام نازکان نمیخورم و پشمینه می پوشیدند و مرید شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی اند و عارف و کامل و عالم بوده اند ایشان را سخنان لطیف و رسالهای شریف بسیار است و وفات ایشان در سال ششصد و هفتاد و هشت هجری بوده و قبر در شیراز است

حضرت شیخ عبد الرحمن بن علی بزغش رحمه الله

لقب ایشان ظهیر الدین است مرید و خلیفهٔ رشید پدر خود بودند و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند چون ایشان متولد شدند شیخ الشیوخ پارهٔ از خرقهٔ مبارک خود فرستادند که آنرا بپوشانند اول خرقه که در دنیا پوشیده اند آن بود و وفات ایشان در سال هفتصد و شانزده هجری بوده است

حضرت شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی رح

کنیت ایشان ابو محمد است و ابو البرکات و نام پدر ایشان وجیه الدین بن کمال الدین علی شاه قریشی و اصل ایشان در علوم ظاهر و باطن و فقه و حدیث و اصول و فروع عالم و کامل و قطب و غوث وقت و در عهد شیخ الاسلام و از بی نظیران روزگار و حنفی مذهب بوده اند از اکمل مریدان و اجل خلفا و جانشین شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی اند و صاحب کرامات عالیه و مقامات و خوارق ظاهره بودند گویند که چون از سفر حج مراجعت نموده به بغداد رسیدند شیخ الشیوخ را دریافته مرید شدند و طریق خرقه پوشیدن ایشان چنین است که بعد از آنکه بخدمت شیخ الشیوخ رسیدند منتظر می بودند که کی خرقه بپوشانند روزی در واقعه می بینند که سرور کائنات صلی الله علیه وسلم موجود است پیغمبر صلعم در خانه نشسته اند و شیخ الشیوخ در پیش ایشان

بجاهای ایستاده بودند و در آنخانه طنابی بسته و خرقه چند بر آن طناب آویخته است و آنشب هر دو را طلبیده اند
و شیخ الشیوخ دست مرا گرفته بقدمبوس آنحضرت صلعم مشرف گردانیدند آنشب هم باشارت بخرقه
از خرقهای که آویخته بود فرموده گفتند هر دو این خرقه را به بهاء الدین بپوشان و شیخ الشیوخ اینچنان
کردند علی الصباح شیخ الشیوخ مرا اندرون طلبیدند چون بخدمت ایشان رسیدم همان خانه
همان خرقه طناب آویخته دیدم شیخ الشیوخ برخاسته خرقه که حضرت رسالت پناه صلعم
اشارت فرموده بودند مرا پوشانیده گفتند ای بهاء الدین این خرقه رسول است صلعم و من
درمیان واسطه بیش نیم و کسی را بی اجازت نتوانم داد و برخصت شیخ الشیوخ بملتان آمده
متوطن شده بارشاد طالبان مشغول شدند و خلق بسیاری از برکت قدوم ایشان بهدایت
رسیدند و اهل آن دیار تمام مرید و معتقد ایشان شدند و الحال نیز در آن دیار همه مرید ایشانند
و کرامات و خوارق ایشان ظاهر است ولادت ایشان در سال پانصد و شصت و شش هجری
در قلعه کوت کرور روی نموده وفات روز پنجشنبه بعد از ادای ظهر هفتم ماه صفر سال ششصد
و شصت و شش هجری بوده مدت عمر یکصد سال و قبر ایشان در شهر ملتان است در حصار قلعه

حضرت شیخ فخر الدین عراقی رح

از اکمل مریدان شیخ بهاء الدین زکریا اند و صبیه حضرت شیخ بهاء الدین نیز در خانه ایشان بوده
و اصل ایشان از همدان است در صغر سن حفظ قرآن کردند و در هفده سالگی تحصیل علوم نموده
درس میگفتند و دیوان ایشان مشهور است لمعات نیز از تصانیف ایشان است
صاحب کرامات و خوارق عادات بوده اند وفات ایشان ذی قعده سال ششصد
و هشتاد و هشت هجری بوده و مدت عمر هشتاد و دو سال و قبر ایشان در قفای قبر
شیخ محی الدین ابن العربی است در صالحیه دمشق

حضرت امیر حسینی سادات رح

نام ایشان حسین بن عالم بن ابی الحسین است و اصل ایشان از غور و عالم بوده اند در علوم
ظاهر و باطن و کتاب کنز الرموز و زاد المسافرین و نزهة الارواح و سؤالات
و گلشن راز از ایشان است و مرید حضرت شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی اند وفات ایشان

در دهم شوال سال هفتصد و هیژده هجری بوده و قبر در سفرخ هرات است

حضرت شیخ صدر الدین محمد رحمه الله

کنیت ایشان ابو الغنائم است فرزند رشید و مرید کامل و خلیفهٔ جانشین شیخ بهاء الدین زکریا اند و در ملتان بخانقاه والد بزرگوار خود هیژده سال بعد از ایشان بارشاد و تکمیل طالبان و مریدان اشتغال داشتند ایشان را کرامات و خوارق بی نهایت است وفات شیخ روز سه شنبه بیست و سوم ذی حجه سال ششصد و هشتاد و چهار هجری بوده و قبر ایشان در ملتان است نزدیک قبر پدر بزرگوار ایشان رحمهما الله

حضرت شیخ رکن الدین رحمه الله

کنیت ایشان ابو الفتح است و لقب ایشان فضل الله فرزند خلف و مرید رشید و خلیفهٔ پدر بزرگوار خود شیخ صدر الدین محمد بن شیخ بهاء الدین زکریا اند پنجاه و دو سال بر سجادهٔ پدر و جد بزرگوار نشسته بارشاد طالبان قیام داشتند و صاحب علوم ظاهر و باطن و کشف و کرامات و بس عظیم القدر و جلیل الشان بوده اند نقل است که وقتی والدهٔ ایشان بسلام حضرت شیخ بهاء الدین آمده بودند در آن ایام که شیخ رکن الدین هفت ماهه در شکم ایشان بودند حضرت شیخ برخاسته تعظیم نمودند والدهٔ شیخ رکن الدین را تعجب آمد که سبب تعظیم برای شخصی است که در شکم شماست او چراغ خاندان و شفیع دودمان ماست وفات ایشان در نهم جمادی الاولی سال هفتصد و سی و پنج هجری روی داده و مدت عمر هشتاد و هشت سال قبر ایشان نیز متصل قبر پدر و جد بزرگوار است

حضرت مخدوم جهانیان رحمه الله

نام ایشان سید جلال بخاری است موافق نام جد ایشان است اول بار کسی که از بخارا ازین قبیله بهندوستان آمد جد ایشان است که سید جلال بخاری شرح میگفتند چون از بخارا آمدند مرید حضرت شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی شدند از بزرگان صحیح است جلیل القدر و جامع علوم ظاهر و باطن بوده اند و ایشان را سه فرزند بوده است یکی سید احمد کبیر دوم سید بهاء الدین سوم سید محمد و سید احمد کبیر را دو فرزند رشید قابل و سعادتمند بوده یکی قطب و غوث وقت شیخ المشائخ و مشرف اهل زمانه و در روزگار یگانه مفرد اند ربیان و اعیان مخدوم جهانیان دوم

سید راجو ی قتال ایشان هم از اولیا بوده اند اگرچه مخدوم جهانیان را تربیت ظاهر و باطن
پدر ایشان نموده اند اما مرید شیخ رکن الدین بن شیخ صدر الدین ابن شیخ زکریا ملتانی اند
در زهد و ادبی از برکت تربیت ایشان بکمال رسیده اند یگانه روزگار گشتند و مخدوم جهانیان
از آن جهت گویند که روز عیدی بروضه حضرت شیخ بهاء الدین و شیخ صدر الدین رفته التماس
عیدی کردند آواز آمد که حق تعالی ترا مخدوم جهانیان گردانید و عیدی تو این است و چون
بروضه شیخ رکن الدین هم رفتند از انجا نیز همین آواز آمد چون بیرون آمدند هر کس مخدوم جهانیان
میگفتند خوارق و کرامات زیاده از حد ایشان بظهور رسیده و در مکه معظمه که رفتند با امام عبد الله
یافعی ملاقات کردند و میان این دو عزیز اتحاد و محبت بمرتبه رسیده که بالاتر از آن نباشد و از مکه
معظمه که باز بهندوستان آمدند در دهلی بحضرت شیخ نصیر الدین چراغ دهلی ملاقات نموده خرقه متبرکه
چشت را از ایشان پوشیدند ولادت ایشان اول شب جمعه برات سال هفتصد و هفت
هجری و وفات وقت غروب آفتاب روز چهارشنبه عید الضحی سال هفتصد و هشتاد و پنج واقع شده
و مدت عمر شریف هفتاد و هشت سال و سه ماه و بیست و شش روز و قبر در اچه ملتان است

برهان الدین قطب عالم رحمه الله

کنیت ایشان ابو محمد است و نام عبد الله بن ناصر الدین محمد بن مخدوم جهانیان درین قبیله
اکثری بزرگ و صاحب حال و در علم ظاهر و باطن بکمال و مرید آبای کرام خود بوده اند
و خوارق و کرامات علیه از ایشان بظهور پیوسته نقل است که شبی بجهت تهجد برخاسته بودند
چون شب تاریک بود پای ایشان بچوبی رسیده آزار یافت و ایشان بدان گفتند که
آن چیست فرمودند سنگ است یا آهن یا چوب یا چه چیز است چون صبح شد مردم آنرا
دیدند بروشی که از زبان ایشان برآمده بود آن چوب پاره بحالت اصلی نمانده و شده هم
سنگ و هم آهن و هم چیز دیگر که تشخیص آن نمیتوان کرد شده بود تا امروز که سال هزار و
چهل و نه هجری است نزد فرزندان ایشان در احمد آباد که مسکن ایشان بود موجود است
ولادت ایشان چهاردهم رجب سال هفتصد و نود و وفات وقت طلوع آفتاب هشتم
ذی حجه سال هشت صد و پنجاه و شش هجری بوده و مدت عمر شصت و هشت سال و چهار ماه

بیست و چهار روز و قبر ایشان در موضع سهوه از مضافات احمدآباد و گجرات واقع است

حضرت سراج الدین محمد شاه عالم

کنیت ایشان ابوالبرکات است و نام محمد بن قطب عالم مرید و خلیفه رشید پدر بزرگوار خود اند و صاحب کرامات بلند و مقامات ارجمند بوده اند ظاهر و باطن سید وقت خود گویند که حلیه ایشان بحلیه مبارک پیغمبر صلعم مشابه و موافق بوده و عمر و نام والدین و والدهٔ ایشان نیز مطابق عمر شریف و نام والدین و مرضعهٔ آنحضرت بوده علیه الصلوٰة والسلام نقل است که ضعیفه مرید ایشان بود و یک پسر داشت چهار پنج ساله بیماری بهم رسانده فوت شد آن ضعیفه جزع و فزع تمام آمده دست بدامن ایشان زد و الحاح نمود که تا فرزند مرا ایمن باز ندهید دست از دامن شما باز ندارم چون جزع و فزع از حد گذشت بتسلی او نموده بدرون رفتند و ایشان را نیز فرزندی بود صغیر آن طفل را بر داشته بر دو دست روی بآسمان کردند و گفتند الٰهی آن طفل نشد این طفل فی الحال بدست ایشان جان بسپرد و بیرون آمده آن ضعیفه را فرمودند برو که فرزند تو زنده است چون آن زن بخانه رفت فرزند خود را زنده یافت ولادت ایشان هفدهم ذیقعده سال هشت صد و هفده و وفات شب شنبه بستم جمادی الاخری سال هشت صد و هشتاد هجری بوده و مدت عمر شصت و سه سال و قبر ایشان در شهر احمدآباد مزار و متبرک

الحمد لله که باتمام رسید و باختتام انجامید بیمن امداد روح مقدس مطهر حضرت پیر دستگیر غوث الثقلین شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه ذکر اکابر و اولیای پنج سلسله مشهور و معروف که سلسله معظمه قادریه و سلسله متبرکه نقشبندیه و سلسله علیه چشتیه و سلسله شریفه کبرویه و سلسله مکرمه سهروردیه قدس الله اسرارهم باشد بدانکه مدار استقامت عالم و انتظام امور اخروی بنی آدم ازین سلسلهای عالیه است و اکثر اهل اسلام از خواص و عوام خارج ازین سلسلهای نیستند چراکه بی وسیله و دستگیری این بزرگان دین رسیدن بمطلب اصلی و سلامت بردن ایمان ازین جهان بس دشوار است و نجات در عقبی بی آنکه کسی درین سلسلهای عالیه منتظم باشد بآسانی متصور نیست چنانچه در خبر است از حضرت رسالت پناه صلعم که روز قیامت بنده نومید مانده باشد از مفلسی کردار خود حق سبحانه و تعالی اورا گوید یا بنده من فلانی را دانستی او فلان جا

می شناختی فلان عارف نام را می شناختی گوید می شناختم گوید برو که ترا بوی بخشیدم پس کسی که
بشناخت نسبت پیوندد و سبب نجات میگردد و بهره دوستان او گرفتن سیرت ایشان
و پی بردن باحسان با ایشان بهتر و اولی تر لهذا هر کس خود را در یک سلسله منسلک می‌سازد [?]
و این فقیر خود را در سلسله متبرکه منظله قادریه منتظم گردانیده و دست در دامن اسعاد قطب
ربانی غوث صمدانی پادشاه مشایخ امام ائمه پیر دستگیر شاه محی الدین عبد القادر جیلانی
رضی الله عنه زده امیدوار است که از برکت آن سید السادات نجات کونین حاصل نماید
و حق تعالی این کمینه بندهٔ خود را با ایشان بخشد بدانکه اسامی بزرگان که درین سلسله‌ها مذکور
شده اند عدد ایشان منحصر درین نیست بلکه از اکابر و مشایخ این سلسله‌ها بسیاری از اکمل اولیا
و صاحب مقامات علیا بوده اند اما چون تاریخ ولادت و وفات ایشان بهم نرسید و نیز
بجای رعایت ترتیب ارادت و نسبت خرقه دست بدست که از ربط یافته این فقیر بذکر همین
بزرگان عالی شان و عالیجاه اختصار نمود و ذکر مشایخ متفرقه و اکابر که سوای سلسله‌های
مذکور اند چه از متقدمین و چه از متاخرین چون ترتیب سلسله‌های ظاهر نشد تا تاریخ تولد و
وفات بهم رسید ازین جهت احوال ایشان را در فصل علحده بترتیب سال وفات نوشته

حضرت مالک دینار رحمه الله

از تبع تابعین و مقتدای وقت و پیشوای زمان خود و در تجرید و توکل یگانه بودند و بحضرت
شیخ بصری صحبت داشته اند و مالک ازان جهت گویند که وقتی بر کشتی سوار شدند چون
بمیان دریا رسیدند اهل کشتی مزد طلب کردند گفتند هیچ ندارم ایشان را چندان زدند
که بیهوش افتادند چون بهوش باز آمدند بار دیگر مزد طلبیدند باز در جواب گفتند ندارم
دیگر بار ایشان را بزدند گفتند پای ترا گرفته در دریا می اندازیم چون این را گفتند ماهیان
از دریا بر آمدند و در دهن هر یک دیناری ایشان دست دراز کرده یک دینار گرفتند
و بایشان دادند چون اهل کشتی این واقعه را مشاهده نمودند در پای ایشان افتادند و عذر گناه
خواستند مالک دینار از کشتی فرود آمده بالای آب روان گشتند و از نظر اهل کشتی غائب شدند
نقل است که میفرمودند حق تعالی است حضرت سید المرسلین را دو چیز داده است

که جبرئیل را داده و نه میکائیل را یکی آنکه فاذکرونی اذکرکم یعنی چون یاد کنید مرا من شما را یاد کنم و دوم ادعونی
استجب لکم و اکنون طلب میکنم تا من قبول کنم فرموده اند در بعضی کتب آسمانی دیده ام که حق تعالی
میفرماید هر عالمی که دنیا را دوست دارد کمترین چیزیکه با وی کنم آن بود که حلاوت ذکر
و مناجات خویش از دل او بردارم وفات ایشان در سال یکصد و هفت هجری بوده

حضرت شیخ حبیب عجمی قدس سره

کنیت ایشان ابو محمد است و اصل از فارس بود ایشان را حبیب عجمی میگفتند مرید شیخ حسن بصری اند
و بسیاری از ائمه و مشایخ کبار را دریافته اند نقل است که شخصی را بردار کردند همان شب او را
خواب دیدند در بهشت خرامان با حله ها پرسیدند تو قتال بودی این درجه از کجا یافتی
گفت در آن ساعت که مرا بردار کردند حبیب عجمی بگذشت در حق من دعا کرد این همه از
برکات آنست وفات ایشان در سال یکصد و پنجاه و شش هجری بوده و قبر ایشان در بصره است

حضرت شیخ سفیان ثوری رحمه الله

کنیت ایشان ابو عبد الله است و نام پدر ایشان سعید کوفی الاصل بوده اند از بزرگان
و مقتدای و پیشوای اهل زمان بوده اند در علم ظاهر و باطن یگانه و از مجتهدان یگانه و شاگرد
حضرت امام اعظم رضی الله عنه بوده و بسیاری از مشایخ را دیده اند و بیست و سه سال متصل
شب نخفته اند فرموده اند هرگز حدیثی نشنیده ام از پیغمبر صلعم که بران عمل نکرده ام نقل است که ایشان
هرگز از کسی چیزی نمی گرفتند که اگر دانم در آن جهان در کمی مانم میگیرم و روزی ایشان بیمار شدند
خلیفه طبیب ترسائی داشت حاذق پیش ایشان فرستاد چون طبیب قاروره بدید گفت که از
خوف الهی جگر این مرد خون شده و پاره پاره گشته از مثانه بیرون می آید و در دینی که چنین مرد بود
آن دین باطل نباشد این گفت و فی الحال اسلام آورد خلیفه گفت پنداشتم که طبیب بربالین بیمار
میفرستم خود بیمار پیش طبیب فرستادم شیخ عبد الله مبارک فرموده اند که از هزار و صد بزرگ
شنیده ام که میگفتند فاضلتری از سفیان ندیده ام گویند جوانی را حج فوت شده بود آهی کشید
ایشان گفتند چهار حج کرده ام همه بتو دادم تو این آه بمن ده گفت دادم آن شب بخواب دیدند که ایشان را
میگویند که سود کردی اگر بهمه اهل عرفات قسمت کنی توانگر شوند نقل است که میفرمودند اگر ده جزء است

زندان ریاست و یکی از بهر خدا اگر از ان یک چیز که از بهر خدا است در سال یک قطره از چشم بیاید بسیار بود و هم فرموده اند زهد به لباس پوشیدن و نان جو خوردن است لیکن دل در دنیا نبستن است و امل کوتاه کردن است و هم فرموده اند که اگر به نزدیک خدای شوی با گناه بسیار که میان تو و خدا بود آسان تر از آنکه یک گناه میان تو و بندگان او بود و فرموده اند یقین آنست که تسلیم بلاهای خدای را و هر چه بتو رسد وفات ایشان به بصره سوم ماه شعبان سال یکصد و شصت و یک هجری بوده و بقولی شصت و دو و مدت عمر شریف شصت و سه سال چون ایشان را غسل میدادند در پیشانی ایشان نوشته دید فسیکفیکهم الله

حضرت داود بن نصیر طائی رحمه الله

کنیت ایشان ابو سلیمان است شاگرد امام المسلمین ابو حنیفه کوفی اند رضی الله عنه و مرید حبیب راعی و از قدمای مشائخ و جامع علوم ظاهر و باطن و فقیه الفقها بوده اند با فضیل عیاض و سلطان ابراهیم ادهم صحبت داشته اند نقل است که یکی در پیش ایشان نشسته بود و مر ایشان را می نگریست فرمودند ندانی چنانچه بسیار گفتن کراهیت دارد بسیار دیدن نیز مکروه است ایشان فرمودند ای پسر اگر سلامت خواهی دنیا را تو وداع کن و اگر کرامت خواهی بر آخرت تکبیر گوی که این هر دو محل حجاب است وفات ایشان در سال یکصد و شصت و دو و بقولی شصت و پنج هجری بوده و قبر ایشان در بغداد است

حضرت عتبه بن غلام رحمه الله

نام پدر ایشان آبان بن صمعه است از متقدمان و بزرگان مشائخ و مقتدای این قوم و صاحب احوال و مقامات عالیه بوده اند و از تبع تابعین و مرید حضرت شیخ حسن بصری اند و صائم الدهر می بودند روزی با شیخ حسن بصری بکنار دریا میرفتند ایشان بر آب روان شدند شیخ تعجب نموده گفتند ای عتبه این مرتبه بچه یافتی فرمودند که تو سی سال است که آن می کنی که میفرمایند و من آن میکنم که او میخواهد و این اشارت به تسلیم و رضا است گویند شبی تا روز میگفتند همین گفتند اگر عذاب کنی ترا دوست دارم و اگر عفو کنی دوست دارم روزی شخصی پیش ایشان آمد و گفت ای شیخ میخواهم که از تو چیزی به بینم گفتند بخواه آنچه می خواهی

گفت خرمای تر میخواهم وقت خرمای تر نبود دلیلی بدست او دادند که پر از خرمای تر بود
وفات ایشان در سال یک صد و شصت و هفت هجری بوده

حضرت امام عبد الله بن مبارک رح

شاگرد حضرت امام اعظم اند رضی الله عنه در فنون علوم جامع و صاحب کشف و کرامات و از
معاصران سفیان ثوری و فضیل عیاض بوده اند و مشایخ کبار را دریافته اند نقل است که روزی
در کوچه میگذشتند نابینای را گفتند که عبد الله مبارک می آید هر چه می باید بخواه نابینا گفت
دعا کن تا حق تعالی چشم من باز دهد ایشان دعا کردند همان لحظه حق تعالی چشم او باز داد
صاحب کشف المحجوب نوشته اند که والدهٔ امام عبد الله روزی بباغ بمطلب ایشان رفت
و ایشان را خفته یافت و دید که ماری بزرگ شاخ ریحان در دهان گرفته مگس از روی ایشان
میراند ولادت ایشان در سال یکصد و هژده و وفات ماه رمضان سال یکصد و هشتاد و یک هجری بوده

حضرت محمد صبیح المشهور با ابن سماک رحمه الله

کنیت ایشان ابو العباس است از قدمای و علمای این قوم و صاحب مقامات علیه و کرامات
جلیه بوده اند و با سفیان ثوری صحبت داشته اند فرموده اند بهترین تواضع آنست که خود را
بر هیچکس فضل ننهی و فرموده اند طمع رسنی است در گردن و بندیست بر پای بردار تا برهی
وفات ایشان در سال یکصد و هشتاد و سه هجری بوده

حضرت شقیق بن ابراهیم بلخی قدس سره

کنیت ایشان ابو علی و اصل ایشان از بلخ است از قدمای مشایخ و صاحب کرامات ارجمند
و مقامات بلند و مقتدای زمان خود بوده اند حضرت امام موسی کاظم را دریافته اند و با سلطان
ابراهیم ادهم صحبت داشته اند حنفی مذهب بوده اند روزی از سلطان ابراهیم ادهم پرسیدند
که شما در معاش چه می کنید گفتند چون می یابیم شکر میکنیم و چون نمی یابیم صبر میکنیم شیخ شقیق فرمودند
سگان خراسان نیز چنین میکنند سلطان گفت پس شما چون میکنید فرمودند ما چون یابیم
ایثار کنیم و چون نیابیم شکر کنیم سلطان بوسه بر پیشانی ایشان دادند و گفتند استاد تویی
روزی شخصی بخدمت ایشان آمد و گفت ایها الشیخ گناه بسیار دارم و میخواهم که توبه کنم

گفته که دیر آمدی گفت نه در آمدم گفتند چگونه گفت هر که پیش از مرگ آید اگرچه دیر آمده باشد زود
آمده است شیخ فرموده اند که چیز قرین فقر است فراغت دل و سبکی حساب و راحت نفس و چیز
لازمه توانگری است رنج تن و شغل دل و سختی حساب شهادت ایشان در سال یکصد و نود و
چهار هجری بوده قبر ایشان در ختلان است

حضرت شیخ یوسف اسباط رحمه الله

صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند جامع در علوم ظاهر و باطن و در تجرید و توکل یگانه بوده اند
و شیخ فرید الدین عطار ایشان را از زهاد تابعین نوشته اند گویند هفتاد هزار درم میراث یافته اند
هیچ از ان صرف خود ننموده بفقرا دادند برگ خرما می بافتند و مزد آنرا قوت خود میکردند
وفات ایشان در سال یکصد و نود و شش هجری واقع شده است

حضرت ابوسلیمان دارانی

نام ایشان عبد الرحمن بن احمد بن عطیه است و از قدمای مشائخ شام اند و علامی این قوم
در زهد و ورع یگانه و پیشوای زمانه خود بوده اند و دارا دیهی است از دههای دمشق از ایشان
پرسیدند که حقیقت معرفت چیست گفتند آنست که مراد جز یکی نبود در دو جهان وفات
ایشان در سال دو صد و پانزده هجری بوده و قبر در موضع دارا است

حضرت شیخ بشر مریسی رحمه الله

نام پدر ایشان غیاث است که مولای زید بن الخطاب بوده از متقدمان مشائخ اند و اصل
ایشان از مریس است و آن قریه ایست از توابع مصر گفته اند که در دلی که دنیا مقام کند
بیرون میرود از ان دل آخرت و نیز گفته که از سخنان این طائفه هیچ چیز را بس قرار نگرفت
تا آنکه دو گواه عدل از کتاب و سنت بران نیافتم و نیز گفته اند افضل اعمال خلاف خواهش نفس است
وفات ایشان در ذیحجه سال دو صد و هژده هجری و بقولی نوزده بوده است

حضرت شیخ فتح بن علی موصلی رحمه الله

اصل ایشان از موصل است و از متقدمان مشائخ موصل بوده اند و با سی کس از بزرگان
صحبت داشته اند که همه ابدال بودند ایشان فرموده اند که اول بار که عبد الله حق را رحمه الله

پرسیدم گفت آدمی را چهار چیز بیش نیست چشم و زبان و دل و هوا چشم جائی منگر که نشاید و زبان سخن مگوی که خدای در دل تو بخلاف آن داند و دل نگاه دار از خیانت و کبر بر مسلمانان و هوا نگاه دار و مسر در هیچ بجهی باد و اگر این هر چهار بدین صفت نباشد خاکستر بر سر باید کرد که آن از شقاوت تو بود وفات ایشان روز عید الضحی سال دو صد و بست هجری بوده گویند روز عید دیدند که مردم قربان میکنند گفتند الهی میدانی که چیزی ندارم که برای تو قربان کنم من این دارم پس انگشت بر گلو نهادند و بیفتادند چون مردم نگریستند برحمت حق پیوسته بودند و خط سبز بر گلوی ایشان ظاهر بود

حضرت شیخ بشر حافی قدس سره

کنیت ایشان ابو نصر و نام پدر ایشان حارث بن عبد الرحمن بن عطا بن هامان بن عبد الله و اصل ایشان از مرو است از قدمای مشائخ و بزرگان این قوم و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند مقیم بغداد و از او تا دعراق بوده اند مرید خال خود اند علی خشرم صحبت داشته اند با امام احمد حنبل رضی الله عنه و فضیل عیاض قدس الله گویند تا ایشان در حیات بودند هیچ چارپایی در راه های بغداد روث نکرد بجهت حرمت تعظیم ایشان که همیشه پا برهنه می بودند روزی مردی را ستوری روث انداخت فریاد بر آورد که بشر از عالم برفت چون تحقیق کردند چنان بود نقل است که پیغمبر صلعم را بخواب دیدند که می فرمایند ای بشر میدانی که خدای تعالی چرا ترا برگزیده از میان اقران بلند گردانید مرتبه ترا گفتند یا رسول الله فرمودند از بهر آنکه متابعت سنت من کردی و حرمت داشتی صالحان و نصیحت کردی برادران را و دوست داشتی مرا و اصحاب و اهل بیت را ولادت ایشان بقول ابن کثیر شامی در بغداد سال دو صد و پنجاه هجری است وفات ایشان روز چهارشنبه دهم محرم سال دو صد و بست و هفت هجری بوده و قبر بیرون شهر بغداد است و چون برحمت حق پیوستند آواز نوحه جنیان از خانه ایشان بگوش مردم میرسید و بعد از وفات ایشان را بخواب دیدند پرسیدند که خدای تعالی با تو چه کرد فرمودند که آمرزید مرا و آنها را که بر جنازه من حاضر شدند و آنها که مرا دوست دارند تا به قیامت

حضرت شیخ احمد بن الحواری رحمة الله

کنیت ایشان ابو الحسن است و اصل از دمشق مرید ابو سلیمان دارانی اند و والد ایشان نیز از
متورعان و عارفان بوده‌اند خاندان ایشان خاندان زهد و ورع بوده و از بزرگان این قوم
و از مشایخ اند گویند ایشان را با ابو سلیمان دارانی عهدی بوده که هرگز مخالفت فرمان او نکنند
روزی سلیمان در مجلس سخن میگفتند ایشان آمدند و با ابو سلیمان گفتند تنور تافته شد چه میفرمائی
ابو سلیمان جواب ندادند سه بار مکرر گفتند ابو سلیمان را دل به تنگ آمد گفتند برو و در آنجا بنشین
ابو سلیمان ساعتی مشغول شدند بعد از آن یاد ایشان آمد که با احمد چه گفته بازفرمودند احمد را
بجوئید در تنور خواهد بود چون جستند در تنور یافتند و یک موی ایشان نسوخته بود
وفات ایشان در سال دوصد و سی و دو هجری بوده است

حضرت شیخ حاتم بن عنوان اصم

کنیت ایشان ابو عبد الرحمن و اصل از بلخ حنفی مذهب و مرید شیخ شقیق بلخی و صاحب علوم
ظاهر و باطن بوده‌اند گویند ایشان اصم نبوده‌اند ضعیفه با ایشان سخن میگفت در اثنای سخن
از وی بادی جدا شد بجهت دفع خجالت او گفتند آواز بلندتر کن که من نمی‌شنوم و خود را چنان
فرامودند که گوش ایشان گران است و آنرا نشنیده‌اند ضعیفه شادمان شد و این لقب بر ایشان
بماند گویند به سفر میرفت یکی از ایشان وصیت خواست فرمودند اگر یار خواهی خدای بس و اگر
همراه خواهی کرام کاتبین بس و اگر عبرت خواهی دنیا بس و اگر مونس خواهی قرآن بس و اگر
کار خواهی عبادت خدا بس و اگر وعظ خواهی مرگ بس و اگر اینکه گفتم پسندیده نیست دوزخ
ترا بس فرموده‌اند شهوت سه قسم است یکی در طعام و دیگر در گفتار و دیگر در نظر پس نگاه دار
خویش را با اعتماد خداوند و زبان را براستی گفتن و چشم را بعبرت نگریستن وفات ایشان
در سال دوصد و سی و هفت هجری بوده بموضع واشجرد که از نواحی بلخ است

حضرت شیخ احمد بن خضرویه قدس سره

کنیت ایشان ابو حامد است و اصل ایشان از بلخ مرید حاتم اصم و از بزرگان مشایخ خراسان اند
سلطان ابراهیم ادهم و حضرت شیخ بایزید بسطامی و ابو تراب نخشبی و ابو حفص حداد را دیده

و طریقۂ ملامتیہ داشتند و جامہ بزی لشکریان داشتند شیخ احمد فرمودہ اند ہر کہ در ویشان را خدمت کند بسہ چیز کرم شود تواضع و حسن ادب و سخاوت و گفتہ اند ہیچ خواب گران نیست از خواب غفلت وفات ایشان در سال دو صد و چہل ہجری بودہ و مدت عمر نود و پنج سال است قبر در بلخ است

شیخ ابو العباس حمزہ بن محمد حارث بن اسد محاسبی رحمہ اللہ

از مقتدایان مشائخ ہرات و مستجاب الدعوات بودند فرمودند ہر کرا صحبت اولیا آراستہ نشاند ہیچ پند آراستہ نگرداند وفات ایشان در دو صد و چہل و یک ہجری بودہ

حضرت شیخ ذو النون مصری رحمہ اللہ

کنیت ابو عبد اللہ است و اصل از بصرہ از علمای و قدمای مشائخ و رجوع اولیاے وقت با ایشان بودہ گویند چہل سال روز و شب پشت بدیوار ننہادہ اند جز بدو زانو نشستند پرسیدند این محنت چراست فرمودند شرم دارم کہ در مشاہدۂ الٰہی بندہ وار نشینم طریقۂ محاسبہ با ایشان ہست منسوب و سخن ایشان اندر توحید و تجرید بود و مذہب ایشان رضاست و از جملہ مقامات وفات ایشان در بغداد سال دو صد و چہل ہجری روی دادہ نیز چنین آوردہ اند کہ حضرت ذو النون مصری رحمہ اللہ کنیت ایشان ابو الفیض ہست و نام ثوبان بن ابراہیم و اصل ایشان از اخمیم مصر ہست شاگرد حضرت امام مالک و مرید اسرافیل و از بزرگان این قوم و کبار مشائخ و پیشواے اہل ملامت و صاحب ریاضت و کشف و کرامت و در تجرید و توحید یگانہ و سر عارفان زمانہ بودہ اند تا در حیات بودند خود را چنان پنہان داشتند کہ بر حقیقت حال ایشان ہیچکس واقف نگشت بزرگی و خوارق حضرت شیخ زیادہ از آن ہست کہ در قید ضبط در آید روزے ہمراہ جماعتے در کشتی نشستند بازرگانے را گوہری گم شدہ ہمہ اتفاق کردند کہ ایشان بردہ اند مر بجا نشیدند و ایشان را میرسانیدند چون کار از حد گذشت گفتند خداوندا تو میدانی کہ من نبردہ ام ہزاران ماہی سر از دریا بر آوردند و در دہان ہر یکے گوہری یکے از انہا گرفتند و بایشان دادند اہل کشتی چون این واقعہ را دیدند در پاے ایشان می افتادند و عذر میخواستند و ہمین نقل را

صاحب کشف المحجوب از زبان ذوالنون مصری قدس سره نسبت بخداوان مرقع داری که اندر
یک کشتی با ایشان بوده می نمایند فرمودند هرگز از نان و آب سیر نخوردم تا معصیتی کردم
خدای را و نه قصد معصیت در من پدید آید گویند چون بخواستند بنماز مشغول شوند میگفتند
بار خدایا بکدام قدم آیم بدرگاه تو و بکدام زبان گویم راز تو و بکدام دیده نگرم به قبلهٔ تو و بکدام
لغت گویم نام تو از بی خبرانگی سرمایه ساختم و بدرگاه تو آمدم فرمودند راه راست آنرا است
که از خدای ترسان است چون ترس برخاست از راه افتادی و فرمودند دوستی
باکسی کن که بتغیر تو متغیر نگردد و فرمودند معرفت قرار نگیرد در شکمی که از طعام پر باشد و نیز
فرموده اند که توبهٔ عوام از گناهان است و توبهٔ خواص از غفلت فرموده اند علامت
محبت خدای آنست که متابعت حبیب خدا کند در اخلاق و افعال و اوامر و سنن
حضرت شیخ را پرسیدند که از مردم پرهیزگار کیست فرمودند آنکس که زبان خود نگاه دارد
پرسیدند علامت توکل چیست فرمودند طمع از خلایق منقطع گردانیدن پرسیدند اندوه
کرا بیشتر فرمودند بد خوترین مردمان را پرسیدند دنیا چیست فرمودند هرچه ترا از
حق مشغول دارد پرسیدند سفله کیست فرمودند آنکه بخدای راه نداند و نیاموزد و
شیخ فرمودند ای مریدان علما را ملاقات کنید بجهل یعنی اسرار خود را از ایشان پوشیده دارید
و زهاد را برغبت که رغبت شما دیده بعضی از عبادت را بشما بیاموزند و اهل معرفت را بسکوت
یعنی پیش عارف حرف گفتن خوب نیست وفات ایشان در بیست و ششم شعبان
سال دو صد و پنج هجری واقع شده نقل است که چون برحمت حق پیوستند آن شب
هفتاد کس رسول صلعم را بخواب دیدند که آنحضرت میفرمایند دوست خدای ذوالنون
خواهد آمد باستقبال او آمده ام و چون جنازهٔ ایشان را می بردند مرغان بسیار بر جنازه
پر در هم بافتند چنانکه همه خلق را بسایهٔ خود پوشیدند و هیچکس از آن قسم مرغان را ندیده بود
و خلق از آن کاری که نسبت با ایشان داشتند باز آمدند و تائب گشتند و قبر حضرت
شیخ در مصر است و بر قبر ایشان نوشته یافتند چنانکه بخط آدمیان مانند نبود ذوالنون
حبیب الله من الشوق قتیل الله و بعضی از منکران هرگاه آن نوشته را تراشیدند باز نوشته می یافتند

حضرت شیخ ابو تراب نخشبی قدس سره

نام ایشان عسکر بن الحصین است و بقولی عسکر بن محمد بن الحصین از اکمل مشایخ خراسان بوده اند و با ابو حاتم عطار بصری و حاتم اصم صحبت داشته اند و بر قدم تجرید سیاحت بسیار نموده اند گفته اند توکل آنست که خود را در دریای عبودیت افگنی و دل در خدای بسته داری اگر دهد شکر کنی و اگر باز گیرد صبر کنی و گفته اند نیست از عبادت چیزی منفعت تر از اصلاح خواطر لما فردوس خلد گردی دامن تست ٭ غبار گر ز دلها رفته باشی ٭ وفات ایشان در هفدهم جمادی الاول سال دو صد و چهل و پنج هجری بوده چون در بادیهٔ بصره برحمت حق پیوستند بعد از چندین سال جماعه بآنجا رسیدند و ایشان را دیدند رو به قبله ایستاده و خشک گشته و عصا در دست و رکوه در پیش نهاده و از درنده ها هیچ ضرری نه رسیده

حضرت شیخ ابراهیم بن عیسی رحمه الله

اصل ایشان از اصفهانست با معروف کرخی صحبت داشته اند و از متقدمان مشایخ و صاحب کشف و کرامات بوده اند فرموده اند هر گاه خدای کسی را از دنیای حق شناسی این بگوید هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شیئ علیم وفات ایشان در اصفهان سال دو صد و چهل و هفت هجری واقع شده

حضرت شیخ زکریای بن یحیی الهروی

از کبار مشایخ مستجاب الدعوات بودند امام احمد حنبل رضی الله عنه فرموده اند زکریای از جمله ابدال ست وفات ایشان در هرات ماه رجب سال دو صد و پنجاه و پنج هجری بوده

شیخ ابو عبد الله السنجری رحمه الله

از بزرگان مشایخ خراسانند و با ابو حفص صحبت داشته اند و بارها بر قدم تجرید سفر کرده اند شخصی ایشان را گفت یک دینار زر سرخ دارم میخواهم که بتو بدهم مصلحت چه می بینی گفتند اگر بدهی ترا بهتر و اگر ندهی مرا بهتر فرموده اند بر واعظ که توانگر از مجلس او نه درویش برخیزد و درویش نه توانگر او نه واعظ ست وفات ایشان در سال دو صد و پنجاه و پنج بوده

شیخ محمد بن علی حکیم الترمذی قدس سره

کنیت ایشان ابوعبدالله است طریقهٔ حکیمیه منسوب است بایشان و سخن ایشان در اثبات ولایت است از متقدمان و محتشمان مشایخ اند و صاحب تصانیف بسیار و در احادیث اسناد عالی داشتند و از خواص یاران امام اعظم رضی الله عنه صحبت دار خضر بودند علیه السلام و هر روز یکشنبه با خضر علیه السلام ملاقات می کردند و واقعات از یکدیگر می پرسیدند گویند یک بار تصانیف خود را در آب انداختند خضر علیه السلام آن همه را پیش ایشان باز آورده و گفت خود را بیش بدین مشغول مدار ایشان گفته اند صد شیر گرسنه در رمهٔ گوسفندان چندان تباه میکنند که یک ساعت شیطان کند و صد شیطان آن تباهی نکنند که یک ساعت نفس او نقل است که در جوانی صاحب حسن بوده اند زنی صاحب جمال ایشان را بخود دعوت کرد باو التفات نکردند وقتی آن زن خبر یافت که بباغ رفته اند خود را بیاراست و آنجا رفت ایشان از باغ بگریختند و زن در عقب میدوید باو توجه نکردند بعد از مدتی که مسن گشتند این سخن بیاد ایشان آمد و در خاطر گذشت چه بودی اگر حاجت آن زن روا کردمی بعد از آن تائب گشتمی چون این در خاطر خطور کرده اند دردناک شده گفتند ای نفس خبیث در جوانی در خاطر این نبود اکنون بعد از ریاضتهای بسیار در پیری پشیمانی چه سود بجهت این خطره سه روز ماتم داشتند بعد از سه روز پیغمبر صلعم را بخواب دیدند فرمودند ای محمد رنجیده مشو نه از آن است که در روزگار تو رجعتی است بلکه آن خاطر از آن بود که از ایام جوانی تا حال چهل سال دیگر بگذشت و مدت ما از دنیا دورتر گشت و دور افتادیم ترا جرمی نیست و در حال تو قصوری نرفته و آنچه دیدی از دراز کشیدن مدت مفارقت ماست و از این باید دانست که درین ایام که سال هزار و چهل و نه هجری است و از زمان پیغمبر صلعم دورتر گشته و در دلها و عملها و نیت با خصوصا در دنیا داران چه قدر تفاوت رفته باشد وفات ایشان در سال دو صد و پنجاه و پنج هجری واقع شده

حضرت شیخ یحیی بن معاذ رازی قدس سره

کنیت ایشان ابوزکریا است و لقب واعظ در باب ایشان بعضی از اکابر گفته اند خدا را

یحیی بود یکی از انبیا و دیگر از اولیا و اول کسی که در مشایخ پس از خلفای راشدین بر منبر نشسته ایشان بودند ایشان گفته اند قومی اند که میگویند ما بجای رسیدیم که ما را نماز نباید کرد گفتند بلی رسیده اند اما بدوزخ گویند که روزی با برادر بدهی میگذشتند برادر ایشان گفت خوش جای است فرمودند خوشتر ازین دل آنکس است که ازین ده فارغ است و گفته اند با مردمان سخن کم گوید و با خدای بسیار گفته اند یک گناه بعد از توبه زشت تر بود از هفتاد گناه پیش از توبه گفته اند سه خصلت از صفات اولیاست اعتماد بر خدای در همه چیز و بی نیاز بودن بدو از همه چیز و رجوع کردن با او در همه چیز و گفته اند منتهای همنشین صدیقان است پرسیدند نشان محبت چیست فرمودند آنچه به نیکوی زیاده نشود و بجفای نقصان نپذیرد شخصی گفت مرا وصیت کنید فرمودند سبحان الله چون نفس من از من قبول نمی کند دیگری چون قبول کند و گفته اند الهی تو دوست میداری که من ترا دوست دارم با آنکه بی نیازی پس من چگونه دوست ندارم با این همه احتیاج و گفته اند الهی اگر من نتوانم که از گناه باز مانم تو میتوانی که گناه بیامرزی و گفته اند الهی مرا اهل بهشت نیست و طاقت دوزخ ندارم اکنون کار بفضل تو افتاده وفات ایشان در سال دو صد و پنجاه و هشت هجری روی داده و قبر ایشان در نیشاپور است در قبرستان حیره

حضرت شیخ ابوحفص حداد رحمه الله

نام ایشان عمرو بن سلمه است و اصل ایشان از نیشاپور است از بزرگان زمان و شیخ وقت است مرید عبد الله باوردی و استاد ابوعثمان حیری اند با سید الطائفه جنید ملاقات کرده اند گویند روزی می گذشتند یکی را متحیر و گریان دیدند پرسیدند چه حال داری گفت خری داشتم گم شده جز آن هیچ نداشتم ایشان توقف کردند و گفتند بعزت تو که گام بر ندارم تا خر او باز نرسد در حال خر او پدید آمد نقل است که یکی از ایشان طلب وصیت کرد گفتند یا اخی لازم یک در باش تا همه درها بر تو گشاده گردد و لازم یک سید باش تا همه سادات ترا گردن نهند و گفته اند کرم انداختن دنیا است برای کسی که بآن محتاج است نقل است که حضرت شبلی ایشان را چهار ماه مهمانی کردند و هر بار حلوای و طعامی دیگر میساختند و چون

بوداع رفتند و گفتند یا شیخ اگر به نیشاپور آئی میزبانی و جوانمردی بتو آموزیم گفتند یا ابوحفص چه کردیم فرمود تکلف کردی و تکلف جوانمردی نبود مهمان را چنان بایست داشت که خود را تا آمدن مهمان گرانی نیاید و برفتن شادمانی نه چون تکلف کنی آمدن بر تو گران آید و رفتن بر دل آسانی شود و هر که را با مهمان حال این بود جوانمرد نبود وفات ایشان در سال شصت و چهار هجری و بقولی دوصد و شصت و پنج واقع شده

حضرت شیخ علی بن موفق بغدادی رحمه الله

از قدمای مشایخ عراق و بزرگان این قوم بوده اند و حضرت شیخ ذوالنون مصری را دیده اند و سفر بسیار کرده و شصت حج گذارده اند وقتی بعد از حج با خود به تاسف میگفتند که میروم و می آیم نه دل و نه وقت من خوش در چه شمارم آن شب حق تعالی را بخواب دیدند که ایشان را گفت ای پسر موفق تو بخانه خویش خوانی کسی را که نخواهی اگر من ترا نخواستمی نخواندمی گویند روزی در راه کاغذی یافتند و در آستین خود نگاهداشتند چون از آستین برآوردند دیدند که در آن کاغذ نوشته اند ای ابن موفق از فقر می ترسی و حال آنکه پروردگار توام و ایشان گفته اند خداوندا اگر من ترا از بیم آتش دوزخ می پرستم در دوزخ فرود آر و اگر باميد بهشت می پرستم هرگزم در آنجا جای مده و فرود میار اگر بمهر می پرستم یکدیدار بنمای و بعد از آن هر چه خواهی بکن وفات ایشان در سال دوصد و شصت و پنج هجری بوده و قبر ایشان در هرات است نزدیک باغ سفید و گویند که شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری هر وقت سوار بدانجا رسیدی فرود آمدی و با دب گذشتی

حضرت شیخ احمد بن وهب رحمه الله

کنیت ایشان ابوجعفر است و اصل ایشان از بصره گفته اند هر که بطلب قوت برخاست نام فقر از و برخاست وفات ایشان در سال دوصد و هفتاد هجری بوده

حضرت شاه شجاع کرمانی قدس سره

کنیت ایشان ابوالفوارس است و از ابنای ملوک بوده اند و مرید ابوحفص حداد اند بصحبت بسیاری از مشایخ رسیده اند چون ابوتراب نخشبی و ابوذراع مصری و ابوعبید بصری

گویند شاه چهل سال نخفتند وقتی در خواب شدند حق تعالی را بخواب دیدند پس از آن پیوسته خواب کردندی چنانچه ایشان را خفته یا در طلب خواب می یافتند شاه گفته اند علامت صبر سه چیز است ترک شکایت و صدق رضا و قبول قضا بدل خوشی وفات ایشان بعد از سال دو صد و هفتاد هجری واقع شده

حضرت حمدون قصار قدس سره

کنیت ایشان ابو صالح است و نام پدر ایشان عماره و طریقهٔ قصاریه منسوب بایشان است و درین طریق اظهار و تشهیر بود صاحب کرامات و امام اهل ملامت و در مذهب سفیان ثوری بودند و با بوتراب نخشبی و علی نصرآبادی و ابوحفص صحبت داشته اند اول مسئله که از ایشان اصحاب العراق پرسیدند احوال گفته سهل تستری و سید الطائفه گفتند اگر روا بودی که بعد از پیغمبر صلعم پیغمبری بودی حمدون بودی ایشان گفته اند هر چه خواهی که پوشیده بود بر کس آشکارا مکن و گفته اند من شما را بدو چیز وصیت کنم صحبت علما و اجتناب از جهال و گفته اند توکل دست بخدای زدن است و گفته اند اگر توانی که کار خود بخدای باز گذاری بهتر است از آنکه بحیله و تدبیر مشغول شوی و گفته اند من هیچ خوئی را ندانم الا در سخاوت و بدخوئی را نشناسم مگر در بخل و گفته اند توانگر آن بود که کس را بخود محتاج نبینی در دو جهان وفات ایشان در سال دو صد و هفتاد و یک هجری بوده و قبر ایشان در حیره است

شیخ فتح بن شخرف قدس سره

کنیت ایشان ابونصر است و اصل از مرو از قدمای مشایخ خراسان اند گویند در حالت نزع با خود چیزی میگفتند مردم گوش داشتند میگفتند الهی اشتد شوقی الیک فعجل قدومی علیک بار خدایا بسیار شده شوق من بسوی تو تعجیل کن رفتن مرا نزد خود چون ایشان را می شستند بر ساق پای نوشته دیدند که الفتح لله وفات ایشان پانزدهم شعبان سال دو صد و هفتاد و سه هجری بوده بر جنازهٔ ایشان سی هزار کس نماز گذارده اند

حضرت شیخ ابوعبیدالله مختار

نام پدر ایشان محمد بن احمد و اصل ایشان از هرات است و از متقدمان و بزرگان مشایخ هرات

وحضرت شیخ ابو یعلی بن مختار العلوی الحسینی فرموده اند طعام چنان خور که او را خورده باشی نه او ترا اگر تو او را خوردی همه نور شود و اگر او ترا همه دود گردد وفات ایشان در سال دوصد و هفتاد و هفت هجری بوده و قبر در هرات است

حضرت شیخ ابو عبد الله مغربی رحمه الله

نام ایشان محمد اسمعیل است استاد ابراهیم خواص و ابراهیم بن شیبان کرمانشاهی و مرید ابوالحسن علی رزین اند و ایشان مرید خواجه عبد الواحد زید و ایشان مرید شیخ حسن بصری اند قدس الله اسرارهم وقتی بر سر کوه سینا سخن میگفتند سخن بجای رسید که گفتند بنده باو چندان نزدیکی جوید که فرو ماند فرو اسنگ از کوه می جنبید و پاره پاره میشد و بهامون می آمد و گفته اند چون خوار ترین مردم درویشی بود که با توانگران مداهنه کند و عظیم ترین خلق را تواضع کند وفات ایشان در سال دوصد و هفتاد و نه هجری بوده و مدت عمر یکصد و بست و دو سال و قبر ایشان بر سر کوه سیناست

شیخ ابو عبد الله الخاقان الصوفی رحمه الله

از کبار صوفیه بغداد اند وفات ایشان در سال دوصد و هفتاد و نه هجری بوده

حضرت سهیل بن عبد الله تستری قدس سره

کنیت ایشان ابو محمد است و حنفی مذهب مرید ذوالنون مصری و از کبار علمای این طائفه و اوتاد عراق اند و جامع بودند میان حقیقت و شریعت طریقه سهیلیه منسوب بایشان است و بنای این طریقه بر اجتهاد و مجاهده نفس است صاحب کشف المحجوب نوشته اند سهیل بن عبد الله تستری آن روز که از مادر زاد صائم بودند و آن روز که از دنیا برفت نیز صائم از ایشان پرسیدند که نشان بدبختی چیست گفتند که ترا علم دهد و توفیق عمل نه دهد و عمل دهد و اخلاص نه دهد که عمل کنی بیکار کنی و دیدار و صحبت دهد با نیکان و ترا قبول نه دهد گفته اند که در شبانه روزی هر که یکبار خورد این خوردن صدیقان است گفته اند هر که گرسنگی کشد شیطان گرد او نگردد بحکم خدای تعالی گفته اند سرهمه آفتها سیر خوردن است و گفته اند هر وجدی که کتاب و سنت گواه آن نبود باطل باشد و گفته اند هیچ معصیتی عظیم تر

اهل نیست و گفته اند بزرگترین کرامات آنست که خوی بد خود را بخوی نیک بدل کنی و گفته اند
هیچ معصیتی بزرگتر نیست از فراموشی حق و گفته اند خداوند را هر روزی و شبی و ساعتی عطا است
و بزرگترین عطایا آنست که ترا ذکر خود الهام کند و گفته هیچ یاری و ولی نیست الا خدای و هیچ دلیلی
نیست الا رسول خدای صلعم و هیچ زادی نیست الا التقوی و هیچ عملی نیست الا الصبر و گفته اند خدای را
خلق را بیافرید و فرمود که من راز گوئید و اگر راز نمی گوئید بمن نگر دید و اگر این نه کنید حاجت
از من باز خواهید و گفته اند هرگز دل زنده نشود تا نفس نمیرد و گفته اند تصوف اندک
خوردن است و با خدای آرام گرفتن و از خلق گریختن و گفته اند توکل آنست که اگر
چیزی بود و اگر چیزی نبود در هر دو حال ساکن باشی و گفته اند عبودیت رضا دادن است
بفعل خدای و گفته اند نفس از سه صفت خالی نیست کافر است یا منافق یا مرائی
وفات ایشان در ماه محرم سال دو صد و هشتاد و سه هجری بوده و این قول اصح است
و مدت عمر شریف هشتاد گویند روزی که جنازهٔ ایشان را برداشتند مردم بسیار جمع بود
جهودی هفتاد ساله که آن مشغله را شنید بیرون آمد چون به جنازه رسید آواز برآورد
که ای مردمان آنچه که من می بینم شما می بینید گفتند چه می بینی گفت فرشتها از آسمان
می آیند و خود را بر جنازه می مالند و مسلمان شد

حضرت شیخ ابوسعید خراز روح الله

نام ایشان احمد بن عیسی است و لقب خراز و اصل ایشان از بغداد و طریقهٔ خرازیه منسوب
است بایشان و اول کسی که در فنا و بقا عبادت کرد ایشان بودند و از بزرگان قدمای
مشائخ اند اندر علم توحید و اشارت امام و یگانه مشائخ بودند شیخ الاسلام فرموده اند
که در علم توحید همه پیرو ما اند و از مشائخ هیچکس از وی نه شناسم و نزدیک است که خراز
پیغمبری بودی از بزرگی و مرید محمد بن منصور طوسی و در ارشاد مریدان آیتی بوده اند
و با ذو النون مصری و سری سقطی و بشر حافی و غیر ایشان از اجلهٔ اکابر صحبت داشته اند
گویند وقتی در عرفات بودند حاجیان دعا می کردند و می زاریدند ایشان گفتند مرا آرزو
آمد که من هم دعا کنم باز گفتم چه دعا کنم چیزی نمانده که با من نه کرده باز قصد دعا کردم هاتفی

آواز داد که پس د جو دحق و جا میکنی یعنی پس از یافت ما از چیزی خواهی ایشان گفتند وقت عزیز خود را جز بعزیزترین چیز ها مشغول مکن و گفته اند علم آنست که در عمل آرد ترا و یقین آنست که بر گیرد ترا وفات ایشان در سال دو صد و هشتاد و شش هجری بوده و بقولی دو صد و هشتاد و پنج و یا هفت و قبر در مکه معظمه است

حضرت شیخ عباس بن حمزه نیشاپوری رحمه الله

کنیت ایشان ابوالفضل است و با ذو النون مصری صحبت داشته اند و حضرت بایزید بسطامی را دیده و وفات ایشان در ماه ربیع الاول سال دو صد و هشتاد و هشت هجری بوده

حضرت شیخ ابو حمزه بغدادی رحمه الله

نام ایشان محمد بن ابراهیم است با بشر حافی و سری سقطی و ابو تراب نخشبی صحبت داشته اند و مرید حارث محاسبی اند و از اقران ابو الحسین نوری و خیر نساج بوده اند وقتی در بغداد از قرب الهی چیزی می اندیشیدند از خود غائب گشتند همچنان در رفتن ایستادند چون با خویشتن آمدند خود را در بادیه دیدند زیر میلی

حضرت شیخ ابو حمزه خراسانی رحمه الله

اصل ایشان از نیشاپور است و از اجله مشایخ و در توکل یگانه بوده با ابو تراب نخشبی و شیخ ابو سعید خراز صحبت داشته اند و از معاصران سید الطائفه بوده اند صاحب کشف المحجوب نوشته اند که روزی در بیابانی ایشان در چاهی افتادند چون سه روز بگذشت گروهی بآنجا رسیدند با خود گفتم که ایشان را آواز دهم باز گفتند که خوب نباشد که از غیر مدد خواهم شکایت کنم که خدا و ندا من مرا در چاه انداخته شما بر آرید آن گروه بر سر چاه آمدند گفتند این چاه در میان راه است مبادا کسی بیاید و بیفتد تا بجهت ثواب سر این چاه را بپوشیم ابو حمزه گفتند نفس من باضطراب آمد و از جان خود نومید شدم چون آنها سر چاه پوشیده رفتند من با حق مناجات کردم و از غیر او نا امید گشتم چون شب شد از سر چاه آوازی شنیدم چون دیدم سر چاه را کسی بکشاد جانوری عظیم مثل اژدها

زم خود را درون چاه انداخت و دانستم که سبب نجات من است و فرستادهٔ حق است و مرا گرفتم و مرا بیرون کشید هاتفی آواز داد که نیکو نجات یافتی یا ابا حمزه که تلفی از تلفی ترا نجات داد و نقل است که روزی سید الطائفه شیخ جنید ابلیس را دید برهنه بر گردن مردم می جست گفتند ای ملعون شرم نداری ازین مردم ابلیس گفت که اینها مردم نیستند مردم آنها اند که در مسجد شونیزیه اند و جگرم سوخته اند چون در مسجد رفتند ابو حمزه خراسانی و ابو الحسین نوری و ابو بکر دقاق را دیدند مراقب نشسته ابو حمزه سر برآورده گفت دروغ گفت آن ملعون اولیای خدای ازان عزیز تر اند که ابلیس را بر حال ایشان اطلاع باشد وفات ایشان در سال دو صد و نود هجری بوده

	حضرت شیخ ابو بکر دقاق رحمه الله	

نام ایشان محمد بن عبد الله است جامع علوم ظاهری و باطنی بوده اند و با سید الطائفه صحبت داشته اند و از اقران ابو الحسین نوری و ابو حمزه خراسانی اند وفات ایشان در سال دو صد و نود هجری بوده

	حضرت شیخ ابراهیم الخواص رحمه الله	

کنیت ایشان ابو اسحق و اصل از بغداد است صاحب محو و در طریق توکل و تجرید یگانه و از خاصان درگاه الهی بوده اند و از اقران سید الطائفه جنید و نوری و صحبت دار خضر علیه السلام شیخ الاسلام گفته اند که شیخ ابو الحسین خرقانی گفت در میان سخنانی که ابراهیم خواص با من میگفت این بود که اگر با خضر صحبت یابی توبه و اگر از هری شبی بکه روی ازان توبه کن ممشاد دینوری فرموده اند نیم خواب بودم در مسجد بمن نمودند خواهی که دوستی از دوستان بابینی برخیز و بر سر تل توبه شو بیدار شدم برف می بارید آنجا رفتم و ابراهیم خواص را دیدم مربع نشسته و گرد وی مقداری از سری سبز یعنی از برف و با همه برف که بر سر وی آمده بود در عرق غرق گفتم این منزلت بچه یافتی گفت از خدمت فقیر وفات ایشان در سال دو صد و نود هجری بوده یوسف بن حسین ایشان را نشسته و دفن کرده بعلت شکم برحمت حق پیوستند گویند هر باری که فارغ

می گفتند غسل پای کرد و آن روز که از دنیا برفتند پیشتر و بار غسل کرده بودند سرمایهٔ عظیم بود با آخر در آب برفتند و قبر ایشان در پیر حصار طرک صفاهان است

حضرت شیخ زکریا یحیی بن دلویه

کنیت ایشان ابو یحیی است و از اهل نیشاپور بودند و از کسب خود قوت می ساختند وفات ایشان در نیشاپور سال دوصد و نود و چهار هجری بوده

حضرت شیخ ابو الحسن نوری رحمه الله

نام ایشان احمد بن محمد و بقولی محمد بن محمد و مشهور اند بابن بغوی و پدر ایشان از بغشور است که مابین هرات و مرو واقع شده مولد و منشا ایشان بغداد است و نوری از ان جهت گویند که چون در خانهٔ تاریک سخن میگفتند از نور باطن ایشان خانه روشن می شد و بنور حق اسرار مریدان میدانستند مرید سری سقطی اند ذو النون مصری را دیده بودند و با محمد علی قصاب و احمد بن الحواری صحبت داشته اند و از اقران سید الطائفه اند در طریقت مجتهد و صاحب مذهب بوده اند ایشان را مشائخ وقت امیر القلوب گفته اند و وجد و حالی عظیم داشتند طریقهٔ ایشان را نوریه گویند و معاملت ایشان موافق جنید بان است و قاعدهٔ مذهب ایشان تفضیل تصوف باشد بر فقر و در صحبت ایثار میفرمودند که یک نفس در دنیا نزدیک من دوست تر از هزار سال آخرت است از بهر آنکه این سرای خدمت است و آن سرای قربت و قربت بخدمت باشد نقل است که روزی شیخ غسل میکردند دزدی جامهٔ ایشان را برد و هنوز از آب بیرون نیامده بودند که باز آورد و عذر خواست و هر دو دست او خشک شده بود گفتند الهی چون این جامه باز آورد تو دست این را باین باز ده شیخ فرمودند تصوف ترک کردن جمیع حظوظ نفس است و نیز فرموده اند من لم یعرف الله تعالی فی الدنیا لم یعرفه فی الآخرة هر که نشناخت خدای را در دنیا نمی شناسد او را در آخرت از اکمل مریدان و اکابر ایشان بودند مشائخ فرموده اند که هیچکس در زمان ابو الحسن نوری چون او نیکو طریقت و نیکو سخن نبوده شیخ الاسلام گفته اند جوانی خراسانی نزد ابراهیم قصار آمده گفت میخواهم

نوری را ابراهیم گفت او چند سال نزدیک ما بود و هیچ از دهشت بیرون نیامد یک سال دیگر گرد شهر میگشت و با کس نیامیخت دو سال دیگر در ویرانه خانه بگرفت و هیچ بیرون نیامد مگر بنماز و سالی خاموشی گزید و با هیچکس سخن نگفت آن جوان گفت میخواهم البته او را ببینم ابراهیم او را بنوری دلالت کرد چون به شیخ رسید از وی پرسیدند با که صحبت داشته گفت با ابو حمزه خراسانی شیخ گفتند آن مرد که از قرب نشان میدهد و اشارت میکند گفت آری گفتند چون به او رسی وی را اسلام گوئی بگو که اینجا مائیم قرب بعد بعد است شیخ ابن عربی فرمایند قرب نگویند تا مسافت نباشد و تا مسافت بود دوگانگی بجای پس قرب بعد بود وفات ایشان در سال دو صد و نود و پنج هجری بوده و بقولی دو صد و هشتاد و شش و پنج قول اول است چون شیخ ابو الحسن نوری برحمت حق پیوستند سید الطائفه فرمودند با هیچکس در حقیقت صدق سخن نگفت تا نوری بمرد که صدیق زمانه او بود

حضرت شیخ عمرو بن عثمان مکی الصوفی رحمه الله

کنیت ایشان ابو عبد الله است مرید سید الطائفه و استاد حسین بن منصور حلاج اند و صحبت داشته اند با ابو سعید خراز و عالم بوده اند به علوم حقائق چون سخن ایشان باریک شد مردم بکلام منسوب داشتند و مهجور ساختند و از مکه معظمه بیرون کردند چون بجده رفتند اهل آن دیار ایشان را قاضی آنجا نمودند اصل ایشان از یمن است از بزرگان و سادات این قوم اند بزرگان این طائفه گویند هر چه بر حسین آمد بسبب دعای عمرو بن عثمان است که وی را از خود برنجانید وفات ایشان در بغداد بسال دو صد و نود و شش هجری بوده و بقولی دو صد و نود و یک و بقولی دو صد و نود و هفت که سال وفات حضرت سید الطائفه است و قول آخر اصح است

حضرت شیخ ابو عثمان واعظ رحمه الله

نام ایشان سعید بن اسمعیل بن منصور است و مولد و منشا رهی بوده بعد از آن به نیشاپور انتقال نمودند و هم در آنجا رحلت فرمودند وفات ایشان در سال دو صد و نود و هشت هجری است

حضرت شیخ سمنون بن محب الکذاب

کنیت ایشان ابوالحسن است و بقولی ابوالقاسم خود را کذاب لقب کرده بودند بسببی که در نفحات الانس مذکور است و تا کذاب نمی گفتند ایشان را باز نمی گریستند در علم محبت یگانه بودند با سری سقطی و محمد بن علی قصاب و ابو احمد قلانسی رحمهم الله صحبت داشته اند و از اقران حضرت شیخ جنید و حضرت شیخ ابوالحسین نوری بوده اند هر شبانروزی پانصد رکعت نماز میگذاردند حضرت شیخ ابو احمد قلانسی گفته اند مردی بر فقرا در بغداد چهل هزار درم نفقه کرد سمنون گفت یا ابو احمد ما را استطاعت این نفقه نیست برخیز تا بگوشه رویم و بهر درمی یک رکعت نماز بگذاریم پس بمدائن رفتیم و چهل هزار رکعت نماز گذاردیم وفات ایشان در سال دوصد و نود و هشت هجری روی داده

حضرت شیخ ابو عثمان حیری قدس سره

نام ایشان سعید بن اسمعیل نیشاپوری است و حیره محله ایست از محلات نیشاپور اما اصل ایشان از ری است مرید شاه شجاع و ابو حفص حداد و یحیی بن معاذ رازی صاحب کشف المحجوب فرمایند که حق سبحانه تعالی مر او ابو عثمان را از سه پیر سه مقام عنایت نمود مقام رجا از یحیی معاذ یافت و مقام غیرت از صحبت شاه شجاع و مقام شفقت از صحبت ابو حفص و در همین محل صاحب کشف المحجوب می نویسند مریدان را باشد که بصحبت شیخ پنج یا شش یا بیشتر ازین برسد و از هر پیری و صحبتی وی را کشف مقامی گرد و با سید الطائفه و رویم و یوسف ابن حسین و محمد فضیل بلخی صحبت داشته بودند و در ریاضت اندر وقت خود یگانه و در ابتدای حال بیست سال اندر بیابانها عزلت گزیدند چنانکه حس آدمی نشنیدند و از مشقت پیه ایشان بگداخت و چشمها مقدار سوراخ جوال دوزی مانده و از صورت آدمیان بگشتند پس از بیست سال فرمان صحبت آمد گفتند ابتدای صحبت با اهل خدای و مجاوران خانه وی کنم تا مبارک بود و قصد مکه معظمه کردند مشائخ از آمدن ایشان بدل آگاه بودند باستقبال آمدند و ایشان را بصورت مبدل شده و بحالی که بجز رمق چیزی نمانده بود دریافتند و گفتند یا ابا عثمان بیست سال بدین صفت

زیستن که آدم بود تعیش و روزگار تو با چه بنشستی که چه یافتی و چه دیدی و چه یافتی و چها
از آنچه می گفتند شکر بیرون رفتم و آفت شکر برسم و لو مبیادی یافتم و تعجب از آن آدم جمله مشایخ گفتند
یا با عثمان حرام است آنچه بعد از تو بغیر آن که عبادت محو شکر کنند که انصاف جمله بد او در
آفت شکر باز نمودی و از جمله سخنان ایشان است که گفته اند خلاف سنت در ظاهر علامت
ریای باطن بود و گفته اند خوف از عدل او ست و رجا از فضل او و گفته اند هر که خدای را
دوست دارد و آرزومند خدای و بقای خدا بود و گفته اند عاقل آنست که از هر چه بترسد
پیش از آنکه باو رسد کار آن بسازد و وفات ایشان در ماه ربیع الاول سال دو صد و نود و
هشت هجری بوده

حضرت شیخ احمد بن محمد بن مسروق

کنیت ایشان ابو العباس و اصل از طوس است از قدمای مشایخ و بزرگان این قوم
بوده اند و در بغداد سکونت داشتند و استاد شیخ علی رودباری و شاگرد حارث محاسبی
اند و با شیخ سری سقطی و محمد بن منصور طوسی صحبت داشته اند حضرت سید الطائفه شیخ جنید
از ایشان حکایات میکرده اند ایشان فرموده اند هر کس ترک کند از زندگانی
نمی کند براحت و نیز فرموده اند که بسیار نظر کردن بسوی باطل می برد معرفت حق را
از دل وفات شیخ در سال دو صد و نه هجری بوده

حضرت شیخ طلحه بن محمد صباح خیلی رحمه الله

از اکمل مریدان شیخ ابو عثمان حیری اند و صاحب مقامات عالی و وفات ایشان
در سال سه صد و دو هجری روی داده

حضرت شیخ یوسف بن حسین رازی

کنیت ایشان ابو یعقوب و از قدمای مشایخ کبار و مرید ذو النون مصری و شاگرد
امام احمد حنبل اند و عمر دراز یافته با بسیاری ازین طائفه صحبت داشته اند فرموده اند
شنیدم که ذو النون اسم اعظم میداند مدتی خدمت وی کردم و درخواست تعلیم آن
نمودم تا آنکه روزی طبقی با سرپوش که در سفره پیچیده بود بمن داد فرمود فلان

دوست من برسان طبق را برداشته روانه شدم در راه بخاطرم گذشت که آیا درین چه باشد
خود را نتوانستم ضبط کرد چون وا کردم در ان موشی بود بدر رفت گفتم بمن استهزا کرد غضبناک
بازگشتم چون مرا بدید گفت هرگاه امانت داری موشی نتوانستی کرد امانت داری اسم اعظم را
چون توانی نمود وفات ایشان در سال سه صد وسه یا چهار هجری بوده

حضرت شیخ ابو العباس بیهقی رحمه الله

نام ایشان عبد الله بن محمد بن نافع بن مکرم است و اصل از بیهقست که در نواحی
قندهار است در تاریخ ابن کثیر مسطور است که ابو العباس بیهقی هفتاد سال پهلو بر زمین ننهاد
و بدیوار و ستون تکیه نکرده و پای برهنه از نیشاپور بحرمین الشریفین رفت و مدتها در
بیت المقدس اقامت نموده وفات ایشان در ماه محرم سال سه صد و چهار هجری بوده

حضرت شیخ ابو عبد الله بن جلا قدس سره

نام ایشان احمد بن یحیی است و اصل ایشان از بغداد بوده و ساکن گشته در بلد
دمشق از اجله مشایخ شام اند و مرید ابو تراب نخشبی اند با سید الطائفه و نوری
صحبت داشته اند وقتی ابو الخیر تیناتی ایشان را دیدند که [illegible]
ایشناختم در جواب ایشان گفتند نشناختی شیخ الاسلام فرموده اند ابو الخیر نشناخت
شخص را میگفت و ابو عبد الله شناخت مقام و شرف را وفات ایشان در سال
سه صد و شش بوده

حضرت شیخ حسین بن منصور حلاج قدس سره

کنیت ایشان ابو المغیث و اصل ایشان از بیضای فارس است و صاحب سکر بوده
و حلاج از ان جهت گویند که روزی بدوکان حلاجی که دوست ایشان بود رفتند و او را
بکاری فرستادند بجای او بانگشت اشارت کردند پنبه یکسو شد و پنبه دانه یکسو
در باب ایشان مشایخ رحمهم الله را اختلاف است بعضی مثل شیخ عمرو بن عثمان مکی که
پیر ایشانند و ابو یعقوب نهرجوری و علی بن سهیل اصفهانی و شیخ الاسلام از ایشان منکر اند
انکار کرده اند و مهجور ساخته اند و نسبت بسحر میکنند اما جمعی چون شیخ ابو بکر شبلی

و ابو العباس بن عطا و شیخ عبد الله خفیف و شیخ ابو القاسم نصرابادی و شیخ ابو سعید ابو الخیر
و شیخ الاسلام خواجه عبد الله انصاری و شیخ ابو القاسم گرگانی و پیر علی هجویری صاحب
کشف المحجوب و غیر ایشان از متاخرین همه معتقد اند و بزرگ داشته اند و گفته اند مهجور
معاملت مهجور اصل نبود صاحب کشف المحجوب فرموده اند من معتقد ویم اما سخن او اقتدار را
نشاید حضرت خواجه محمد پارسا رحمة الله در فصل الخطاب آورده اند که آنچه در بعضی کتب
نوشته اند که سید الطائفه شیخ جنید فتوی بقتل حسین بن منصور نوشته اند این افترای محض است
بر سید الطائفه چه وفات ایشان پیش از قضیه حسین بن منصور بیازده یا دوازده سال
بوده چنانچه از تاریخ وفات این دو عزیز ظاهر میشود آنچه بر ایشان آمد از غلبه شوق و جذبه
عشق و مغلوب شدن از مراتب بوده و جذبه عشق آنست که چون محبت بمرتبه اعلی رسید
عاشق در آتش بسوزد و او را از خود خبر نماند و در نظرش جز یار در نیاید هر چه بیند از یار شناسد
بهر نوع که در و پیچ ظاهر و باطن او یار باشد و جز یار در دو عالم هیچ نداند و نه بیند و چون
عاشق بدین منوال گردد یقین که هر چه در نظرش در آید از کثرت یار پندارد چنانچه مولانا
عبد الرحمن جامی نسبت بهمین حال فرماید بیت بسکه در جان فگار و سینه زارم توئی
هر چه پیدا میشود از دور پندارم توئی و نیز بعضی از کبار عارفین فرموده اند بیت
... ... چیز از تو کس کیست هر شکل آئی تو باشی بدانم پس حسین بن منصور در نهایت
... از ... و جذبه عشق ... انا الحق گفتند در نظر ایشان ... چون ملکوت
مثالی ایشان نیز بنظر افتاد آنرا هم صورت یار دانستند اگرچه صورت ایشان بود چنانچه
مجنون از کمال جذبه عشق در اواخر لیلی را نشناخت و پرسید که این کیست گفتند لیلی است
مقصود و محبوب تو گفت لیلی خود منم فردگران لیلی از خیمه بیرون شود همه کوه و صحرا
چو مجنون شود اگرچه در حقیقت مجنون لیلی نبود اما در نهایت عشق و فنا و جذبه خود را
... ... را شد و از کمال یگانگی و یکجهتی دوئی برخاست والا بیت چه نسبت خاک را
با عالم پاک ... ادراک عاجز است از درک ادراک قضیه قتل ایشان در بابک لطاق
بغداد ... سه شنبه بست و ششم ذی حجه سال سه صد و نه هجری واقع شده

حضرت شیخ ابو العباس بن عطا رح

نام ایشان محمد بن احمد است بغدادی الاصل و از علمای مشایخ و ظرفای این قوم بوده اند
شاگرد ابراهیم مارستانی اند و با سید الطائفه و شیخ ابو سعید خراز صحبت داشته اند و ایشان را
تفسیری است بس نیکو بر تمام قرآن مجید بر زبان اشارات وفات ایشان در ماه ذیقعده
در سال سنه سه صد و نه هجری بوده و بعضی سنه سه صد و یازده نیز گفته اند و الاصح قول اول
وزیر قاهر بالله خلیفه چون حسین منصور را کشت از ایشان پرسید که چگوئی در حق
حلاج گفتند تو در حق خود بپرداز و سیم مردمان باز ده وزیر گفت تعریض میکنی و فرمود
تا دندانهای ایشان را یکان یکان کنده بر سر مبارک ایشان نشانیدند و در همین حالت
برحمت حق پیوستند

حضرت شیخ ابو بکر رازی قدس سره

نام ایشان محمد بن زکریا است و از بزرگان این طائفه و زهاد ایشان گفته اند در مشایخ
هیچکس را از ایشان گریان تر نبوده و پیوسته عبادت میکردند وفات ایشان در سال
سنه سه صد و ده هجری بوده

حضرت شیخ ابو الخیر حمصی روح الله روحه

بارها بادیه کعبه را بر قدم توکل و تجرید طی نموده اند وفات ایشان در سال سنه سه صد و ده هجری

حضرت شیخ ابو محمد جریری رحمه الله

نام ایشان احمد بن محمد بن حسین است و بقولی حسین بن محمد و بقولی عبد الله بن یحیی از
اکمل مریدان سید الطائفه اند چون سید الطائفه وفات نمودند ایشان را بجای سید الطائفه
بنشاندند و در فقه و اصول امام بودند و با سهیل عبد الله تستری صحبت داشته اند گویند
یکسال بمکه معظمه مقام کردند و نخفتند و سخن نگفتند و پشت باز ننهاده اند و پای دراز نکرده
ایشان گفتند اخلاص ثمره یقین است و ریا ثمره شک و گفته اند مرجع عارفان بخدا
در بدایت بوده و مرجع عوام بعد از ناامیدی وفات ایشان در سال سنه سه صد و یازده
و بقولی چهارده هجری بوده در جنگ قرامطه از تشنگی برحمت حق پیوستند

حضرت شیخ بنان محمد الحمال قدس سره

اصل ایشان از واسط است و در مصر سکونت داشتند صاحب مقامات و کرامات جلیله بود
و با سید الطائفه صحبت داشته اند و ابراهیم خواص را دیده بودند و از استادان نوری اند
و ایشان گفته اند در مکه نشسته بودم و نزدیک من جوانی بود شخصی درمی چند پیش آن جوان
نهاد و گفت مرا این حاجت نیست آن شخص گفت بر فقیران و مسکینان قسمت کن چنان کرد
شب او را دیدم که در وادی برای خود چیزی میجست گفتم کاشکی برای خود از آن درمها چیزی
نگاه میداشتی گفت نمی دانستم که تا این زمان خواهم زیست وفات ایشان در سال سه صد
و شانزده هجری بوده و قبر در مصر است

حضرت شیخ محمد بن فضیل قدس سره

کنیت ایشان ابو عبد الله است و اصل از بلخ مرید شیخ احمد خضرویه اند متعصبان بیگناه ایشان را
از بلخ بیرون کردند روی بشهر کرده اهل شهر را نفرین کردند شیخ الاسلام گفته اند پس از آن
شهر بلخ صوفی برنخاست ایشان گفته اند مریدی که در طلب دنیا باشد آن نشان ادبار
و نگونساری اوست و گفته اند زهد در دنیا ترک است و اگر نتوانی ایثار کنی و اگر نتوانی خوار داری
وفات ایشان در سال سه صد و نوزده هجری بوده و قبر در سمرقند است

حضرت شیخ ابو الحسین وراق رحمه الله

نام ایشان محمد بن سعد است از کبار مشایخ نیشاپور و قدمای ایشانند و مرید ابو عثمان حیری اند
و عالم بوده اند گفته اند کرم در عفو آن است که یاد نکنی گناه یار خود را پس از آنکه عفو کرده باشی
وفات ایشان در سال سه صد و نوزده هجری است

حضرت شیخ ابو الحسین دراج قدس سره

اصل ایشان از شهر بغداد است خادم ابراهیم خواص اند و در سماع از عالم رفته اند
وفات ایشان در سال سه صد و بیست هجری بوده

حضرت شیخ ابو عمرو دمشقی قدس سره

از کبار مشایخ شام بوده اند و با ابو عبد الله جلا و اصحاب ذو النون مصری صحبت داشته اند گفته

قصد ما آنست که خیر خدا را نقصان بیند بلکه چشم بر شفقا نا سوای او بسبب مشاهده او
که منزه است از شمع نقصان ما وفات ایشان در سال سه صد و بیست هجری بوده

حضرت خیر النساج قدس الله سره

کنیت ایشان ابو الحسین است و نام محمد بن اسمعیل و اصل از سامره و مسکن ایشان بغداد
مرید سری سقطی بوده از اقران سید الطائفه شیخ جنید و استاد نوری و ابن عطا و جریری اند
ابراهیم خواص و شبلی هر دو در مجلس ایشان توبه کرده شبلی را نزد سید الطائفه فرستاده
و النساج بود و نام بسبب نساجی ایشان در نفحات الانس مذکور است گویند وقت نماز شام
بود که ملک الموت سایه انداخته سر از بالین برداشته گفتند عافاک الله توقف کن که تو بنده
خدای و من بنده خدای ترا گفته اند که جان او بردار و مرا گفته اند چون وقت نماز آید
بگذارم آنچه ترا فرموده اند فوت نمیشود و آنچه مرا فرموده اند میشود و پس طهارت کردند
و نماز گذاردند و جان سپردند وفات ایشان در سال سه صد و بیست و دو هجری بوده
و مدت عمر یکصد و بیست سال

حضرت شیخ ابو بکر الواسطی قدس سره

نام ایشان محمد است ابن موسی و مشهور اند با بن فرغانی از قدمای اصحاب سید الطائفه شیخ
جنید و شیخ ابو الحسن نوری و از علمای مشائخ و عالم و جامع اند در علم ظاهر و باطن و امام توحید
و علم اشارت و صاحب مقامات و کرامت بوده اند شیخ الاسلام فرموده اند که از زبان
هیچکس در خراسان آن توحید نیامده که از زبان واسطی و هم شیخ الاسلام فرمایند که واسطی
گفته آنکه گوید نزدیکم دور است و آنکه دور است در هستی او نیست است وفات در مرو
بوده بقول صاحب طبقات سلمی بعد از سه صد و بیست هجری و بقول صاحب مجالس الاخبار
سال سه صد و هشت است و قول ثانی اصح است و قبر نیز در مرو است

حضرت شیخ ابو بکر کتانی قدس سره

نام ایشان محمد بن علی جعفر است و اصل از بغداد از مریدان سید الطائفه شیخ جنید اند
و سالها مجاور مکه معظمه بوده اند ایشان را چراغ حرم میگفتند و در طواف دوازده هزار

ختم کرده سی سال در حرم نشسته بودند و درین سی سال شبانروزی یکبار طهارت تازه میکردند
و درین مدت خواب نکردند و صحبت وا خضر علیه السلام بودند و حضرت رسول صلعم را اکثر
در خواب میدیدند و سوالها میکردند و جوابها می‌شنیدند چنانچه یک شبی پنجاه و یک مرتبه پیغمبر را
صلی الله علیه وآله وسلم را بخواب دیدند وقتی پیغمبر خدا صلعم فرمودند که هر روز چهل و یکبار بگوید
یا حی یا قیوم یا لا اله الا انت چون دلها بمیرد دل وی نمیرد ایشان گفته اند انس بخلق وحشت
است و قرب اهل دنیا معصیت است و بایشان میل کردن مذلت تصوف همه خلق است
هر کرا خلق بیشتر تصوف بیشتر و گفته اند محبت ایثار است برای محبوب و گفته اند بتن
در دنیا باش و بدل در آخرت و گفته اند شکر کردن در مواضع استغفار گناه است و استغفار
در مواضع شکر گناه وفات ایشان در سال سه صد و بست و دو هجری بوده و قبر در مکه معظمه است.

حضرت شیخ ابراهیم بن داود رحمه الله

کنیت ایشان ابو اسحاق است و از اجله مشایخ شام اند ذو النون مصری و سید الطائفه و
ابو عبد الله جلا را دیده اند و عمر بسیار یافته اند ایشان گفته اند عاجزترین و ضعیف ترین خلق آنست
که عاجز بود از دست داشتن شهوات و قوی ترین آن بود که قادر بود بر ترک آن و گفته اند
آنچه کفایت تو میرسد بی رنج اما مشغول و رنج در زیاده طلبی است و گفته اند کفایت درویشان
توکل است و کفایت توانگران اعتماد بر املاک و اسباب و گفته اند بس است از دنیا ترا دو چیز یکی
صحبت درویش و دوم حرمت ولی وفات ایشان در سال سه صد و بست و شش هجری بوده

حضرت شیخ ابو الحسن بن محمد مزین

نام ایشان علی است و از مشایخ بغداد اند با سید الطائفه و سهیل بن عبد الله تستری
صحبت داشته اند و مجاور مکه معظمه بودند مزین دو اند یکی مزین صغیر و دیگری کبیر ایشان
مزین صغیر اند شیخ الاسلام گفته اند مزین بشیری رسید گفت نم اماته فاقبره شیر بر جای
خفته بود چون بسر کوه رفت گفت نم اذا شاء انشره شیر برپای خاست و زنده شد
وفات ایشان در سال سه صد و بست و هشت هجری و بقولی سه صد و بست و هفت
هجری بوده و قبر در مکه معظمه است

حضرت شیخ ابو علی ثقفی رحمه الله تعالی

نام ایشان محمد بن عبد الوهاب است ابو حفص حداد و حمدون قصار را دیده بودند وفات ایشان در سال سنه و بیست و هشت هجری بوده

حضرت شیخ ابو محمد مرتعش قدس سره

نام ایشان عبد الله بن محمد نیشاپوری است متوطن بوده اند ببغداد و مرید شیخ ابو حفص حداد و سید الطائفه را دیده بودند شیخ ابو حفص ایشان را سیاحت فرمودند هر سال هزار فرسنگ سفر میکردند پای برهنه و سر برهنه و هیچ شهری زیاده از ده روز توقف نمیکردند گاه بود که سه روز می بودند ایشان گفته اند هرگز خویشتن را بباطن خاص ندیدم تا خود را بظاهر عام ندیدم شخصی بایشان گفت فلان بر روی آب میرود فرمودند نزد من شخصی که مخالفت نفس کند بزرگتر است از آنکه در هوا و بر روی آب رود وفات ایشان در سال سنه و بیست و هشت هجری بوده

حضرت شیخ ابو یعقوب نهرجوری رحمه الله

نام ایشان اسحاق است بن محمد از علماء مشائخ بوده اند با سید الطائفه و عمرو بن عثمان مکی صحبت داشته اند و سالها در مکه معظمه مجاورت کردند مرید ابو یعقوب سوسی اند ایشان گفته اند دنیا دریاست و کناره آن آخرت است و کشتی آن تقوی و مردم همه مسافر و گفته اند زوال نعمتی را که شکر آن نکنی و پایدار نیست آنرا که کفران کنی و گفته اند هر که را سیری بطعام بود همیشه گرسنه بود و هر که را توانگری بمال بود همیشه درویش بود و هر که را به حاجت خود قصد خلق بود همیشه محروم بود و هر که را در کار خود یاری از خدای نخواهد همیشه مخذول بود وفات ایشان در سال سه صد و سی هجری بوده و قبر در مکه معظمه است

حضرت شیخ ابو الحسن صائغ دینوری

نام ایشان علی بن محمد بن سهیل است از کبار مشائخ دینور اند و ساکن بوده مصر مرید شیخ ابو جعفر صیدلانی و پیر شیخ ابو الحسن خرقانی و ابو عثمان مغربی اند وفات ایشان نیمه پانزدهم رجب سال سه صد و سی و یک هجری و بقولی سه صد و سی بوده و قبر ایشان در مصر است

حضرت شیخ ابوبکر بن طاهر [illegible]

نام ایشان عبدالله بن طاهر طائی است و از کبار مشایخ جبل و از اقران شبلی اند با یوسف بن حسین صحبت داشته اند وفات ایشان در سال سیصد و سی هجری بوده

حضرت عبدالله منازل قدس سره

یگانهٔ روزگار و صاحب اسرار بود عالم بعلوم ظاهر و باطن و محدث بوده و مرید حمدون قصار گفته اند هیچ کس فریضه از فرائض ضائع نکند الا که مبتلا گردد بضائع کردن سنتها و هر که بترک سنت مبتلا گردد زود باشد که در بدعت افتد و گفته اند ما بادب محتاج تریم که بسیار علم و گفته اند حقیقت فقر انقطاع است از دنیا و آخرت و مستغنی شدن بخداوند دنیا و آخرت و گفته اند عارف آنست که از هیچ چیزش عجب نیاید وفات ایشان در سال سیصد و سی و یک هجری بوده

حضرت شیخ ابراهیم بن شیبان الکرمانشاهی

کنیت ایشان ابو اسحاق و از مشایخ جبل و از اصحاب ابوعبدالله مغربی و ابراهیم خواص بوده اند و گفته اند هر که حرمت مشایخ نگاه ندارد و بدعوی های دروغ و گزافهای بی‌فروغ گرفتار شود و آن فضیحت گردد وفات ایشان در سال سیصد و سی و هفت هجری بوده

حضرت شیخ ابوعلی مشتولی قدس سره

نام ایشان حسن بن علی بن موسی است و مشتول دهی است بر ده فرسنگی مصر شاگرد ابوعلی کاتب و ابو یعقوب سوسی اند وفات ایشان در سال سیصد و چهل هجری بوده و قبر در مشتول است

حضرت شیخ ابوسعید اعرابی قدس سره

اصل ایشان از فارس بوده در نیشاپور سکونت داشتند از بزرگان مشایخ و مقتدای زمان خود بوده اند شاگرد شیخ ابوبکر شبلی اند و شیخ ایشان را بزرگ میداشتند وفات ایشان به نیشاپور در سال سیصد و چهل هجری بوده

حضرت شیخ جعفر الحذار رحمه الله

نام ایشان احمد بن محمد است و اصل ایشان از بصره و ساکن بودند بمکه معظمه در وقت خود

و شیخ حرم بوده اند ایشان را تصانیف بسیار است و با سید الطائفه صحبت داشته اند وفات ایشان در سال سه صد و چهل یا چهل و یک هجری بوده

حضرت شیخ ابراهیم بن احمد مولد الصوفی

کنیت ایشان ابو محمد است و صحبت داشته اند با سید الطائفه وفات ایشان در سال سه صد و چهل و یک هجری بوده و قبر در شیراز است

حضرت شیخ ابو القاسم الحکیم السمرقندی

کنیت ایشان ابو اسحاق از کبار مشائخ طریقت اند با ابو عبد الله جلا و ابراهیم قصار رقی صحبت داشته اند وفات ایشان در سال سه صد و چهل و دو هجری بوده

حضرت شیخ ابو القاسم بن عیسی البغدادی

نام ایشان اسحاق بن محمد بن اسمعیل است و با ابو بکر وراق صحبت داشته اند و ایشان را تفسیر است بر بعضی آیتهای کلام مجید و فرقان حمید بسی نکات و اشارات مشائخ سلف دران جمع کرده اند روزی میان خلق نشسته بودند و حکم میکردند یکی از بزرگان به زیارت آمد و ایشان را درهمان کار مشغول دید سجاده بر روی حوض انداخت و نماز کرد چون فارغ گشت مر او را گفتند ای برادر این خود که دکان کنند مرد آنست که در میان چندین شغل دل با خدای عز و جل نگاه تواند داشت وفات ایشان در روز عاشورا سال سه صد و چهل و دو هجری بوده قبر در موضع جاکردیزه سمرقند است

حضرت شیخ

نام ایشان فارس است از خلفای حسین بن منصور حلاج و معاصر امام ابو منصور ماتریدی بوده اند وفات ایشان روز عاشورا سال سه صد و چهل و دو هجری بوده و قبر در جاکردیزه سمرقند است

حضرت شیخ ابو العباس سیاری

دختر زاده احمد بن سیار اند و نام ایشان قاسم بن قاسم بن مهدی است و اصل از مرو و مرید ابو بکر واسطی اند و طریقه سیاریه منسوب با ایشان است و بنای این طریقه بر جمع و تفریق است

و صاحب علوم ظاهر و باطن بودند وفات ایشان در سال سنه صد و چهل و دو هجری واقع شده
و قبر در مصر است

حضرت شیخ ابو الخیر تیناتی الاقطع

نام ایشان حماد است و باصل از ده تیناة بوده اند که از توابع مصر است گویند تیناة از مصیصه است از ولایت مغرب و شیخ را نخل تینا گفتند و ایشان را بدو دست نیز دیده اند با شیر موانست و صاحب کرامات و مقامات بودند با سید الطائفه شیخ جنید و ابو عبدالله جلا صحبت داشته اند در طریق توکل یگانه بودند روزی یکی را دیدند که بر آب میرود گفتند اینچه بدعت است در خشکی بیا و راه برو دیگری را دیدند که بر هوا میرود گفتند اینچه بدعت است کجا میروی گفت بحج فرمودند فرود آی راه برو کیفیت دست بریدن ایشان در نفحات الانس مذکور است
وفات ایشان در سال سه صد و چهل و سه هجری بوده

حضرت شیخ ابو بکر مصری قدس سره

نام ایشان محمد بن ابراهیم و استاد ابو بکر رقی و دقی اند و شاگرد دقاق کبیر با سید الطائفه و نوری صحبت داشته اند وفات ایشان در سال سه صد و چهل و پنج هجری بوده

حضرت شیخ ابو مزاحم شیرازی قدس سره

نام ایشان ابراهیم و یعقوبی بن ابراهیم است و اصل از نیشاپور با سید الطائفه و رویم و ابو عثمان حیری و ابراهیم خواص صحبت داشته اند و چهل سال مجاور مکه معظمه بودند درین مدت در حرم بول نکردند بجهت تعظیم کعبه و شصت حج گذارده بودند پیوسته میفرمودند که من شصت سال خلای جنید بدست خود پاک کرده ام و باین فخر میکردند چون مشایخ وقت حلقه میزدند صدر همه ایشان بودند گویند در موسم حج عجمی آمد که برات من بده که حج گذارده ام و در دوزخ نخواهم رفت یاران تو مرا بتو اشارت داده اند که برات بستانم شیخ سادگی او را دیده دانستند که یاران با وی طایبه کرده اند بملتزم که محل استجابت دعاست اشارت کردند و گفتند آنجا رفته بگوی یا رب اعطینی البراة یعنی ای پروردگار من عطا کن مرا نجات از دوزخ ساعتی نگذشته بود که بازگشت و بدست او کاغذی بخط سبز بران نوشته بود

بسم الله الرحمن الرحیم بنده بیچاره فلان بن فلان من الناجی این است نجات نامه فلان پسر فلان از آتش و وفات ایشان در سال سه صد و چهل و هشت هجری بوده

حضرت شیخ ابو عمرو زجاجی قدس سره

کنیت ایشان ابو محمد است و اصل از بغداد و خانه محله ایست از بغداد شاگرد سید الطائفه و ابراهیم خواص و پیر شیخ ابو العباس نهاوندی اند و با نوری و رویم و سمنون و جریری صحبت داشته اند و ایشان بسیار یافته بوده اند و گفته اند و هزار پیر را می شناسم ازین طائفه پنجاه و شش هیچ گذارده بودند و گفته اند که روزی نزد جنید رفتم و ایشان را بیمار یافتم گفتم ای استاد با حق بگوی ترا عافیت دهد گفتند دوش میگفتم به سرم ندا آمد که تن ملک ماست خواهیم درست داریم و خواهیم بیمار تو کیستی که میان ما و ملک ما دخل کنی تصرف دور کن تا بنده باشی و وفات ایشان در سال سه صد و چهل و هشت هجری بوده و قبر ایشان در شونیزیه بغداد است نزدیک قبر سری سقطی و شیخ جنید است و مدت عمر نود و پنج سال

حضرت شیخ جعفر بن نصیر الخلدی الخواص قدس سره

نام ایشان علی بن احمد بن سهیل است و اصل ایشان از بوشنگ که در نواحی هرات از جوانمردان مشائخ خراسانند ابو عثمان حریری را دیده بودند و با ابو العباس عطا جریری و طاهر مقدسی و ابو عمرو دمشقی صحبت داشته اند ایشان گفته اند مردم سه گروه اند اولیا که باطن ایشان بهتر است از ظاهر ایشان و علما که ظاهر و باطن ایشان یکسان است و جهال که ظاهر ایشان بهتر است از باطن ایشان خود انصاف نمی دهند و از دیگران انصاف می طلبند یکی از ایشان طلب دعا کرد گفتند حق تعالی ترا از فتنه تو نگاه دارد و وفات ایشان در سال سه صد و چهل و هشت هجری بوده گویند بعد از وفات درویشی بسر خاک ایشان میرفت و از حق دنیا میخواست شبی بخواب دید که میگفتند ای درویش چون بسر خاک ما آئی دنیا مخواه اگر دنیا خواهی بسر خاک دنیاداران رو چون بسر خاک ما آئی همت از دو کون بریدن بخواه

حضرت شیخ ابو الحسین الصوفی القوشنجی قدس سره

متوطن بوده ایشان و با عبد الله بن جلا صحبت داشته اند وفات ایشان در سال سه صد و پنجاه هجری بوده

حضرت شیخ ابو بکر بن داؤد دینوری

کنیت ایشان ابو محمد و نام پدر بن عبد اللہ ہست اصل ایشان از ری مولد و منشا نیشاپور بوده از مشائخ کبار و عالم بعلوم ظاہر بودند با سید الطائفہ و محمد بن فضیل بلخی و رویم و سمنون و ابو علی جرجانی و محمد حامد و خیر ہم صحبت داشتہ اند و از کبار اصحاب ابو عثمان حیری بوده اند وفات ایشان در سال سہ صد و پنجاه و سہ ہجری رو داده

حضرت شیخ بندار بن حسین بن محمد بن مہلت شیرازی

کنیت ایشان ابو الحسین است و اصل از شیراز مرید شیخ شبلی و استاد ابو عبد اللہ خفیف اند و با جعفر حدا صحبت داشتہ اند از ایشان پرسیدند کہ تصوف چیست گفتند و فا بعہد شیخ الاسلام گفتہ اند و فا بعہد آن است کہ ہر چہ بر دل گذشت کہ برای او بکنی آن را بکنی وفات ایشان در ارجان سال سہ صد و پنجاه و سہ ہجری و شیخ ابو ذرعہ طبری ایشان را غسل داده

شیخ عبد الملک بن علی بن عبد اللہ بن عمر الکازرونی رحمہ اللہ

کنیت ایشان ابو عمر و اصل ایشان از کازرون فارس است مستجاب الدعوات بودند و از جملہ ابدالان و صاحب کشف و کرامات وفات ایشان روز سہ شنبہ بست و ششم ذیحجہ سال سہ صد و پنجاه و ہشت ہجری بوده

شیخ علی بن بندار بن حسین الصوفی الصیرفی

کنیت ایشان ابو الحسن است و از بزرگان مشائخ نیشاپور اند با سید الطائفہ و رویم و سمنون و ابن عطا و جریری صحبت داشتہ اند و بسیاری از مشائخ را دریافتہ و در حدیث ثقہ بودند ایشان گفتند دور باشید از مشغولی بخلق کہ امروز در مشغولی خلق سودی نمانده است روزی با شیخ عبد اللہ خفیف بہ تنگی بلی رسیدند شیخ ابو عبد اللہ ایشان را گفت پیش رو ای ابو الحسن گفتند بچہ سبب پیش روم شیخ ابو عبد اللہ گفتند تو شیخ جنید را دیده و من ندیده ام و این را از انجہت گفتند کہ دیدار مشائخ نسبتی است بزرگ این طائفہ را و مرتبہ ایست بلند این قوم را کہ گویند این مرد یست فلان پیر را دیده و با فلان شیخ صحبت داشتہ وفات ایشان در سال سہ صد و پنجاه و نہ ہجری بوده

حضرت شیخ ابوبکر الدقاق رحمه الله

نام ایشان محمد بن داود دمشقی است و گفته اند دینوری الاصل اند اما ساکن بوده اند به شام مرید دقاق کبیر اند حضرت سید الطائفه را دیده اند وقتی در بادیه بنالیدند و گفتند الهی از آن خود که مرا دادی بهره من چیزی بر دل من آشکارا کن تا جان بیاساید چیزی بر ایشان بگشادند و رازی بر ایشان افتاد نزدیک بود که تباه شوند گفتند الهی بپوش که طاقت ندارم آنگه بپوشیدند وفات ایشان در شام سال سنه صد و پنجاه و نه هجری و مدت عمر شریف

صد و بیست سال

حضرت شیخ ابو الحسن بن سالم البصری

استاد ابوطالب مکی و مرید سهیل بن عبدالله تستری اند و آخر کسی که از مریدان سهیل بن عبدالله فوت کرده اند ایشانند وفات ایشان در سال سنه صد و شصت هجری بوده

حضرت شیخ ابوبکر مفید قدس سره

نام ایشان محمد بن احمد بن ابراهیم است و اصل از جرجرآباد از بزرگان مشائخ بوده اند سید الطائفه و یوسف بن حسین را دیده اند و با عثمان حیری صحبت داشته اند وفات ایشان

در سال سنه صد و شصت و پنج هجری بوده

حضرت شیخ اسمعیل نیشاپوری قدس سره

نام ایشان اسمعیل بن نجید بن احمد السلمی است جد شیخ عبدالرحمن سلمی اند از جانب مادر از اصحاب ابوعثمان حیری اند و سید الطائفه را دیده بودند و در حدیث ثقه اند وفات ایشان

در سال سنه صد و شصت و پنج هجری یا شش است

حضرت شیخ ابوعمرو بن نجید

نام ایشان محمد بن احمد المقری است با یوسف بن حسین و عبدالله خراز رازی و مظفر کرمانشاهی و رویم و جریری و ابن عطا صحبت داشته اند گویند پنجاه هزار دینار میراث با ایشان رسید و همه را بر فقرا نفقه کرده بودند و تجرید احرام حج بستند وفات ایشان در سال

سنه صد و شصت و شش هجری بوده

حضرت شیخ ابو عبدالله مقری رحمه الله

حافظ و امام بغداد بوده‌اند و در حدیث شاگرد عبدالله بن احمد بن حنبل اند رضی الله عنهم سید الطائفه شیخ جنید را دیده بودند وفات ایشان در ذی حجه سال سه صد و شصت هجری بوده و قبر در بغداد است

حضرت شیخ ابو بکر قطبی رحمه الله

نام پدر ایشان محمد بن موسی نیشاپوری است جامع بودند میان ظاهری و باطنی حاکم ابو عبدالله گفته‌اند بیست و چند سال با ایشان صحبت داشته‌ام گمان میبرم که فرشته بر وی گناهی ننوشته باشد وفات ایشان در سال سه صد و شصت و هشت هجری بوده

حضرت شیخ ابو احمد قدس الله تعالی سره

نام ایشان احمد بن عطا است از کبار مشائخ شام اند و ساکن صور بوده‌اند ایشان گفته‌اند که سه شبانه روز نوشتن جبل از مرو بسر بوده و درویشی گیر و وفات ایشان در سال سه صد و شصت و نه هجری است و قبر در صور بود که الحال آن زمین را آب گرفته

شیخ ابو عبدالله رودباری رحمه الله

نام ایشان محمد بن سلیمان صعلوکی الفقیر و اصل از نیشاپور است در شریعت و طریقت امام وقت بوده‌اند با شبلی و مرتعش و ابو علی ثقفی صحبت داشته‌اند و صاحب ابن عباد گفته که ابو سهیل مثل خود ندیده و ما نیز مثل او ندیدیم ولادت ایشان در سال دو صد و نود هجری و وفات در سال سه صد و شصت و نه هجری بوده و مدت عمر هفتاد و نه سال

شیخ ابو سهیل صعلوکی

کنیت ایشان ابو اسحاق است با سید الطائفه صحبت داشته‌اند شیخ ابو عبدالرحمن سلمی گفته‌اند ایشان را گفتم مرا وصیتی کن گفتند کاری بکن که از آن پشیمان شوی وفات ایشان در سال سه صد و شصت و نه هجری بوده

حضرت شیخ ابراهیم بن ثابت

نام ایشان محمد بن محمد الحکیم است و اصل از ترمذ آمده در بلخ می‌بودند مرید محمد بن علی حکیم ترمذی اند

و با احمد خضرویه صحبت داشته بودند و صاحب تصانیف اند توریت و انجیل و زبور و دیگر کتب آسمانی خوانده بودند و دیوان اشعار نیز دارند و گفته اند اگر طمع را پرسند که پدر تو کیست گوید شک در مقدور و اگر گویند پیشهٔ تو چیست گوید کسب کردن ذل و خواری و اگر گویند نهایت چیست گوید نومیدی وفات ایشان در سال سنه صد و هفتاد هجری بوده و قبر در ترمذ است

شیخ ابوبکر فراز رحمه الله

نام ایشان محمد بن حمدون الفراء است از اجلهٔ مشایخ نیشاپور بودند با ابوعلی ثقفی و عبدالله منازل و ابوبکر شبلی و ابوبکر طاهر ابهری و مرتعش صحبت داشته اند شیخ هم گفته اند اگر من ابوبکر فراء را ندیدمی صدوقی نمی بودم وفات ایشان در سال سنه صد و هفتاد هجری واقع شده

حضرت شیخ ابوالحسین حصری

نام ایشان علی ابن ابراهیم است در اصل از بصره و ساکن بودند بغداد حنبلی مذهب اند و مرید شیخ شبلی میفرمودند که هرگز شمس بی اذن من طلوع نکرده و گفته اند سحرگاهی مناجات کردم که الهی از من راضی هستی که من از تو راضی ام ندا آمد که ای کذاب اگر تو از من راضی میبودی رضای ما طلب نمی کردی وفات ایشان بروز جمعه ماه ذی حجه سال سنه صد و هفتاد و یک هجری بوده

حضرت شیخ ابوالقاسم نصرآبادی

نام ایشان ابراهیم بن محمد بن محمویه است مولد و مقام نیشاپور مرید شیخ شبلی اند و جامع بودند میان علوم ظاهر و باطن در علم حدیث و فقه ثقه اند واسطی را دیده بودند و با ابوعلی رودباری و مرتعش و ابوبکر طاهر ابهری صحبت داشته اند و در آخر مجاور مکه معظمه گشتند وفات ایشان در نفحات الانس مذکور است بخط مولانا عبدالرحمن جامی قدس سره که در سال سنه صد و هفتاد و دو هجری گذشته اند و بقول امام یافعی و کتاب محاسن الاخبار و رساله امام قشیری در ماه ربیع الاول در سال سنه صد و شصت و هفت است و قول اصح همین است

حضرت شیخ ابوبکر طرسوسی الحرمی

نام ایشان علی بن احمد بن محمد طرسوسی است چندین سال مجاور مکه معظمه بودند ایشان را

طاوس الحرمین بیخواندند شاگرد ابوالحسن مالکی اند و با ابراهیم شیبان کرمانشاهی صحبت داشته اند و بایشان نسبت درست میکردند وفات ایشان در سال سه صد و هفتاد و چهار هجری بوده
و قبر در مکه معظمه است

حضرت شیخ عبدالواحد بن علی السیاری

ایشان شاگرد و خواهرزادهٔ ابوالعباس سیاری اند روزی صوفیان را دعوت کردند و آنها بسماع مشغول بودند یکی از آن میان بهوا بر شد و ناپدید گشت و هرگز پیدا نیامد سرای خود را بر صوفیان وقف کردند و درین کار در آمدند وفات ایشان در سال سه صد و هفتاد و پنج هجری
واقع شده

حضرت شیخ عبدالله برقی

اصل ایشان از برق مضافات خوارزم است و در بخارا متوطن شده اند و در فقه و شعر و لغت و نحو و علم معرفت امام بودند وفات ایشان در سال سه صد و هفتاد و شش هجری روی داده

حضرت شیخ ابونصر سراج

نام ایشان عبدالله بن علی الطوسی است و لقب طاوس الفقرا و تصانیف بسیار دارند از انجمله کتاب لمع است در علم تصوف مرید ابومحمد مرتعش اند و سری سقطی و سهیل تستری را دیده بودند در شب زمستانی آتش میسوخت و در معارف سخن میرفت ایشان را حالتے پدید آمد در میان آتش خدای را سجده کردند و روی ایشان از آتش آسیبے نرسید از ان سوال کردند گفتند کسیکه بدرگاه او آبروی خود ریخته باشد آتش روی او را نتواند سوخت وفات ایشان در سال سه صد و هفتاد و هشت هجری بوده و قبر ایشان در طوس است گفته اند هر جنازه که از پیش خاک من بگذرانید مغفور بود بحکم این بشارت اهل طوس
جنازه ها را از پیش مرقد ایشان میگذرانند

حضرت شیخ ابوقاسم رازی قدس سره

نام ایشان جعفر بن احمد بن محمد است متوطن نیشاپور بودند و با ابن عطا و محمد بن الجوا عکی و ابوعلی رودباری صحبت داشته اند مشائخ ری گفته اند چهار چیز در ابوالقاسم جمع است

از کسی اسعد جمال و مال و زهد و تجارت بکمال وفات ایشان در سال سه صد و هفتاد و هشت هجری بوده

حضرت شیخ ابو القاسم المقری

نام ایشان جعفر بن احمد بن محمد المقری است برادر ابو عبد الله مقری اند از مشائخ خراسان بوده‌اند و با ابن عطا و جریری و ابو بکر بن ابی سعدان و ابو علی رودباری و ابو بکر ممشاد دینوری صحبت داشته‌اند وفات ایشان به نیشاپور در سال سه صد و هفتاد و هشت هجری واقع شده است

حضرت شیخ ابو بکر کلاباذی قدس سره

نام ایشان محمد بن ابراهیم بن یعقوب الکلاباذی البخاری است کتاب تعرف از تصانیف ایشان است و بعضی از بزرگان گفته‌اند اگر تعرف نبودی تصوف دانسته نشدی وفات ایشان در بخارا روز جمعه نوزدهم جمادی الاولی سال سه صد و هشتاد و بقولی هشتاد و چهار هجری روی داده

حضرت شیخ ابو الخیر حبشی قدس سره

نام ایشان اقبال بوده و لقب ایشان طاوس الحرمین گویند هرگاه به روضه مقدسه حضرت رسالت پناه صلعم در آمدی و گفتی السلام علیک یا رسول الثقلین جواب آمدی وعلیک السلام یا طاوس الحرمین و ایشان غلامی بودند حبشی الاصل در وقت بندگی نیز بندگی حق سبحانه تعالی اشتغال تمام داشتند و همیشه خواجه ایشان میگفت از من چیزی بخواه هیچ نمی خواستند روزی الحاح بسیار کرد گفتند اگر میخواهی برای خدا مرا آزاد کن خواجه گفت که من چندین سال است که ترا آزاد کردم در حقیقت تو خواجه بودی و من بنده پس خواجه خود را وداع کرده روی به بغداد آوردند شصت سال مجاور حرمین شریفین بودند و هرگز از هیچکس چیزی طلب نکردند هرگاه میخواستند از کسی سوال کنند هاتفی آواز میداد که شرم نمی داری روئیکه به آن پیش ما سجده میکنی آنرا پیش غیر ما خوار گردانی شیخ عمو و شیخ ابو العباس به دیدار ایشان فخر می کردند وفات ایشان بمکه معظمه است

در سال سه صد و هشتاد و سه هجری

حضرت شیخ احمد بن ابراهیم المسبوحی قدس سره

کنیت ایشان ابو علی است و از اجله متقدمان مشائخ بغداد بودند با شیخ سری سقطی صحبت

روا داشته اند گفته اند ایشان با یک پیرهن و رداء وی نعلینے بی آنکه کوزه و کوزه بردار هیچ میگذرانند و در تمام راه بغداد تا مکه معظمه بوی سبیلے بگذرانیدند وفات ایشان در شعبان در سال سه صد و هفتاد و شش هجری بوده و مدت عمر هشتاد و سه سال

حضرت شیخ ابو الحسین بن سمعون

نام ایشان محمد است و لقب ناطق بالحکمة و مشهور اند با ابن سمعون از مشائخ بغداد و معاصر شیخ شبلی بوده اند ابن سمعون گفته اند هر سخنی که از ذکر خالی است لغو است و هر خاموشی که از فکر خالی است سهو است و هر نظر که از عبرت خالی است لهو است و شیخ الاسلام گفته اند ابن سمعون نیک نیم چراکه بصری استاد مرا میرنجانید و هر که استاد را رنجاند و تو از تو نرنجی سگ به از تو بود ولادت ایشان در سال سه صد هجری بوده و وفات روز جمعه پانزدهم ذیقعده یا ذی حجه در سال سه صد و هشتاد و شش یا هفت هجری است و ایشان را در خانه که می بودند دفن کردند بعد از سی و نه سال خواستند که بگورستان نقل کنند کفن ایشان همچنان تازه بوده

حضرت شیخ ابو طالب مکی

نام ایشان محمد بن علی بن عطیه الحارثی است و منشا مکه معظمه است مرید شیخ ابو الحسن محمد بن ابی عبد الله احمد بن سالم البصری اند وفات ایشان در جمادی الآخر سال سه صد و هشتاد و شش هجری بوده

حضرت شیخ ابو بکر السوسی قدس سره

نام ایشان محمد بن ابراهیم الصوفی السوسی است در شام متوطن بوده اند و صاحب خوارق و کرامات وفات ایشان بدمشق در ماه ذی حجه سال سه صد و هشتاد و شش واقع شده

حضرت شیخ ابو القاسم دینوری واعظ

نام ایشان عبد الصمد بن عمر بن اسحاق است در فقه و حدیث و زهد و ورع و مجاهده نفس و صدق امام وقت خود بودند قوت ایشان از اجرت کوفتن ادویه عطاران بود وفات ایشان روز سه شنبه بیست و چهارم ذی حجه سال سه صد و نود و هفت هجری واقع شده و قبر نزدیک قبر امام احمد حنبل است قدس الله سره

حضرت خواجه یحیی بن عمار الشیبانی قدس سره

اصل ایشان از عمانست شیخ عبدالله خفیف را دیده بودند و شیخ الاسلام حضرت خواجه عبدالله انصاری در ایام طفولیت ایشان را دیده اند و خواجه یحیی فرموده اند که بعد از ما بجاهل با عبدالله بنشستند و ملحدان و مبتدعان به ابراه آورد و هم شیخ الاسلام گفته اند که رسوم علم بهرات خواجه یحیی آورد وفات ایشان در سال چهارصد و دو هجری بوده

حضرت شیخ عثمان بن ابو عمرو باقلانی

از بزرگان این قوم بوده اند گویند که هیچگاه از خانهٔ خود بیرون نیامدند مگر برای نماز جمعه و شیخ چند از خرما در خانه داشتند که قوت ایشان از آن بود وفات ایشان در رجب سال چهارصد و دو بوده عمر هشتاد و چهار سال

حضرت شیخ ابو علی دقاق

نام ایشان حسن بن محمد بن دقاق است مرید شیخ ابو القاسم نصرآبادی بودند و بسیاری از مشایخ را دریافته بودند استاد ابو قاسم قشیری داماد و شاگرد ایشان بودند روزی پیری بمجلس ایشان درآمد به نیت آنکه از توکل چیزی بپرسد و شیخ دستاری نیکو بر سر داشتند دل آن پیر بآن میل کرد گفت ایها الاستاد توکل چه باشد گفت آنکه طمع از دستار مردم کوتاه کنی و دستار را باو داد وفات ایشان به نیشاپور بوده در ماه ذیقعده سال چهارصد و پنج و بقولی چهارصد و شش هجری

حضرت شیخ ابو عبد الرحمن سلمی

نام ایشان محمد بن حسین بن محمد بن موسی اسلمی است صاحب تفسیر حقائق و طبقات مشایخ از تصانیف ایشان بعدد رسیده مرید شیخ ابو القاسم نصرآبادی مرید شیخ شبلی و شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس الله سره بعد از وفات پیر ابو الفضل از دست شیخ ابو عبد الرحمن خرقه پوشیده اند و حضرت مولانا عبد الرحمن جامی که در نفحات الانس در ذکر بعضی از مشایخ آورده اند که فلان از طبقهٔ اولی است فلان از طبقهٔ ثانی از کتاب طبقات ایشان است وفات ایشان در ماه شعبان چهارصد و دوازده هجری واقع شده

حضرت شیخ ابو سعید مالینی

نام ایشان احمد بن محمد بن اسمٰعیل بن حفص است و اصل از مالین و آن موضعی است از توابع هرات از
بزرگان این قوم اند و در حدیث ثقه بودند و کتابت عالم را سیر نموده اند و بصحبت بسیاری از
مشایخ رسیده اند وفات ایشان در عشر شوال سال چهار صد و دوازده هجری روی داده است

حضرت شیخ ابو الحسین بن جهضم همدانی

نام ایشان علی است شاگرد کتانی و جعفر خلدی اند از مشایخ حرم بودند و ایشان را کتابی است
معتبر بهجة الاسرار نام که در آن خوارق و احوال حضرت غوث اعظم شیخ عبد القادر جیلی رضی الله عنه نوشته اند
وفات ایشان در سال چهار صد و چهار هجری بوده

حضرت شیخ عبد الله طاقی

نام ایشان محمد بن فضیل بن الطاقی سجستانی الهروی است مرید موسی بن عمران جیرفتی و از
استادان و پیران شیخ الاسلام اند وفات ایشان در غرهٔ ماه سال چهار صد و شانزده
هجری است و قبر در هرات واقع است

حضرت شیخ ابو عبد الله داستانی

نام ایشان محمد بن علی داستانی و لقب شیخ المشایخ نسبت ارادت ایشان بسه واسطه
بشیخ عمر بسطامی که برادرزاده و مرید حضرت سلطان بایزید بسطامی اند میرسد و از اقران
شیخ ابو الحسن خرقانی اند وفات ایشان در ماه رجب سال چهار صد و هفده هجری است
و مدت عمر پنجاه و نه سال

حضرت شیخ ابو منصور اصفهانی قدس سره

از کبار مشایخ زمان و بزرگان صوفیه بودند وفات ایشان در ماه رمضان سال چهار
صد و هژده هجری بوده

شیخ سالار مسعود غازی قدس سره

شیخ عبد الحق دهلوی نوشته اند که از سروران و غازیان لشکر سلطان محمود غزنوی اند
در اوائل اسلام در هندوستان فتوحات بسیار نموده بدرجهٔ شهادت رسیده اند

و خوارق و کرامات بسیار بعد از وفات از ایشان ظاهر گشته و میگردد و خلق هنود هم معتقد ایشانند وفات ایشان در سال چهار صد و شصت و نه هجری بوده و قبر در قصبه بهرایچ است و جمع کثیری هر سال در روز عرس بزیارت روضه ایشان علمهای بسیار از اطراف و اکناف هندوستان جمع می شوند و نذر و نیاز بسیار می برند

حضرت شیخ ابوعلی سیاه قدس سره

از کبار مشایخ مرو اند و با شیخ ابوالعباس قصاب و احمد نصر معاصر بوده اند و باستاد ابوعلی دقاق صحبت داشته اند در ابتدای دهقانی میکرده اند و سی سال روزه داشتند چنانچه کسی مطلع نشد شخصی با ایشان گفت هیچ کس باشد که عیب خلق داند گفتند باشد گفت پس الله تعالی ستار العیوب نبود شیخ گفتند خویش را از من بپوش فی الحال آن مرد ماس گرد و جامه او پاره شد و برهنه گشت شیخ زاری شدند تا دعا کردند آن مرد بحال خود باز آمد وفات ایشان بمرو در شعبان سال چهار صد و بست و چهار هجری بوده

حضرت شیخ ابواسحاق بن شهریار گازرونی

نام ایشان ابراهیم و اصل ایشان از فارس است و انتساب ایشان در تصوف بشیخ ابوعلی حسین بن محمد الفیروزآبادی الاکار است و ابوحسین جهضم را دیده اند و در حدیث ثقه بوده اند و معاصر بودند با صاحب کشف المحجوب لیکن ملاقات واقع نشده یکی از وزرا با شیخ ارادت تمام داشت هر چند چند گرد شیخ از و چیزی قبول نکرده پیغام بشیخ فرستاد که چون چیزی قبول نمی کنی از برای تو چند بنده را آزاد کردم و ثواب آنرا بتو بخشیدم شیخ فرمودند که پیغام بمن رسیده و شکر نیکوئی تو ادا کردم لیکن آزاد کردن بندگان مذهب من نیست مذهب من بنده گردانیدن آزادانست بمهربانی و احسان وفات ایشان در ذیقعده سال چهار صد و بست و شش هجری بوده

حضرت شیخ ابومنصور محمد الانصاری قدس سره

پدر شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری اند و مرید شریف حمزه عقیلی و خدمت ابوالمظفر ترمذی کرده بودند شیخ الاسلام گفته اند که شیخ احمد کوفانی مرا گفت که در همه عالم گشتم چون پدر خود ندیدم و هم گفته اند که هفتاد و چند سال علم آموختم و نوشتم و بشیخ بردم وی را اعتقاد و با نهم

از پدر خود اندوخته بوده‌اند و وفات ایشان در ماه شعبان سال چهارصد و سی هجری بوده و قبر ایشان در بلخ نزدیک بقبر شریف حضرت عکاشه است

حضرت شیخ ابو سعید بن ابو الخیر قدس سره

نام ایشان فضل الله است و اصل از مهنه خراسان سلطان وقت و سرور اهل طریقت و پیشوای زمره حقیقت بوده‌اند و صاحب علوم ظاهر و باطن و مشرف القلوب و همه اهل آن زمان مسخر ایشان بودند نسبت ارادت ایشان بشیخ ابو الفضل بن حسن سرخسی است و ایشان مرید ابو نصر سراج و ایشان مرید ابو محمد مرتعش و ایشان مرید سید الطائفه حضرت شیخ جنید بغدادی و بعد از فوت پیر ابو الفضل خرقه از شیخ عبد الرحمن سلمی پوشیده‌اند و جهت حل بعضی مشکلات یکسال با شیخ ابو العباس قصاب آملی بودند گویند شبی شیخ ابو العباس از صومعه بیرون آمدند چون فصد کرده بودند رگ کشاده شده بود شیخ ابو سعید ازان حال خبردار شدند از زاویه خود پیش شیخ رفتند و دست ایشان را شسته بستند و جامه را فرود آورده جامه خود پیش ایشان داشتند شیخ گرفته پوشیدند و شیخ ابو سعید جامه را شسته و خشک کرده پیش شیخ آوردند شیخ اشارت کردند که پیش شیخ ابو سعید پوشیده بزاویه خود رفتند چون بامداد اصحاب حاضر شدند جامه شیخ ابو العباس را در بر شیخ ابو سعید و جامه شیخ ابو سعید را در بر شیخ ابو العباس دیده متعجب شدند شیخ ابو العباس فرمودند که دوش نثارها رفت و همه نصیب این جوان بهنگی گشت مبارکش باد و حضرت شیخ ابو سعید را اشعار نیکو در تصوف بسیار است و این از انجمله است رباعی جسمم همه اشک گشت و چشمم بگریست ✤ در عشق تو بی چشم همه باید زیست ✤ از من اثری نماند این عشق از چیست ✤ چون من همه معشوق شدم عاشق کیست ✤ در راه یگانگی نه کفر است و نه دین ✤ یک گام ز خود برون نه و راه ببین ✤ ای جان جهان تو راه اسلام گزین ✤ با مار سیه نشین و با خود منشین ✤ تا روی ترا بدیدم ای شمع طراز ✤ نی کار کنم نه روزه دارم نه نماز ✤ چون با تو بوم مجاز من جمله نماز ✤ چون بی تو بوم نماز من جمله مجاز ✤ و این رباعی نیز از حضرت ایشان است بجهت تپ مجرب است که بر کاغذ نوشته ببندد رباعی ای در صفت ذات تو حیران که و مه ✤ وز جمله جهان

خدمت در گازرگاه نزد ... بطالت توستان و شما هم اندر ای ... یارب تو بفضل خویش بستان و بده +
و از حضرت شیخ پرسیدند که تصوف چیست فرمودند آنچه در سر داری بنهی و آنچه در کف داری
بدهی و از آنچه بر تو آید نجهی و با ایشان گفتند که فلان کس بر روی آب میرود فرمودند سهل است
بزغی و صعوه نیز بر آب میرود و گفتند فلان کس در هوا میپرد گفتند زغنی و مگسی نیز در هوا می‌پرد
گفتند فلان در یک لحظه از شهری بشهری میرود گفتند شیطان در یک نفس از مشرق بمغرب
میرود و این چنین چیزها را بس قیمتی نیست مرد آنست که در میان خلق نشیند و داد و ستد کند
و زن خواهد و با مردم در آمیزد و یک لحظه از خدای خود غافل نباشد ولادت حضرت شیخ روز
یکشنبه غره محرم سال سه صد و پنجاه و هفت وفات ایشان در شب جمعه چهارم شعبان سال
چهار صد و چهل هجری و مدت عمر شریف ایشان هزار ماه است حضرت شیخ وصیت کرده بودند
که این ابیات را پیش جنازه ما بخوانید ابیات خوب‌تر اندر جهان از آنچه بود کار +
دوست بر دوست رفت یار بر یار + آن همه اندوه بود این همه شادی + و آن همه گفتار
بود و این همه کردار + و قبر در ... است

حضرت شیخ عمو قدس سره

کنیت ایشان ابو اسمعیل است و نام احمد بن محمد بن حمزه صوفی شیخ ابوالعباس نهاوندی
لقب ایشان عمو کردند مشایخ بسیاری را خدمت کرده بودند و با شیخ الاسلام صحبت داشته‌اند
و کمال یگانگی در میان یکدیگر بوده وفات ایشان در رجب سال چهار صد و چهل و یک هجری
است و مدت عمر نود و دو سال و قبر در گازرگاه هرات است نزدیک مسجد جامع

حضرت شیخ ابو عبدالله باکو رحمه الله

نام ایشان علی محمد بن عبدالله است و معروف بابن باکویه در جوانی شیخ ابو عبدالله خفیف را
دیده‌اند و با استاد ابوالقاسم قشیری و شیخ ابوسعید و شیخ ابوالعباس نهاوندی ملاقات
کرده بودند وفات ایشان در شیراز سال چهار صد و چهل و دو هجری است

حضرت شیخ ابوالحسن رودی رحمه الله

نام ایشان علی بن محمود بن ابراهیم است از کبار مشایخ وقت بودند مرید شیخ ابوالحسن حضرمی اند

با شیخ ابوالحسن علی صحبت داشته اند و ایشان فرموده اند که با او از شیخ صحبت داشتم و از
هر یک حکایتی یاد دارم و باطل روزی با ایشان منسوب است که برای پیر خود ابوالحسن حصری
شاگرد بوده اند وفات ایشان در رمضان سال چهارصد و پنجاه و یک هجری روی داده و مدت
عمر شصت و پنج سال است

حضرت شیخ پیر علی هجویری قدس سره

شیخ علی هجویری ... است و نام پدر عثمان ابن ابی علی الجلابی الغزنوی و ایشان صاحب صحو
بوده اند چنانچه درین باب می فرمایند که شیخ من جنیدی مذهب بود و می گفت که سکر بازیگاه کودکان
است و صحو فناگاه مردان و من که علی بن عثمان الجلابی ام می گویم موافقت شیخ خود هر که کمال حال
صاحب سکر صحو باشد و کمترین درجه اندر صحو از رؤیت باز ماند که بشریت بود پس صحوی که آفت
باید بهتر از سکری که عین آن آفت بود مرید شیخ ابوالفضل بن حسن ختلی اند و ایشان مرید حصری
و ایشان مرید شیخ شبلی اند و شیخ ابوالقاسم گرگانی و شیخ ابوسعید ابوالخیر و شیخ ابوالقاسم قشیری
و بسیاری از مشایخ را دیده اند حنفی مذهب بوده و اصل ایشان از غزنین است و جلاب و هجویر
دو محله است از محلات شهر غزنین است که انتقال کرده اند از یکی به دیگری و قبر والدهٔ بزرگوار
ایشان در غزنین است و مسجدی که خود ساخته بودند محراب آن نسبت بمساجد دیگر مایل بسمت
جنوب است گویند علمای آن وقت بر شیخ درین باب اعتراض کردند روزی همه را جمع نموده خود امام
شده در آن مسجد نماز گذاردند و بعد از نماز بحاضران گفتند که نگاه کنید که کعبه بکدام سمت است
حجابها از میان برخاست و کعبه محاذی نمود انگشت و قبر ایشان متصل مسجد ایشان است
و قبر والدهٔ ماجده نیز در غزنین است متصل تاج الاولیا که خال پیر علی هجویری اند و خانوادهٔ
ایشان خانوادهٔ زهد و تقوی بوده و حضرت پیر علی هجویری را تصانیف بسیار است اما
کشف المحجوب مشهور و معروف است و هیچکس را بر آن سخن نیست و مرشدی است کامل
در کتب تصوف بخوبی آن در زبان فارسی کتابی تصنیف نشده و خوارق و کرامات زیاده
از حد و نهایت و بارها بر قدم تجرید و توکل سفر کرده اند و آخر از سیاحی بسیار در دار السلطنت
لاهور رسیده اقامت ورزیدند اهل آن دیار همه مرید و معتقد او گشتند و لاهور شهریست

عظیم و متبرک نفائس ربع مسکون درین شهر هم بسیار بود امروز مجمع اولیا و صلحا و علما و فضلا است
و مزارات متبرکه بسیار دارد و از مردم صحیح القول شنیده شد در یک محله ملاکر از محلات این
شهر است قریب به سی هزار حافظ قرآن مجید از مرد و زن و صغیر و کبیر بیش از دو بالی که درین شهر
شده بوده اند و اکنون نیز در آن محله حفاظ بسیار اند وفات ایشان در سال چهار صد و پنجاه
و شش و بقولی شصت و چهار هجری بوده و قبر در میان شهر لاهور مغربی قلعه واقع شده و خلقی
انبوه هر شب جمعه به زیارت آن روضه منوره مشرف میگردند و مشهور است که هر که چهل شب جمعه
یا چهل روز پیهم طواف روضه شریفه ایشان بکند هر حاجتی که داشته باشد بحصول می انجامد
فقیر نیز به زیارت روضه منوره ایشان صدر الدین و خال ایشان مشرف گشته

حضرت شیخ ابو القاسم قشیری قدس سره

نام ایشان عبد الکریم بن هوازن القشیری است از مشائخ خراسانند و رساله قشیریه و تفسیر
لطائف الاشارات از تصانیف ایشان است مرید و داماد شیخ ابو علی دقاق و استاد
شیخ ابو علی فارمدی اند و صاحب کشف المحجوب گفته است که امام قشیری را از ابتدای
حالش پرسیدم گفت وقتی مرا سنگی می بایست از بهر روزن خانه هر سنگ که میگرفتم همه گوهر
می انداختم وفات ایشان در ربیع الآخر سال چهار صد و شصت و پنج هجری بوده

شیخ الاسلام حضرت خواجه عبد الله انصاری قدس سره

کنیت ایشان ابو اسمعیل است و نام پدر ایشان ابو منصور محمد الانصاری و لقب شیخ الاسلام
و هر جا که در نفحات الانس و این کتاب شیخ الاسلام مطلق مذکور شده مراد ایشانند مرید
پدر خود اند و اصل ایشان از هرات است و از فرزندان ابو منصور مست انصاری ابن
ابو ایوب انصاری که صاحب رحل رسول صلعم بوده اند و مست انصاری در زمان خلافت
حضرت امیر المومنین عثمان رضی الله عنه با احنف ابن قیس بخراسان آمده در هرات ساکن
شده شیخ الاسلام از بزرگان و محدثان و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند
در زمانه خود یگانه بوده اند فرموده اند که اول مرا در دبیرستان زنی کردند چون چهار ساله
شدم مرا در دبیرستان بالیشی کردند چون نه ساله شدم املا نوشتم از قاضی ابو منصور و از

پانزده یا چهارده ساله بودم مرا بمجلس بنشاندند و من در دبیرستان ادیب خود بودم که شعر عربی می‌گفتم چنانچه دیگران حسد می‌بردند و اشعار ایشان از شش هزار بیت عربی بیش است و گفته‌اند یک لک بیت اشعار عرب یاد دارم و گفته‌اند که من سه صد هزار حدیث یاد دارم با هزار هزار اسناد و گفته‌اند که هیچکس بروزگار من آن نکرده که من اگر دست بر اندام خود نهادم می‌گفتند این چیست آن را حدیثی داشتم و گفته‌اند من از صد هزار حدیث نوشته‌ام همه سنی بوده‌اند و صاحب حدیث فرموده‌اند که قاضی ابراهیم باخرزی مرا گفت الله تعالی را بخواب دیدم گفتم خداوندا بنده کی بتو رسد گفت آنگاه که او را هیچ باخ نماند که او را از هیچ بازدارد و ولادت ایشان روز جمعه وقت غروب آفتاب ماه شعبان در فصل بهار سال سیصد و نود و شش هجری و وفات ایشان در ذهم ربیع الاخر سال چهارصد و هشتاد و یک هجری بوده و مدت عمر شریف ایشان هشتاد و پنج سال و قبر در گازرگاه هرات است

حضرت شیخ ابوالحسن نجار رحمه الله

از بزرگان مشایخ بوده‌اند و درود گری میکردند و در قهندزی بودند بروشنی که ایشان را کسی نمی‌شناخت وفات ایشان روز جمعه دوم ماه ذی حجه سال چهارصد و هشتاد و یک هجری بوده و مدت عمر هشتاد و چهار سال

حضرت شیخ ابونصر الهروی الخانچه بادی رحمه الله

نام ایشان محمد بن احمد بن ابی جعفر است و اصل از کریانست گویند که سه صد پیر را خدمت کرده و صحبت دار خضر بوده‌اند علیه السلام و در حرمین و بیت المقدس و غیره ریاضتها کشیده‌اند وفات ایشان در سال پانصد هجری بوده و قبر در خانچه باد است و مدت عمر یکصد و بیست و چهار سال

حجة الاسلام حضرت امام محمد بن محمد الغزالی الطوسی رح

کنیت ایشان ابوحامد است و لقب زین الدین اصل ایشان از طوس بوده و انتساب ایشان در تصوف بشیخ ابوعلی فارمدی است جامع بودند در علوم ظاهری و باطنی و در وقت خود اعلم العلما و مجتهد بودند در مذهب امام شافعی رحمة الله و صاحب تصانیف بسیار

مثل تفسیر یاقوت التأویل که چهل مجلدات و احیاء العلوم و جواهر القرآن و کیمیای سعادت و غیرهم و برادر امام احمد غزالی اند گویند چون کتاب منخول تصنیف کرده پیش حضرت امام الحرمین که استاد ایشان بود نمودند امام الحرمین گفتند تو مرا زنده در گور کردی یعنی این کتاب تو مصنفات مرا پوشید ولادت ایشان در سال چهار صد و پنجاه و وفات در چهاردهم جمادی الآخری سال پانصد و پنج هجری و مدت عمر شریف پنجاه و چهار سال و قبر در بغداد است

حضرت شیخ ابو العباس خرمی

نام ایشان احمد بن جعفر است با بسیاری از مشایخ صحبت داشته اند و صاحب مقامات بلند و کرامات عجیبه بوده اند گویند در سالی که ایشان حج نمی‌رفتند نیز ایشان را مردم در عرفات می‌دیدند وفات ایشان در سال پانصد و هفت هجری روی داده است

حضرت حکیم سنائی غزنوی رحمة الله

کنیت ایشان و نام ابو المجد مجدود بن آدم است از کبرای شعرای صوفیه و مرید خواجه یوسف همدانی اند و با پدر شیخ رضی الدین علی لالا ابنای عم اند چون در حدیقه حکیم بعضی ابیات نامعقول و الحاقی است و از استماع آن در دل این فقیر انکاری بهم رسیده بود روزی که بغزنین داخل می‌شد نیز قرار داده بود که بزیارت جمیع اکابر آنجا مشرف گردد الا حکیم همان شب پیش از آنکه داخل شود در خواب دید که در زیارت مزارات مشایخ غزنین است و شخصی می‌گوید که این قبر حکیم سنائی است چون بآنجا رسید قبری از سنگ سفید دید که بر آن نوشته اند هذا قبر حکیم سنائی و درین شبهه دارد که سنی نیز نوشته بود یا نه چون چنین مشاهده شد فهمیده که اشارت بآنست که حکیم سنی اند چون صباح آن زیارت کرد همان قبر سنگ سفید بر وضعی که در خواب دیده بود مشاهده نمود و یقین شد که آن ابیات الحاقی بدمذهبان مبتدع است وفات ایشان در سال پانصد و بیست و پنج هجری است و همین تاریخ بر قبر ایشان نوشته اند

حضرت شیخ ابو عبد الله جونی قدس سره

نام ایشان محمد بن محمد است از جمله مشایخ خراسان اند و از اصحاب شیخ ابو الحسن بستی و علوم

ظاهر و باطن آراسته بودند وفات ایشان در سال پانصد و سی هجری بوده و مدت عمر شریف نود سال

حضرت عین القضاة همدانی قدس سره

نام و کنیت ایشان ابو الفضائل عبد الله بن محمد المیانجی است و لقب عین القضاة و اصل ایشان از همدان است و با شیخ محمد بن حمویه و امام احمد غزالی صحبت داشتند و خوارق و کرامات عجیبه مثل احیا و اماتت بسیار از ایشان بظهور رسیده و فضائل و کمالات از تصانیف عربی و فارسی ایشان ظاهر است و وفات ایشان در سال پانصد و سی و سه هجری بوده

حضرت حجة الانام شیخ الاسلام حضرت شیخ احمد جام قدس الله سره

کنیت ایشان قدوة الانام ابو نصر است و نام پدر ایشان ابو الحسن و اصل ایشان از موضع نامق که از توابع جام است قطب و غوث وقت مقتدای اهل طریقت و رهنمای سالکان حقیقت و یگانهٔ زمانهٔ خود بودند و از فرزندان جریر بن عبد الله البجلی اند که ایشان را حضرت امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه یوسف این امت نام کرده بودند و حضرت شیخ امی بودند و در بیست و دو سالگی توفیق یافته بکوه رفتند و بعد از هیژده سال ریاضت در چهل سالگی ایشان را میان خلق فرستادند و ابواب علم لدنی بر ایشان کشاده گشت زیاده از سه صد کاغذ در علم توحید و معرفت و علم سر و حکمت تصنیف کرده اند که هیچ عالم و حکیم بران اعتراض نکرده است و این تصانیف همه بآیات و احادیث موید و موافق است و اشعار عالی در تصوف نیز دارند و چهل و دو فرزند حق سبحانه و تعالی بحضرت شیخ کرامت فرموده بود سی و نه پسر و سه دختر و والده اکبر بادشاه که جده والا ماجد این فقیر اند از اولاد حضرت شیخ بودند و بعد از وفات چهارده پسر و سه دختر ماند و این چهارده پسر همه عالم و کامل و صاحب تصانیف و کرامات بوده اند و در شصت و دو سالگی می فرمودند که تا حال صد و هشتاد هزار مرد بر دست من توبه کرده اند و شیخ ظهیر الدین عیسی که از فرزندان ایشانند در کتاب رموز الحقائق آورده که تا آخر عمر بر دست پدرم شش صد هزار کس توبه کرده اند و شیخ ابو سعید ابو الخیر خرقه داشتند

که از حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه به ایشان رسیده بود و دران طاعت مشکور بودند و مامور گشتند
که آن خرقه را بحضرت شیخ جام رسانند فرزند خود شیخ ابوطاهر را وصیت کردند که بعد از وفات
بچند سال جوانی تو خط بلند بالا سی و از مشرق چشم احمد نام بخانقاه تو درآید و تو در میان یاران
نشسته باشی البته آن خرقه را باو بده و بعد از وفات حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر شیخ ابوطاهر
بخواب دیدند که والد ایشان با جمعی از یاران بتعجیل می روند و پرسیدند یا شیخ بچه تعجیل است
فرمودند تو نیز بیا که قطب اولیا میرسد چون روز دیگر شیخ ابوطاهر در خانقاه خود نشسته بود
جوانی به آن صفت که شیخ فرموده بودند درآمد شیخ ابوطاهر در حال دریافته اعزاز و اکرام تمام
نمودند اما چنانچه مقتضای بشریت است متفکر گشتند که خرقه پدر را چون از دست بدهم
حضرت شیخ جام گفتند ای خواجه در امانت خیانت روا نباشد شیخ ابوطاهر را وقت خوش شد
برخاسته آن خرقه را بدست خویش بحضرت شیخ جام پوشانیدند گویند که آن خرقه را
بیست و دو تن از مشائخ پوشیده بودند آخر بحضرت شیخ حواله شده بعد از آن کس ندانست
که آن خرقه چه شد ایشان با شیخ ابوطاهر کرد صحبت داشته اند خواجه مودود چشتی را
نسبت ارادت بخدمت حضرت شیخ بوده از حضرت شیخ پرسیدند که مقامات مشائخ شنیده ایم
و کتب ایشان دیده ایم از هیچکس مثل این حالات که از شما ظاهر میشود نه شنیده ایم فرمودند که ما
در وقت ریاضت هر ریاضتی که دانستیم که اولیای خدا کرده اند بجا آوردیم و بران مزید
نیز کردیم حق سبحانه و تعالی بفضل و کرم خود هرچه همه ایشان داده بود یکبار به احمد داد
ولادت ایشان در سال چهارصد و چهل و یک هجری و وفات در سال پانصد و سی و
و شش هجری بوده و مدت عمر شریف نود و پنج سال و قبر شیخ در موضع خرجرد جام است

حضرت شیخ ابوالعباس بن عریف

نام ایشان احمد بن محمد الصنهاجی اندلسی است جامع بودند میان علوم ظاهری
و باطنی چون مریدان و مقتدای ایشان بسیار شدند سلطان وقت را هراسی
در دل پیدا آمد ایشان را بحضور طلب داشت در مراکش رحلت نمودند در سال
پانصد و سی و شش هجری

شیخ عبد السلام بن عبد الرحمن بن ابی الرجال اللخمی الاشبیلی

کنیت ایشان ابو الحکیم است کسب علوم صوری و معنوی نموده بودند و کتاب شرح اسماء الحسنی از مؤلفات ایشان است وفات ایشان در سال پانصد و سی و شش هجری بوده و قبر در مراکش برابر قبر شیخ ابو العباس بن عریف است

حضرت شیخ ابو البیان بن محفوظ القرشی

معروف اند با بن الحواری صاحب مقامات و حالات علیه و در علم ظاهر و باطن کامل بودند و مرید بسیار داشتند وفات ایشان در سال پانصد و پنجاه و یک هجری بوده

حضرت شیخ الشیوخ عبد الاول بن شعیب السجزی الهروی قدس سره

کنیت ایشان ابو الوقت است مقبول خواص و عام و جامع ظاهر و باطن بوده اند و در حدیث شاگرد جمال الاسلام داودی اند و صحبت حضرت شیخ الاسلام خواجه عبد الله انصاری رسیده اند و از خراسان به بغداد رفتند و عمر بسیار یافتند ولادت ایشان در ماه ذیقعده سال چهار صد و پنجاه و هشت وفات در رباط فیروزه بغداد و ذیقعده سال پانصد و پنجاه و سه هجری بوده و قبر ایشان در شونیزیه متصل بغداد متصل قبر شیخ رویم است و حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی غوث الثقلین سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه امامت نماز جنازهٔ ایشان کردند

حضرت تاج العارفین ابو الوفا قدس سره

نام ایشان کاکیش است از کبار مشایخ و بزرگان این قوم و قدوهٔ اولیا و اکمل و مرید شیخ محمد شنبکی اند و در ارشاد طالبان آیتی بودند شیخ علی هیتی و شیخ بقای بن بطو و شیخ عبد الرحمن طفسونجی و شیخ مطر البازرانی و شیخ ماجد کردی و شیخ جاکیر و شیخ احمد بن نقلے از مریدان ایشان اند نقل است از شیخ علی هیتی و شیخ ماجد کردی رحمهما الله که روزی شیخ تاج العارفین بالای منبر در وعظ بودند که حضرت شیخ عبد القادر رضی الله عنه در مجلس ایشان حاضر شدند و در همان ایام به بغداد آمده بودند و آوردن جوانی ایشان بوده شیخ تاج العارفین قطع کلام کردند و گفتند این جوان را از مجلس بیرون برید همچنان کردند باز در وعظ شدند شیخ

عبدالقادر باز در آمدند باز تاج العارفین بیرون کردند غوث اعظم امر فرمودند باز آنحضرت در آمدند
مرتبه سوم تاج العارفین از منبر فرود آمده شیخ عبدالقادر را در کنار گرفتند میان دو چشم
ایشان بوسه دادند و حاضران مجلس را گفتند برخیزید و تعظیم کنید که این ولی خدای است و
گفتند ای اهل بغداد امر اخراج او نه از برای اهانت او کردم بلکه از برای آنکه شما او را بشناسید و
بعزت معبود که بر سر او نوری می بینم که شعاع از مشرق و مغرب گذشته است بعد از آن فرمود که
ای شیخ عبدالقادر امروز وقت ماست و در این نزدیکی وقت تو خواهد شد خروس هر یک بانگ
کند و خاموش گردد مگر خروس تو که تا قیامت در بانگ خواهد بود و دست آنحضرت را گرفته
گفتند ای شیخ عبدالقادر مرا وقتی خواهد بود چون آن وقت بیاید مرا یاد کنی و سجاده و پیراهن
و تسبیح و کاسه و عصای خود بشیخ عبدالقادر دادند شیخ عمر بزاز گفته است که تسبیح که شیخ تاج العارفین
بغوث الثقلین داده بودند چون آنرا بر زمین می نهادند یگان یگان دانه خود می گشت و
آن کاسه را چون کسی میخواست که بدست گیرد خود می جست و بر دست آن شخص مے آمد
وفات ایشان بعد از پانصد هجری بوده و قبر در موضع قلمینا که از مضافات بغداد است
واقع شده و مدت عمر هشتاد سال متجاوز است

حضرت شیخ عدی ابن مسافر الشامی الهکاری قدس سره

با حضرت غوث الثقلین سید عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه و شیخ حماد دباس که پیر حضرت
غوث الثقلین و با شیخ عقیل منبجی صحبت داشته اند کرامات و خوارق عالیه از ایشان
بظهور آمده و چون در شام خلق بر ایشان جمع شدند از آنجا بجبل هکار که از توابع
موصل است زاویه بنا کرده عزلت گزیدند و مردم آن دیار همه مرید و معتقد گشتند و حضرت
غوث الثقلین شیخ عبدالقادر رضی الله عنه فرمودند اول بار که بقدم تجرید از بغداد
عزیمت حج کردم جوان بودم تنها میرفتم شیخ عدی بن مسافر پیش آمد و نیز جوان بود
پرسید کجا میروی گفتم بمکه گفت میل صحبت داری گفتم من بر قدم تجریدم گفت من
نیز بر قدم تجریدم باهم روانه شدیم روزے دیدم که جاریه حبشیه رحمها الله پیدا شد
برقعی بر سر پیش من ایستاد و تیز تیز در روی من نگریست لیکن گفت ای جوان از کجائی

گفتم از چه سبب گفت امروز مرا از هیچ افکندی گفتم چرا گفت همین لحظه در بلاد حبشه بودم مرا شما را
افتاد که خدای تعالی بر دل تو تجلی کرد و عطا فرمود ترا آنچه عطا نه فرمود مثل آن غیر ترا از آنها که
من دانم خواستم که ترا به بینم و بشناسم و گفت امروز صحبت شما ام و امشب با شما افطار خواهم کرد
و روان شد او در یک طرف وادی میرفت و ما یک طرف و چون شب شد طبقی از هوا فرود آمد
بر آن شش نان با سرکه و سبزی آن جاریه گفت شکر خدای را که اکرام کرد مرا و مهمانان مرا هر شب
دو نان فرود می آمد امشب برای هر یک دو نان بعد از آن سه ابریق آب فرود آمد بیاشامیدیم
در لذت و حلاوت به آبهای زمین مانند نبود و پس همان شب آن جاریه از ما جدا شد و برفت
چون به مکه رسیدیم شیخ عدی را در طواف تجلی واقع شد بیخود بیفتاد چنانکه بعضی می گفتند که بمرد
ناگاه دیدم که آن جاریه پیش سر او ایستاده است و میگوید زنده گرداناد ترا آنکس که
میرانیده بعد از آن در طواف مرا تجلی واقع شد و از باطن خود خطابی شنیدم و در آخر
آن با من گفتند که ای عبد القادر تجرید ظاهر را بگذار و تفرید توحید را لازم دار و برای
نفع مردم بنشین که ما را بندهای خدا هستند که میخواهیم ایشان را بر تو بر دست تو بشرف
قرب خود برسانیم ناگاه آن جاریه گفت ای جوان نمی دانم امروز چه نشان است ترا که
بر سر تو از نور خیمه زده اند و تا آسمانها گرد تو در آمده اند و چشم همه اولیا از مقامهای خود
در تو خیره مانده است و همه بمثل آنچه ترا داده اند میدارند بعد از آن جاریه برفت و دیگر او را
ندیدم وفات شیخ عدی در سال پانصد و پنجاه و هفت هجری بوده و قبر ایشان
در جبل هکاریه است

حضرت شیخ ماجد کردی رحمه الله

مرید شیخ تاج العارفین ابو الوفا اند صاحب کشف و کرامات بودند جمع کثیرے از ایشان
بهره مند شدند و از معتقدان حضرت غوث الثقلین بودند روزے شخصے بخدمت
شیخ ماجد آمد گفت اراده مکه معظمه دارم بر قدم تجرید شیخ کوزهٔ خود را باو عطا نموده فرمودند
هرگاه تشنه شوی آب شیرین و هرگاه گرسنه گردی تلقان با شکر آمیخته ازین کوزه پدید آید
وفات ایشان در سال پانصد و شصت و یک هجری بوده و قبر در جبل حمرین است

حضرت شیخ سیدی احمد بن ابو الحسن الرفاعی قدس سره

از اولاد امجاد حضرت امام موسی کاظم اند و نسبت خرقهٔ ایشان به پنج واسطه بحضرت شیخ شبلی می رسد حضرت غوث الثقلین را دیده اند و در ایام عبیده بطایح سکونت داشتند صاحب کشف و کرامات و مقامات علیه و بسیار بزرگ و شافعی مذهب بودند ابو الحسن علی که خواهرزادهٔ ایشانند گفتند روزی بر در خلوت ایشان نشسته بودم که آواز گفتن شیخ شنیدم چون نظر کردم پیش خال من شخصی نشسته بود که آن را هرگز ندیده بودم ساعتی با هم سخن گفتند پس آن شخص از روزنی که در دیوار حضرت شیخ بود بیرون آمد و چون برق در هوا بگذشت پیش سیدی در آمدم و پرسیدم که این مرد که بود فرمودند او را دیدی گفتم دیدم گفتند او کسی است که خدای تعالی بحر محیط را بوی محافظت میکند و یکی از رجال اربعه است سه روز است که مهجور شده است اما خبر ندارد گفتم یا سیدی سبب مهجوری چیست گفتند در یکی از جزائر محیط مقیم است آنجا سه شبان روز متصل باران بارید بخاطر او گذشت که کاش این باران در آبادانی می بارید بعد از آن استغفار کرد و بسبب این اعتراض مهجور شد من گفتم یا سیدی او را بمهجوری خبردار ساختی گفتند نه شرم داشتم گفتم اگر فرمایی من او را خبردار کنم گفتند میکنی گفتم آری گفتند سر بگریبان خود فرو کش چنان کردم آوازی بگوشم رسید که یا علی سر برآر سر برآوردم خود را در یکی از جزائر بحر محیط دیدم حیران شدم برخاستم و اندکی برفتم و آن مرد را دیدم و بر وی سلام کردم و آن قصه را بگفتم سوگند بمن داد که هرچه ترا بگویم چنان کن قبول کردم و گفت خرقه مرا در گردن من و مرا بر روی در زمین میکش و منادی میکن که این است سزای کسیکه بر خدای تعالی اعتراض کند خرقه در گردن او کردم خواستم که بکشم هاتفی آواز داد که ای علی بگذار که ملائکهٔ آسمان برای او بزاری در آمده اند و گریان شده اند خدای تعالی از وی خوشنود گشت بعد از شنیدن آن آواز بیخود شدم و چون بخود باز آمدم خود را پیش خال خود دیدم و الله ندانستم که چون آمدم و چون رفتم روزی در مجلس شیخ احمد رفاعی مناقب حضرت شیخ عبد القادر رضی الله عنه مذکور می شد شخصی بطریق انکار گفت بس کن سیدی بجانب او

غضب نگاہ کرد فی الحال آن شخص بمرد سیدی فرمودند کہ اقدرت است کہ مناقب شیخ عبدالقادر تواند بیان کرد کہ بمرتبہ او تواند رسید او شخصے است کہ در یک جانب او دریائے شریعت و در یک جانب او دریای حقیقت است ہر جا کہ بخواہد غوطہ میزند و برادران و مریدان خود را وصیت میکردند کہ چون بہ بغداد روید پیش از شیخ عبدالقادر کسی را نہ بینید چہ ایام حیات و چہ بعد از وفات کہ او از حق تعالے عہد گرفتہ است ہر کہ ببغداد در آید و مر از یارت نکند احوال او مسلوب گرد و میفرمود کہ حسرت بر کسیکہ حضرت شیخ عبدالقادر را ندیدہ و وفات ایشان روز پنجشنبہ دوازدہم جمادی الاولی سال پانصد و ہفتاد و ہشت ہجری بودہ و بعضے گفتہ اند کہ در سماع از دنیا رفتہ اند و مدت عمر ہشتاد سال متجاوز بود و قبر در قریہ ام عبیدہ بطایح است

حضرت شیخ حیوہ بن قیس الحرانی قدس سرہ

صاحب اوصاف جمیلہ و مقامات جلیلہ و از اجلہ اکابر و مرجع مشائخ کبار بودند و حضرت غوث اعظم را دریافتہ شیخ ابوالحسن قریشی فرمودہ اند چہار کس دیدہ ام از کبار مشائخ کہ در قبور خود تصرف میکنند چنانچہ احیا شیخ معروف کرخی و سید محی الدین عبدالقادر جیلی و شیخ عقیل منبجی و شیخ حیوہ حرانی قدس اللہ تعالے اسرارہم و وفات ایشان در سلخ جمادی الآخرے سال پانصد و ہشتاد و یک ہجری بودہ و قبر در موضع حران است

حضرت شیخ شہاب الدین سہروردی المقتول رحمہ اللہ

نام ایشان یحیی بن حبش است در حکمت مشائیان و اشراقیان متبحر بودند بعضے از مشائخ ایشان را منسوب بعلم سیمیا و بعضے بخلل در عقیدہ و اعتقاد فلاسفہ متہم میداشتند چون بحلب رسیدند طلاب قتل ایشان فتوی دادند و بعضے گویند در حبس خفہ کردند و بعضے گویند قتل و صلب کردند و بعضے گویند مخیر ساختند میان انواع قتل چون بریاضت عادت داشتند اختیار کردند کہ بگرسنگی بکشند و اہل حلب در شان ایشان مختلف بودند بعضے بالحاد و زندقہ نسبت میکردند و بعضے بکرامات و مقامات می ستودند و مولانا عبدالرحمن جامی قدس سرہ فرمودند علم عقل غالب بود بایدکہ عقل بر علم غالب باشد

وفات ایشان در سال پانصد و هفتاد و هفت هجری و مدت عمر شریف سی و هفت و یا سی و شش سال بود

حضرت شیخ جاکیر قدس سره

اصل ایشان از کردستان است و متوطن بنواحی سامره بودند شیخ تاج العارفین ابوالوفا ماتقیه خود را بدست شیخ علی هیتی بجهت ایشان فرستاده بودند و تکلیف حضور نکردند و گفتند که من از خدای تعالی درخواستم که جاکیر را از جمله مریدان من گرداند خدای عزوجل او را بمن بخشید حضرت غوث الثقلین را دریافته بودند و صاحب کرامات عالیه بودند وفات ایشان در سال پانصد و نود هجری و قبر در نواحی سامره است

شیخ عبد الرحیم مغربی قدس سره

کنیت ایشان ابو محمد و اصل از مغرب زمین است از سادات حسنی و اعیان مشائخ مصر و صاحب کرامات و مقامات علیه بودند روزی شیخ طهارت میکردند شخصی بخدمت ایشان آمده التماس نمود که شیخ بآبی که طهارت نموده بودند اشارت کردند و از ان آب بخورد حالیکه ازو سلب شده بود باز یافت و ایشان میفرمودند که شیخ عبد القادر از اعیان نجبا و اوتاد وجود است وفات ایشان در سال پانصد و نود و دو هجری بوده است و مدت عمر هفتاد سال و قبر در موضع قنی واقع شده که از توابع مصر است

حضرت شیخ ابو علی بن مسلم قدس سره

از کبار مشائخ عراق اند و صاحب تاریخ یافعی نوشته که ایشان از جملهٔ ابدالان بودند و ترک و تجرید بکمال داشتند و همیشه مراقب و گریان می بودند وفات ایشان در سال پانصد و نود و چهار هجری بوده و مدت عمر نود سال

حضرت شیخ نظام گنجوی قدس سره

مولد ایشان گنجه است و عالم بوده اند بعلوم ظاهر و باطن و از مریدان اخی فرخ ریحانی اند و عمر گرانمایه از اول تا آخر به قناعت و تقوی و عزلت گذرانیده اند و صاحب کشف و کرامات بوده اند و از ملاقات سلاطین اجتناب داشته اند بلکه سلاطین را بخدمت ایشان

بیچ بود و حق تعالی شیخ را در سخن قدرت تمام داده بود و اشعار ایشان تمام حقیقت کشف و بیان معارف است و این از جمله اشعار شیخ است ابیات چون بعهد جوانی از بر تو * بدر کس نرفتم از در تو * همه را بر در م فرستادی * بس نمی خواستم تو میدادی * چونکه بر در گه تو گشتم پیر * ز آنچه تر سید نیست دستم گیر * وفات ایشان در سال پانصد و نود و شش هجری بوده و قبر در گنجه است

حضرت شیخ عبد الله القرشی الهاشمی قدس سره

نام ایشان محمد بن ابراهیم است صاحب کرامات و مقامات بلند عالم العلوم ظاهری و باطنی بوده اند و در زمان خود تصرف تام داشتند و بصحبت شیخ صباغ رسیده بودند وفات ایشان در سال پانصد و نود و نه هجری روی داده

حضرت شیخ

کنیت ایشان ابو محمد بن ابی نصر است مرید سراج الدین محمود بن خلیفه اند و با شیخ ابو النجیب سهروردی در سماع صحیح بخاری شریک بودند و تصانیف بسیار دارند از انجمله تفسیر عرائس است که دران بس نکتهای دقیق و اشارتهای لطیف مندرج است و در وجد و ذوق و استغراق حالت تامی داشتند و پنجاه سال در جامع عتیق شیراز وعظ گفتند و مجلس نهادند گویند در اواخر عمر از وجد و سماع باز ایستادند شیخ ابو الحسن کردویه گفته در دعوت بعضی صوفیه با شیخ روزبهان یکجا شدم و بر حقیقت حال او مطلع نبودم در خاطرم آمد که در علم و حال از و زیاده ام بر سر من مطلع شد گفت ای ابو الحسن این خطره را از خود دور کن که امروز هیچکس با روزبهان برابر نیست و او یگانه زمان خود است وفات ایشان در نصف محرم سال ششصد و شش هجری روی داده

حضرت شیخ روزبهان بقلی

صحبت دار خضر علیه السلام بودند و شصت سال از خانه که در شیراز داشتند جز بادای نماز جمعه و کفایت مهمات بیرون نیامدند و در علم و تقوی کامل بودند وفات در آخر محرم سال ششصد و شش هجری

حضرت شیخ ابو اسحاق اغرب قدس سره

نام ایشان ابراهیم بن علی است و از اعیان مشائخ بطائح و صاحب کرامات و مقامات عالیه و جامع میان علوم ظاهری و باطنی و شافعی مذهب بوده‌اند بجهت غلبهٔ استغراق اکثر مراقب می‌نشستند گویند سی سال رو بجانب آسمان نکردند اگر شیری آمد و سر بر پای شیخ می‌مالید و ایشان معمر بوده‌اند که شیخ عبد القادر سید ما ست امام صدیقان و محب عارفان و قدوهٔ سالکان است وفات ایشان در سال ششصد و نه هجری بوده و قبر در بطائح است

حضرت شیخ ابو الحسن کردویه قدس سره

کنیت ایشان ابو الحسن و نام علی بن حمید الصعیدی خوارق بسیار و کرامات بیشمار از ایشان ظاهر شده پدر ایشان رنگریز بوده و میخواست که پسر نیز رنگریزی کند و ایشان از آن کراهت آمد و بخدمت صوفیه رفت و آمد داشتند روزی پدر ایشان آمده دید که جامهای مردم را رنگ نکرده اند در غضب شد و در دوکان تغارهای بسیار بود و در هر یکی رنگی چون غضب پدر را دیدند همه جامها را اگر در یک تغار نهادند غضب پدر زیاده شد گفت جامهای مردم را ضائع کردی هر یکی رنگی خواسته بودند تو همه را در یک رنگ کردی شیخ ابو الحسن دست در آن تغار کرده همه را یک یک بیرون آوردند هر یکی را آن رنگ شده بود که صاحبش خواسته بود چون پدر آن بدید به سلوک راه صوفیه باز گذاشت و از رنگریزی معذور داشت وفات ایشان در پانزدهم شعبان سال ششصد و دوازده هجری بوده و قبر در دهی است از توابع مصر

حضرت شیخ ابن صباغ رضی الله عنه

کنیت ایشان ابو محمد است صاحب اسرار و معارف و کرامات و خوارق در زمان خود از مشاهیر بوده‌اند بصحبت حضرت غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلی رسیده‌اند و فائده‌ها گرفته‌اند مرید شیخ علی هیتی بوده‌اند و ایشان مرید تاج العارفین ابو الوفا و ایشان مرید شیخ ابو محمد شنبکی و ایشان مرید شیخ ابو بکر بطائحی قدس الله اسرارهم و خرقه که حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه در واقعه بشیخ ابو بکر بطائحی داده بودند و از شیخ علی بن هیتی بایشان رسیده و از ایشان بشاگرد

وفات ایشان در سلخ ذیقعده و سال شش صد و نوزده هجری بوده و قبر در رباط الحقوبی است

حضرت شیخ یونس بن یوسف شیبانی

طائفهٔ یونسیه بایشان منسوب است صاحب کرامات و مقامات عالیه بوده‌اند وفات ایشان
در سال شش صد و نوزده هجری بوده

حضرت شیخ علی بن ادریس یعقوبی رحمة الله

کنیت ایشان ابو الحسن است و نام علی صاحب معارف و اسرار و احوال و مقامات عالی
بوده‌اند و ایشان اند که گفته‌اند چهار کس را شناسم از اولیای خدای که در قبور خود تصرف میکنند
چنانکه زنده‌ها شیخ محی الدین عبد القادر جیلی و شیخ معروف کرخی و شیخ عقیل منبجی و شیخ حیواة
بن قیس خراسانی ازین مقدمه در ذکر شیخ حیواة نیز مذکور شده وفات ایشان در سال
شش صد و بست و یک هجری روی داده

حضرت شیخ فرید الدین عطار

اصل ایشان از قریه کدکن است از مضافات نیشاپور و هشتاد و پنج سال در نیشاپور بوده
مرید شیخ مجد الدین بغدادی اند و در ابتدا التوبه بر دست شیخ رکن الدین اکاف کرده اند
بصحبت بسیاری از اکابر مشائخ را دریافته اند و بعضے گفته اند که اویسی بوده‌اند صاحب وجد
و سماع و از بزرگان صوفیه اند مولانا جلال الدین رومی فرموده اند که نور منصور بعد از صد
و پنجاه سال بر روح فرید الدین عطار تجلی کرده مربی او شد و حضرت مولانا عبد الرحمن
جامی گفته اند آن قدر اسرار توحید و حقائق و ذوق که در مثنویات و غزلیات عطار است
در سخنان هیچ یک ازین طائفه یافته نمی شود و کتاب تذکرة الاولیاء و الهی نامه و بیسر نامه
و منطق الطیر از تصانیف ایشان است ولادت ایشان در شعبان سال پانصد و سیزده
وفات در سال شش صد و هفت هجری بوده در دست کفار در سن یک صد و بست
و یک سالگی بدرجهٔ شهادت رسیده اند

حضرت شیخ ابن فارض المصری

کنیت ایشان ابو حفص است و لقب شرف الدین و نام عمر بن فارض الحموی ولادت

و سکونت ایشان در مصر بود از قبیلهٔ بنی سعد اند و قصیدهٔ تائیه فارضیه از ایشان است چون این قصیده را اتمام کردند شبی پیغمبر علیه السلام را بخواب دیدند که از ایشان می پرسیدند قصیدهٔ خود را تمام کرده چه نام کردی گفتند لوائح الجنان در روائح الجنان فرموده اند نظم السلوک نام کن چنان کرد که حضرت رسالت پناه صلعم فرموده بودند وفات ایشان در دوم جمادی الاولی سال ششصد و سی و دو هجری روی داده

حضرت شیخ اوحدالدین الکرمانی قدس سره

مرید شیخ رکن الدین سنجاسی اند و ایشان مرید شیخ قطب الدین ابهری و ایشان مرید شیخ ابوالنجیب عبدالقادر سهروردی اند قدس الله اسرارهم و بصحبت شیخ محی الدین عربی رسیده اند گویند ایشان را بمشاهدهٔ جمال ظاهری میل تمام بود شیخ شمس الدین تبریزی از ایشان پرسیدند که در چه کاری گفتند ماه را در طشت آب می بینم فرمودند اگر بر قفا دنبل نداری چرا بر آسمان نمی بینی و پیش مولانا جلال الدین رومی گفتند شیخ اوحدالدین شاهد باز بود اما پاکباز بود مولوی فرموده کاش کردی و گذشتی وفات ایشان در سال ششصد و سی و پنج هجری بوده

حضرت مولانا شمس الدین تبریزی

نام ایشان محمد بن علی بن ملک داد است گفته اند که هنوز در مکتب بودم پیش از بلوغ اگر چهل روز بر من میگذشت از عشق سیرت محمدی مرا آرزوی طعام نمی شد و اگر سخن طعام می گفتند بدست و سر منع آن میکردم مرید شیخ ابوبکر سله باف تبریزی اند و بعضے گویند که مرید بابا کمال خجندی بودند و بعضے گویند مرید شیخ رکن الدین سنجاسی اند و حضرت مولانا عبدالرحمن جامی فرموده اند احتمال دارد که بصحبت همه رسیده اند و از همه تربیت یافته باشند مولانا جلال الدین رومی کمال یگانگی و یکجهتی با ایشان بوده و همیشه با هم صحبت میداشته اند و در اشعار خود همه جا ستایش ایشان کرده اند و اکثر در خلوت روز و شب بصوم وصال می نشسته اند وفات ایشان در سال ششصد و چهل و پنج هجری بوده است

شیخ ابوالغیث جمیل یمنی قدس سره

از کبار مشایخ و بزرگان این قوم صاحب کشف و کرامات اند در اوائل قطاع الطریق بوده اند

روزی در کمین قافله نشسته انتظار می‌کشیدند شنیدند که هاتفی میگوید ای آنکه چشم بر قافله داری
و دیگری را چشم بر پشت در و بشان این اثر عظیم کرده توبه نمودند از آن عمل باز ایستادند و
بصحبت شیخ ابن الافلح یمنی رسیده بمرتبه ولایت فائز گردیدند بعد از آن بشیخ کبیر علی ابو اهدل
رسیده التماس صحبت کردند شیخ قبول فرمودند روزی برای هیزم بصحرا رفتند و دراز گوشی
با خود بردند چون جمع کردن هیزم مشغول شدند شیری دراز گوش را بدرید چون هیزم آوردند
که بار کنند دیدند که شیر دراز گوش را کشته روی بشیر کرده گفتند که هیزم خود را بر چه بار کنیم
سوگند بعزت معبود که بر پشت تو بار خواهم کرد هیزم را جمع کرده بر پشت شیر نهادند و او را رانده
تا نزدیک شهر آوردند بعد از آن گفتند هر جا خواهی برو وفات ایشان در سال شش صد و پنجاه
و یک هجری روی داده

حضرت شیخ ابوالحسن شاذلی

نام ایشان علی بن عبدالله و اصل از مغرب از سادات حسینی اند و ساکن بودند در اسکندریه
جمع کثیری آنجا بصحبت ایشان پیوسته اند از کبار اولیای و عظمای مشایخ بودند گفته اند یکبار
هشتاد روز گرسنه بودم در خاطرم گذشت که مرا ازین کار نصیبی رسیده ناگاه زنی دیدم که از غار
بیرون آمد بغایت خوبروی گویا روی او نور آفتاب بود و میگفت منحوسی هشتاد روز گرسنه بود
ایستاده ناز بر خدای تعالی میکند بعمل خود و شش ماه بر من گذشته که طعامی نچشیده ام
گویند اول کسیکه قهوه خورد ایشان بودند وفات ایشان در سال شش صد و پنجاه و چهار
یا شش هجری بوده در راه مکه معظمه در صحرای که آب شور داشت چون ایشان را آنجا دفن کردند
ببرکت ایشان آب آن سرزمین شیرین گشت

حضرت شیخ علی الخبار قدس سره

از مشایخ کبار عراق اند و صاحب مقامات جلیله شهادت ایشان در سال شش صد و پنجاه
و شش هجری بوده

حضرت شیخ عبدالله بلیانی قدس سره

لقب آن قدوة اولیای اکمل اوحد الدین و نام پدر ایشان ضیاء الدین مسعود بن محمد بن علی

...احمد بن محمد بن اسمعیل بن شیخ ابوعلی دقاق است قدس الله اسرارهم و شیخ عبدالله بلیانی
خرقه از پدر خود داشته و پدر ایشان به چهار واسطه از شیخ ابوالنجیب سهروردی و صحبت شیخ
ابوبکر همدانی پیوسته از ایشان نیز بهره تمام حاصل نموده اند و پدر ایشان میگفتند که من آنچه از
خدای خود خواسته بودم بعبدالله داده اند و آنچه بر من مقفل بود در هیچ کشادند براو مقفل دری نه
کشادند و شیخ از بزرگان و موحدان این طائفه و صاحب کرامات بلند و مقامات ارجمند بوده اند
فرموده اند که بیک آه که برآرم صد هزار چون منصور حسین پیدا کنم و شیخ فرموده اند که درویشی
نه نماز و روزه و احیای شب است این جمله اسباب بندگی است درویشی نه رنجیدن است
اگر این حاصل کنی واصل گردی و این رباعی از اشعار ایشان است رباعی ناحق بدو چشم
سر ببینم مردم :: از پای طلب می نشینم مردم :: گویند خدا بچشم سر نتوان دید :: آن ایشانند
من چنینم مردم :: وفات ایشان روز عاشورا سال شش صد و هشتاد و شش هجری واقع شد

حضرت شیخ لبیس المغربی السعود قدس سره

ایشان کسب حجامی را ستر حال خود ساخته بودند اما از اهل کرامت و ولایت بوده اند
امام محی الدین نواوی از جمله مریدان و معتقدان ایشان بودند و بصحبت و خدمت ایشان تبرک
می جستند وفات ایشان در ربیع الاول سال شش صد و هفتاد و هفت هجری بوده
و مدت عمر هشتاد سال

حضرت شیخ عفیف الدین تلمسانی

نام ایشان سلیمان بن علی است بعضی از فقها ایشان را بزندقه و الحاد منسوب داشته اند اما صوفیه
بزرگ داشتند و حضرت مولانای عبدالرحمن جامی فرموده اند که هر که اندک چاشنی از مشرب
این طائفه چشیده باشد داند که سخن او و شرح منازل السائرین که تصنیف شیخ الاسلام است
چه قدر مبنی بر فوائد علم و عرفات است گویند که بمجلس سماع حاضر می شدند و رغبت تمام بآن
داشتند و وجد می نمودند وفات ایشان در سال شش صد و نود هجری بوده است

حضرت شیخ سعدی شیرازی رحمه الله

لقب ایشان مشرف الدین و نام مصلح الدین بن عبدالله است و تخلص سعدی در علوم

ظاهر و باطن و علوم ظاهر جامع و کامل و مجاهد و تقوی شریف شیخ ابو عبدالله خفیف بوده اند قدس الله سره و بسیار سفر کرده چهارده بار پیاده رفته اند و اکثر اقالیم را گشته اند و بهندوستان رسیده بت سومنات را شکسته اند و صحبت شیخ شهاب الدین سهروردی و بسیارے از اکابر را دریافته اند و در بیت المقدس و بلاد شام مدتی سقائی کرده اند و وقتی با یکی از اکابر سادات فی الجمله گفت و گوئی واقع شد آن شریف حضرت رسالت پناه صلعم را بخواب دید که او را عتاب کردند چون بیدار شد به پیش شیخ آمد و عذر خواست و تصانیف ایشان همه مشهور و مقبول است و این از جمله شعر ایشان است غزل من ندانستم از اول که تو بی مهر و وفائی + عهد نابستن از آن به که ببندی و نپائی + گفته بودم چو بیائی غم دل با تو بگویم + چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیائی + دوستان عیب کنندم که چرا دل بتو دادم + باید اول بتو گفتن که چنین خوب چرائی + شمع را باید ازین خانه برون بردن و کشتن + تا که همسایه نداند که تو در خانه مائی + وفات ایشان شب جمعه ماه شوال سال ششصد و نود و یک هجری بوده و قبر در بیرون شهر شیراز است

حضرت شیخ حسن بلغاری قدس سره

اصل ایشان از بخارا است و صاحب جذب و مقامات عالیه بوده اند و نسبت ارادت ایشان به دو واسطه بشیخ ابو النجیب سهروردی میرسد و در سن سی سالگی تائب شده در این کار در آمده اند و اکناف عالم را سیر نموده اند وفات ایشان در سال ششصد و نود و هشت هجری بوده و مدت عمر نود و شش سال و قبر در سرخاب تبریز است

حضرت شیخ ابو محمد مرجانی

نام ایشان عبدالله بن محمد است و اصل از مرجان مغرب و بزمین ابواب علوم الهی و انوار ربانی بر روی ایشان گشاده بود و از بزرگان این قوم اند وفات ایشان در سال ششصد و نود و نه هجری بوده

حضرت ابن مطرف اندلسی

کنیت ایشان ابوعبدالله است و مجاهد و کامل معظم بوده اند و روا داشته اند که به شاگردی

اسبوع طواف میکردند وفات ایشان در رمضان سال هفتصد و هشت هجری بوده و مدت عمر ایشان از نود سال تجاوز نموده بادشاه حضرت سعادت مستری و کمال اخلاص که بجانب ایشان داشت جنازه شیخ را بر دوش خود گرفت

حضرت شیخ شمس الدین قدس سره

نام ایشان محمد بن احمد و نای صوفی است حنبلی مذهب بوده اند وفات ایشان در سال هفتصد و پانزده هجری روی داده

حضرت شیخ عماد الدین رحمه الله

نام ایشان احمد بن شیخ الحزامیه ابراهیم بن عبد الرحمن است و اهل از واسط در علم تصوف تصانیف بسیار دارند وفات ایشان در هفتصد و یازده سال هجری بوده و مدت عمر پنجاه و چهار سال

حضرت شیخ سلمان ترکمان قدس سره

در دمشق بوده اند کم سخن میگفتند و کم از جای بر میخاستند و کم می خفتند و علمای ظاهر با جلالت بزرگی بسیار منکر سلوک ایشان میکردند با وجود آنکه در ماه رمضان چیزی میخوردند و نماز نمیگذاردند اما کشف و اطلاع بر مغیبات بسیار داشتند و اینطایفه را ستر حال خود ساخته بودند وفات ایشان در سال هفتصد و چهارده هجری

حضرت شیخ نجم الدین قدس سره

نام ایشان عبد الله بن احمد بن محمد الاصفهانی است صاحب مقامات و مناقب عالیه شاگرد ابو العباس المرسی الشاذلی و مدتی مجاور مکه معظمه بودند وفات ایشان بمکه معظمه در جمادی الآخر سال هفتصد و بیست و یک هجری بوده و مدت عمر هفتاد و هشت سال

حضرت شیخ اوحدی اصفهانی

گویند ایشان از اجله اصحاب شیخ اوحد الدین کرمانی اند و بر سرای جام داشتند جام جم از ایشان است اکثر اشعار ایشان در تصوف و حقیقت است و این بیت نیز ایشانست بیت اوحدی شصت سال سختی دید تا شبی روی نیک بختی دید وفات ایشان در سال هفتصد و سی و هفت هجری بوده و قبر در مراغه تبریز است

حضرت مولانا محمود زاهد مرغانی قدس سره

لقب ایشان جلال الدین است در علوم ظاهر شاگرد مولانا نظام الدین هروی اند و بجهت متابعت

سنت و طریقت بمرتبهٔ عالی رسیده بودند در تقوی و ورع جهد بلیغ می‌نمودند وفات ایشان در ماه
ذیحجه سال هشتصد و هفتاد و هفت هجری بوده و قبر در مرغاب هرات است

حضرت مولانا زاهد مرغانی رحمه الله

نام پدر ایشان شیخ علی بن شیخ ابوبکر بن شیخ احمد بن شیخ محمد شاه بن شیخ محمود بن شیخ سهیل تایبادی
است و تایباد دهی است از توابع جام در علوم ظاهر شاگرد مولانا نظام الدین هروی بوده اند
اما بواسطهٔ متابعت سنت و آداب شریعت ابواب علم باطن بر ایشان مفتوح گشت و کرامات
و مقامات عالیه از ایشان بظهور آمد و اویسی بودند از روحانیت شیخ احمد جام می‌پیوستند زیارت
روضهٔ حضرت می‌نمودند و در مدت هفت سال پیاده و پای برهنه از تایباد به روضهٔ متبرکه
ایشان قرآن خوانده و بیرون آمدند و از برکت روحانیت حضرت شیخ بمطلب حقیقی و مرتبهٔ اعلی فائز
گشتند حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند قدس الله سره چون بمجلس ایشان رسیدند مولانا
حضرت خواجه پرسیدند که چه نام دارید خواجه فرمودند که بهاء الدین نقشبند گفتند از برای ما
نقشی ببندید خواجه فرموده اند که آمده ایم که نقشی بربندیم و مدتی با هم صحبت داشتند و حضرت
تیمور صاحبقران انار الله برهانه کمال اخلاص و ارادت در خدمت مولانا داشتند بلکه مولانا
مربی صاحبقران بودند وفات ایشان در روز پنجشنبه غرهٔ محرم الحرام سال هفتصد و
نود و یک هجری بوده و قبر در موضع تایباد است

حضرت خواجه حافظ شیرازی

نام ایشان محمد است و لقب شمس الدین حضرت مولانا عبد الرحمن جامی فرموده اند با وجود آنکه
معلوم نیست که بظاهر دست ارادت به پیری داده باشند اما ایشان را لسان الغیب گفته اند
و آثار حقائق و معارف در دیوان ایشان بسیار است و در تذکرهٔ عبد القادر بدایونی از
خدمت شیخ نظام الدین انتی نقل کرده است که خواجه حافظ مرید حضرت خواجه بهاء الدین
نقشبند اند و اکثر تفاؤلی که از دیوان حقیقت بیان ایشان نموده میشود موافق مطلب می‌آید
چنانچه جهانگیر پادشاه که در ایام شاهزادگی بسبب آزردگی والد خود جدا شده در آله آباد می‌بودند
و تردد داشتند در وقتیکه بملازمت پدر عالیقدر بروند یا نه دیوان حافظ لسان الغیب را فال کشادند و این غزل آمد

غزل

چرا نه در پی عزم دیار خود باشم
چرا نه خاک سر کوی یار خود باشم
غم غریبی و غربت چو بر نمی تابم
بشهر خود روم و شهریار خود باشم
ز محرمان سراپردهٔ وصال شوم
ز بندگان خداوندگار خود باشم
چو کار عمر نه پیداست باری آن اولی
که روز واقعه پیش نگار خود باشم
بود که لطف ازل رهنمون شود حافظ
وگرنه تا به ابد شرمسار خود باشم

و بموجب این فال بی تامل و اهمال بحضرت روانه شده بملازمت ایشان مشرف گشتند و قضا را بعد از شش ماه اکبر بادشاه فوت کردند و ایشان بادشاه شدند این فقیر بدستخط حضرت جهانگیر بادشاه دیده که در حاشیهٔ دیوان حافظ این مقدمه را نوشته اند وفات ایشان در سال هفتصد و نود و دو هجری بوده و قبر در شیراز است

حضرت مولانا ظهیر الدین خلوتی قدس سره

جامع بودند میان علوم ظاهر و باطن مولانا زین الدین ابا بکر تایبادی بمهر مولانا بامروزند در ذیل مثل ظهیر الدین ندیده ام مرید شیخ سیف الدین خلوتی اند وفات شیخ سیف الدین در سال هفتصد و هشتاد و سه هجری بوده و قبر شیخ در مزار خلوتیان بر سر پل گازرگاه است وفات ایشان در سال هشتصد هجری و قبر در جوار قبر شیخ سیف الدین است

حضرت شیخ کمال خجندی قدس سره

بسیار بزرگ و صاحب حال بودند و خود را در لباس شعر و شاعری پوشیده میداشتند و در ترک و تجرید ایشان بکمال بوده چنانچه گویند در تبریز زاویه داشتند که در انجا بسر می بردند چون بعد از فوت ایشان آنجا دیدند بغیر از بوریای که بران می نشستند و سنگی که زیر سر می نهادند چیز دیگر نبود وفات ایشان در هشتصد و سه هجری بوده و قبر در تبریز است و بر قبر ایشان این بیت نقش کرده اند بیت کمال از کعبه رفتی بر در یار هزارت آفرین مردانه رفتی

حضرت مولانا محمد شیرین

تخلص ایشان مغربی است مرید شیخ اسمعیل سیسی اند شیخ اسمعیل از اصحاب شیخ نور الدین عبد الرحمن

اصفهانی و از معاصران و مصاحبان شیخ کمال خجندی بوده اند وفات ایشان در سال هشتصد
و نه هجری است و مدت عمر شصت سال و این غزل نیز از جمله اشعار ایشان است غزل

از جنبش بحر قدم بر خاست موج بیعدد	وز موج دریای ازل برگشت سحاب ابر
وز موج بحر بیکران صحرا و دریا شد عیان	صحرا الیقین دریا شد چون باز دریا شد
اندر جهان بیعدد واحد احد بود ولی	در خطهٔ ملک صمد احمد بود عین احد
لیکن جهان جسم و جان گرچه شد از دریا عیان	بر روی بحر بیکران باشد چو در دریا زبد
اندر سرای لم یزل باشد ابد عین ازل	سر در هم آورده دایره از پیش بر خیزد چه عدد
اندر یکی صد بی نشان در صد یکی را بین عیان	از صد یکی گفتم بدان صد را ز یک یک از صد
بین بیشمار باهم فتاده از سما تا بر زمین	باشد که موجی در رسد بازم بدریا در کشد
وقت است کان خورشید او از ماه ما پیدا	از برج دل طالع شود وز اندرون سر بر زند
آن آفتاب مشرقی پیدا شود در مغربی	گر مغربی را آینه پنهان نباشد در نهد

حضرت شاه قاسم انوار قدس سره

اصل آن سیادت مآب از آذربایجانست مولد و منشاء تبریز در اوایل حال نسبت ارادت بشیخ صدر الدین اردبیلی داشتند بعد از آن بصحبت صدر الدین علی یمنی که از مریدان اوحد الدین کرمانی بودند رسیده اند و در نواحی انپوره حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند را دیدند و با ایشان صحبت داشتند دیوان اشعار ایشان مشتمل بر حقایق و معارف و اسرار است و در باب مریدان ایشان حضرت مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره فرموده اند که فقیر بعضی از ایشان را دیده و احوال بعضی را شنیده اکثری از ربقهٔ دین اسلام خارج بودند و بدایرهٔ اباحت و تهاون بشرع و سنت داخل فرموده اند که می تواند بود که چون فتوح و نذور بسیار میرسیده و همه را صرف لنگر و مریدان و درویشان می شده و اصحاب نفس و هوا را مقصود در انجا حاصل بوده بدین جهت جماعهٔ بیباک نیز خود را در زمرهٔ مریدان ایشان داخل ساخته باشند و آن سیادت منزلت این همه پاک بودند و مریدان حضرت شاه مدار نیز در هندوستان این حال دارند و اکثری بیباک اند وفات ایشان در سال هشت صد و سی و هشت هجری بوده و قبر در خرجرد جام است

شیخ زین الدین خوافی رحمه الله

حضرت ایشان ابوبکر بست جامع بوده میان علوم ظاهری و باطنی و از اول تا آخر توفیق استقامت بر جادهٔ شریعت و متابعت سنت یافته بودند و حضرت مولانا عبد الرحمن جامی فرموده اند که متابعت سنت بزرگترین کرامتی است بیش این طایفه و شیخ زین الدین خوافی مرید شیخ نور الدین عبد الرحمن قریشی مصری اند و ایشان مرید شیخ سیف کورانی و ایشان مرید شیخ تاج الدین حسن تستری و ایشان مرید شیخ محمود اصفهانی و ایشان مرید شیخ عبد الصمد نطنزی و ایشان مرید شیخ علی بزغش و ایشان مرید شیخ شهاب الدین سهروردی گویند در آخر حیات ایشان را داروی رسیده که شبانه روز بالکل از خود غائب بودند و چون از آن غیب ایشان را باز آوردند قریب یکسال خاموشی بر ایشان غالب بود و سخن کم میگفتند وفات ایشان در شب یکشنبه دوم شوال سال هشت صد و سی و هشت هجری بوده و بعد از وفات ایشان سه جا نقل کرده الحال قبر شیخ در هرات است نزدیک عیدگاه و عمارت عالی بران ساخته اند

حضرت سید بدیع الدین قدس سره

لقب ایشان شاه مدار است و مرید شیخ محمد طیفور شامی نسبت ارادت ایشان بسبب کبر سن اجهت دیگر به پنج یا شش واسطه بحضرت رسالت پناه صلعم میرسد غرائب احوال و عجائب اطوار و مقامات بلند و کرامات ارجمند داشته اند و بزرگی حضرت شاه مدار زیاده از انست که در تحریر و تقریر آید گویند دوازده سال طعام نخورده اند و لباسیکه یکبار می پوشیدند دیگر احتیاج شستن نمی شد و همیشه سفید و پاکیزه میماند و شیخ عبد الحق دهلوی نوشته اند که ایشان در مقام صمدیت بوده اند و آن مرتبه سالکان است و از جهت جمال بکمالی که حق تعالی بایشان عطا فرموده بود هرکه نظر بر روی مبارک ایشان افتادی بی اختیار سجود کردی از جهت همیشه برقع بر روی خود می انداختند وفات ایشان هفدهم جمادی الاولی سال هشت صد و چهل هجری بوده و قبر ایشان در موضع مکن پور که از توابع قنوج است واقع شده و هر سال در ماه جمادی الاولی که عرس ایشان است قریب به پنج شش لک آدم مرد و زن صغیر و کبیر از اطراف و جوانب هندوستان دران روضه بزیارت روضهٔ شریفه ایشان

الهامی بسیار می‌شنیدند و جمعی ندیدند و ... کرامات و خوارق عجیبه و غریبه احوال ایشان بسیار
بیگمست و از چهار حصه اهل هندوستان از وضیع و شریف دو حصه مرید حضرت پیر دستگیر غوث الاعظم
شاه محی الدین سید عبد القادر جیلی اند اما اشراف بیشتر و یک حصه مرید شاه مدار اند اما اجلاف
بیشتر و نیم حصه مرید حضرت خواجه معین الدین چشتی و نیم حصه مرید حضرت مخدوم بهاء الدین زکریا
ملتانی قدس الله اسرارهم

حضرت مولانا جلال الدین پورانی

لقب ایشان ابو یزید ثانی است بعد از کسب علوم ظاهر ببرکت متابعت سنت و رعایت شریعت
بمرتبه اعلی رسیدند و اکثر به کفایت مهمات مسلمانان بقدر امکان کوشش می‌نمودند هرگز رجوع
با کسی کرده نمی آمدند و آنجا میرفتند اگرچه بظاهر دست ارادت به پیرزاده داده اند اما اویسی بودند چنانچه
میفرمودند هرگاه مرا اشکالی می افتد روحانیت حضرت رسالت پناه صلعم بی واسطه رفع آن
میکنند گویند روزی از اصحاب خود شانه طلبیده اند و گفتند حضرت رسالت پناه صلعم فرموده اند
که باید گاهی محاسن خود را شانه میکنند و ایشان صحبت مولانا حضرت ظهیر الدین خلوتی
رسیده اند و معتقد طریقه ایشان بودند حضرت مولانا عبد الرحمن جامی اکثر پیش ایشان میرفتند
چنانچه گفته اند روزی با جماعتی بزیارت مولانا جلال الدین پورانی رفتیم وقت بازگشتن
یکی از ایشان را در خاطر گذشته بود که اگر مولانا را کرامتی هست میباید که پاره کشمش تبرک بمن
بدهد چون روانه شدیم آن شخص را آواز دادند که یکساعت باش بخانه درون رفته یک طبق
مویز بیرون آورده و باو داده و گفتند معذور دار که در یاخهامی کشمش نمی باشد وفات
ایشان در شب دوشنبه دهم ماه ذیقعده سال هشتصد و شصت و دو هجری بوده

حضرت خواجه شمس الدین محمد الکوسوی الجامی قدس سره

کوسو قصبه ایست از توابع هرات که ولادت ایشان در انجا واقع شده و از اولاد بزرگوار
حضرت شیخ الاسلام احمد الجامی النامقی اند قدس الله سره جامع بودند علوم ظاهر و باطن
و بخدمت شیخ زین الدین خافی بسیار میرفتند و بصحبت شیخ بهاء الدین عمر نیز بسیار میرسیده اند
مولانا سعد الدین کاشغری و مولانا شمس الدین محمد اسد و مولانا جلال الدین پورانی و غیرهم

از عزیزان که در آن وقت بودند بمجلس ایشان حاضر میشدند و معارف و لطائف خواجه احمد آنچه ایشان
میگفتند در اثنای وعظ و مجلس سماع خواجه احمد را وجدی عظیم پدید و همه‌های بسیار میشد و در مجلس ایشان
اثر میکرد و اگر در صحبت ایشان چیزی که در خاطر کسی میگذشت آنرا بروجهی که غیر او کسی ندانستی
اظهار نمود وفات ایشان در روز شنبه بیست و ششم جمادی الاولی سال هشت صد و شصت
و سه هجری بوده و قبر در هرات نزدیک مسجد جامع قریب مزار فقیه ابو یزید مرغزی است

مولانا شمس الدین محمد روجی

اصل ایشان از قریه روج است و آن بر پنج فرسنگی هرات واقع شده از کبار مریدان مولانا
سعد الدین کاشغری اند و هم بخدمت حضرت مولانا جامی ایشان گفتند که مرا همیشه آرزوی
آن میبود که پیغمبر صلعم را بخواب ببینم روزی بخدمت والده خود رفتم ایشان کتابی در پیش
داشتند و میخواندند که هر کس این دعا را شب جمعه چند بار بخواند پیغمبر صلعم را بخواب ببیند اتفاقاً
آن شب آینده شب جمعه بود رخصت خواندن دعا از والده خود گرفته بخلوتخانه خود رفتم و مشغول
شده با شرائط نیز دعا را خواندم و نیز شنیده بودم که هر کس شب جمعه هزار مرتبه درود بر رسول
علیه الصلوٰة والسلام بفرستد آنسرور را بخواب ببیند این عمل نیز کردم چون بخواب رفتم در واقعه
دیدم که از در سرای خود در آمدم و والده من ایستاده مرا گفت من انتظار تو میبردم
اینک رسول صلعم بخانه ما آمده اند بیا تا ترا در خدمت آنحضرت برم پس دست مرا گرفته بجائی
که آنحضرت نشسته بودند بردند دیدم که آنحضرت نشسته اند و جمعی کثیر در گرد و پیش آن سرور
نشسته و ایستاده اند و مکاتبات نوشته باطراف عالم میفرستند و گوئی املا حضرت رسول
میکنند و مولانا شرف الدین عثمان زیارتگاهی که از علمای ربانی بودند میفرستند و والده مرا بحضرت
عرض کرد که یا رسول الله پسری که وعده کرده بودی که دراز عمر و دولتمند خواهد شد این آن پسر
یانه آنسرور بجانب من دیدند تبسم کردند و فرمودند که همان فرزند است چه وقتی که مادر من
پسری داشت صاحب جمال فوت کرد و او بسیار متالم شد شب حضرت رسالت پناه
صلعم را بخواب دید که می فرمایند غمگین مباش که خدای تعالی ترا پسری صاحب دولت
و دراز عمر خواهد عطا فرمود و مرا خدای عزوجل بایشان داد پس آنحضرت بمولانا عثمان

فرمودند که مکتوبی برای این پسر خویش مولانا کاغذی نوشت مشتمل بر چند سطر و در زیر آن سطور
شکل گواهی که مردم در قبالها می‌نویسند مهر ابجد حرفی چند نوشت و پیچیده بدست من داد و من
روان شدم با خود گفتم که مضمون مکتوب را ندانستم بازگشته بخدمت آنحضرت آمدم و عرض کردم
ندانستم یا رسول الله که درین کاغذ چه نوشته شده حضرت آن مکتوب را از دست من گرفته
بخواندند و من بیک خواندن مضمون آن سطور را یاد گرفتم و باز پیچیده بدست من دادند
میخواستم که باز چیزی بپرسم ناگاه آواز اذان در رسید از خواب بیدار شدم و دیدم که مادرم می‌آید
و شمعی در دست دارد بپا خاستم گفت ای محمد چه در خواب دیدی گفتم آری گفت سخن
خوابی دیدن امروز آنچه من مشاهده نمودم و ولادت طفیلی از آن نقل کرد و ولادت ایشان در شب برات
سال هشتصد و بیست هجری بوده و وفات در وقت شنبه بتاریخ نهم ماه رمضان سال نهصد و چهار
هجری بوده و قبر در گازرگاه نزدیک مزار شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری است
قدس الله سره

حضرت شیخ صوفی علی قدس سره

اصل ایشان از ولایت جام است و مرید شیخ زین الدین خوافی اند و سبب در آمدن ایشان
باین راه این بود که روزی جمعی از درویشان بزیارت مزار بزرگی میرفتند و ایشان در صحرائی
بزراعت مشغول بودند چون نظر ایشان بر درویشان افتاد اثری در دل شیخ بهم رسیده
با درویشان همراه شدند و بزیارت آن مزار رفتند و از برکت متابعت درویشان و زیارت
نمودن مزار آن بزرگوار دل از دنیا و اهل دنیا بر کندند و درین راه در آمدند وفات ایشان
در سال نهصد و هشت هجری

حضرت امیر سید علی قوام رحمه الله

از سادات سواناند که در نزدیکی سرهند است و از بزرگان ارباب کمال و لشکر و وجد و حال
و از کبار مشائخ هندوستان بوده اند لباس ایشان معین نبود گاهی خرقه می‌پوشیدند و گاه
لباس لشکریان در بر میکردند در اوایل طلب الهی به جونپور رفته بخدمت شیخ بهاؤالدین جونپوری
رسیده مرید شدند و ابواب فتوحات بر ایشان کشاده گشت گویند تا چهل سال هیچ خادمی

امر کردند و خدمت وی نمی‌بودند و میگفتند که پیغمبر صلعم را بخواب دیدم که میفرمودند علی دهلی
برو در شیخ نی و از احوال خلق خبردار می‌شوی گفتم یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اگر دل آن
آن شکست او اگر درست ازان لشت علی بیچاره درمیان چیست فرمودند برای خلق خدا
دعا کن که دعای تو در حق ایشان مستجاب است وفات ایشان در سال نهصد و پنجاه هجری بود
و قبر در حوالی جونپور در موضع است که لوطن داشته‌اند و آن بسرای میران مشهور است
مزار متبرک

حضرت مخدومی شیخ حسین خوارزمی

ایشان مرید حضرت مخدومی اعظم حاجی محمد خبوشانی که از کبار متأخرین و بزرگان دین و صاحب
کرامات ارجمند و مقامات بلند بوده‌اند مخدومی اعظم در سلسلهٔ کبرویه مرید شاه علی بیدادی
و ایشان مرید شیخ رشید الدین محمد اسفراینی و ایشان مرید عبد الله برزش آبادی و ایشان مرید
شیخ اسحاق ختلانی و ایشان مرید سید علی همدانی اند قدس الله اسرارهم وفات مخدومی اعظم
در سال نهصد و سی و هفت هجری روی داده وفات شیخ حسین به شام بوده در نهصد و
پنجاه و شش سال هجری

حضرت شیخ علی متقی قدس سره

نام پدر ایشان عبد الملک بن قاضی خان المتقی القادری الشاذلی المدنی الحسینی است از کبار اولیای
وقت و مشایخ هندوستان اند آبای کرام ایشان از جونپور بوده‌اند و مولد ایشان در برهان پور است
در سن هفت سالگی والد ایشان در خدمت شاه باجن چشتی که در برهانپور بودند مرید ساختند و بعد
ازان از شیخ عبد الحکیم بن شاه باجن خرقهٔ مشایخ چشت پوشیدند و بجانب دیار ملتان سفر کرده
بصحبت بسیاری از مشایخ آنجا رسیدند و تحصیل علوم نموده و عزیمت حرمین شریفین کردند و آنجا
رسیده از شیخ محمد بن السخاوی خرقهٔ متبرکه قادریه و شاذلیه که منسوب است بشیخ نور الدین ابو الحسن
علی الحسینی الشاذلی پوشیده و بمرتبهٔ کمال رسیدند و تصانیف مشهور بسیار دارند وفات ایشان
دوم شهر جمادی الاولی سال نهصد و هفتاد و پنج هجری بوده و مدت عمر نود سال است ولادت شیخ
در سال هشتصد و هشتاد و پنج هجری بوده و قبر در مدینهٔ مطهره است

حضرت شیخ ادهن جونپوری

نام پدر ایشان شیخ بهاؤالدین است در وقت خود از بزرگان مشائخ هندوستان بوده اند با وجود آنکه
چنان مسن و معمر گشته بودند که تا دو کس ایشان را نمی گرفتند نمی توانستند ایستاد و با چنین حال چون بسماع می درآمدند
ایشان را ده کس نمی توانستند نگهداشت وفات شیخ در سال نه صد و هفتاد و شش هجری است
و عمر ایشان از صد متجاوز بوده و قبر در جونپور است

حضرت شیخ سلیم فتحپوری قدس سره

نام پدر ایشان شیخ بهاؤالدین است و اصل از دهلی و مرید خواجه ابراهیم اند که از اولاد حضرت خواجه
فضیل عیاض بود در سلسلهٔ چشت بوده اند و شیخ از اولاد گنجشکر اند در مدت عمر و در دهلی می بوده اند
در اوائل حال بطریق سیاحان می بودند چون درین کار آمده اند بزیارت حرمین شریفین
مشرف گشته و ولایات عرب و عجم را سیر کرده و مشائخ آن وقت را دریافته باز بهندوستان
آمدند و در کوه سیکری که در آن وقت ویرانه بود توطن گزیدند و حضرت اکبر بادشاه را اخلاص
و اعتقاد به شیخ داشتند شهری در آنجا آباد کردند و قلعهٔ متین بران کوه ساختند و فتحپور
نام نهادند چون بادشاه را فرزندی نمی ماند و هرگاه که از ارباب کمال و صاحب حال
شخصی را می شنیدند رجوع باو نموده التماس فرزند میکردند شخصی بعرض رسانیدند که عزیزی
درین نزدیکی از خانهٔ مبارک آمده در کوه سیکری می باشند بادشاه خود بزاویهٔ شیخ رفته
التماس فرزند نمودند شیخ گفتند فردا جواب خواهیم داد چون روز دیگر بادشاه رفتند
شیخ فرمودند حق تعالی بشما سه فرزند خواهد عطا فرمود فرزند کلان خود را بما خواهید داد
که تربیت نمائیم چون مدت حمل جهانگیر بادشاه نزدیک رسید اکبر بادشاه بخانهٔ شیخ فرستادند
جهانگیر بادشاه بخانهٔ شیخ متولد شدند و شیخ خود را بر ایشان گذاشته سلطان سلیم نام کردند
و صبیهٔ خود را بشیر خوار دادند مقرر نمودند و گفتند وقتی که این پسر بسخن در آید ما رحلت خواهیم نمود
و همچنین شد ولادت شیخ در سال هشت صد و نود و هفت هجری بوده و وفات در
بیست و نهم رمضان سال نه صد و هفتاد و نه و قبر در مسجد کلان فتحپور است که اکبر بادشاه بجهت
حضرت شیخ بنا کرده اند بسیار عالی ساخته اند

حضرت شیخ نظام امیٹھی قدس سره

از بزرگان مشایخ هندوستان اند و اصل از قصبه امیٹھی که از توابع لکهنو است مرید شیخ معروف جونپوری اند و شیخ معروف مرید شیخ الهداد شارح کافیه و هدایه اند که سلسله ایشان بجنید واسطه بشیخ نور قطب عالم که در بنگاله آسوده اند میرسد ریاضتهای شاقه کشیده صاحب کشف و کرامات گشته بودند و از سماع پرهیز مینمودند و میگفتند چرا در اختلاف باید افتاد وفات ایشان در سال نهصد و هفتاد و نه هجری بوده و قبر در قصبه امیٹھی است ۞

حضرت شیخ داؤد جهنی وال قدس سره

جهنی قصبه ایست از مضافات لاهور آبای کرام ایشان از عرب بهندوستان آمده اند و تولد ایشان در ستپور شده والد ایشان پیش از ولادت شیخ فوت کرده اند در اوائل حال پیش مولانا اسمعیل اچه که از شاگردان حضرت مولانا عبد الرحمن جامی قدس الله سره السامی بودند کسب علوم می نمودند در ایام طفولیت اصفهانی را بقدرت تمام میخوانده اند و منسوب اند بسلسله علیه قادریه در اوائل سلوک اویسی بودند از روحانیت حضرت قطب ربانی غوث صمدانی سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه و باشاره حضرت غوث اعظم بظاهر دست ارادت بشیخ حامد قادری ولد شیخ عبد القادر ثانی داده اند و از بزرگان مشایخ متاخرین صاحب مقامات بلند و خوارق از حد گذشته اند وفات ایشان در سال نهصد و هشتاد و دو هجری بوده و قبر در شیرگڈه نواحی جهنی است

حضرت شیخ نظام نارنولی قدس سره

نارنول از شهرهای مشهوره هندوستان است مرید شیخ خانو چشتی اند که در گوالیار توطن داشتند و از کبار مشایخ وقت خود بودند و شیخ نظام تا چهل سال بارشاد طالبان مشغول بودند و جمع کثیر به برکت ایشان بمرتبه عالیه رسیدند گویند همیشه پیاده از نارنول بحضرت خواجه قطب الدین اویسی قدس سره بوجد و ذوق و جذبه تام میرفتند ولادت شیخ خانو در سال نهصد و چهل هجری بوده وفات ایشان در سال نهصد و نود و هفت هجری روی داد

حضرت شیخ وجیه الدین گجراتی

نسب ایشان علویست از کبار مشایخ متاخرین اند و در علوم ظاهری قدرت ایشان بمرتبه بود

که بر اکثر کتب درسی حاشیه یا شرحی نوشته اند مطلقاً ابداً بخدمت شیخ رسیده مستفیض و مستفید میگشتند
و حالت باطنی ایشان بر کمال داشته اند مدتها با سکوت و رنزیده بودند و هیچ جای رفت و آمد
نمی کردند اگر چه ارادت بجای دیگر داشتند اما ارشاد از شیخ محمد غوث اعظم یافته اند و در آداب
طریقت تابع ایشان بودند و کار را نزد شیخ محمد غوث با تمام رسانیده اند و چون شیخ محمد غوث
بگجرات رفتند شیخ علی متقی که صاحب علوم ظاهر و باطن بودند با جمعی از علمای ظاهر بسبب بعضی
سخنان بلند فتوی بر قتل ایشان نوشتند و حاکم آنجا فتوی را موقوف به نوشتن شیخ
وجیه الدین داشت چون ایشان بخانه شیخ محمد غوث رفتند و در دیدن اول فریفته شیخ گشتند
و کاغذ فتوی را پاره کردند و شیخ علی متقی گفتند که فهم تا بکمالات شیخ نرسیده و میگفتند که در ظاهر
شریعت چنان باید بود که شیخ علی متقی است و در حقیقت آنچنانکه مرشد ماست و آنچه از اکثر
مردم معتبر تحقیق نموده آنست که شیخ محمد غوث از اهل دعوت بودند اما آنرا بکمال رسانیده بودند
وفات شیخ وجیه الدین در غره صفر سال نهصد و نود و هشت هجری بوده و قبر در میان شهر
احمدآباد است و وفات شیخ محمد غوث اعظم پانزدهم رمضان سال نهصد و هفتاد هجری در اکبرآباد
واقع شده و مدت عمر هشتاد سال و قبر در گوالیار است

حضرت شیخ علاء الدین اودهی قدس سره

صاحب کرامات و مقامات عالیه بودند گاه گاهی حقائق و معارف را بصورت نظم در می آوردند
چنانچه این مطلع از ایشانست بیت ندانم آن گل خودرو چه رنگ و بو دارد که مرغ
هر چمنی گفتگوی او دارد و مریدان ایشان بسیاری بکمال رسیده اند گویند همیشه دعا
میکردند که شهادت نصیب ایشان گردد شبی دزدان بخانه ایشان در آمدند و با وجود آنکه
سن شیخ به نود رسیده بود شمشیری بدست گرفتند و چندی را کشته خود بدرجه شهادت رسیدند
و شهادت ایشان در سال نهصد و نود و هشت هجری بوده است

حضرت شیخ محمد بن فضل الله قدس سره

از اولاد امجاد حضرت شیخ الاسلام احمد جام قدس الله روحه در موضع زندجان که از توابع
هرات است می بوده اند صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند در ریاضت و مجاهدت یگانهٔ آن

واکثر صائم می بوده اند و افطار بشعیر یا می کرده و بالای آن صابون آب میخوردند تا روشن و و از حضرت
اخوند خود شنیده ام که میفرمودند چون عبدالله خان اوزبک از ماوراءالنهر بتسخیر خراسان روانه شد
در زندجان بخدمت ایشان رسید خواجه فرمودند باسے خدا را کشتن بده و مبکن که قلعه هرات
بعد از چهار ماه و چهار روز و چهار ساعت فتح خواهد شد بعد از گذشتن مدت مذکور همچنان شد که خواجه
فرموده بودند و نیز حضرت اخوند از زبان والد ماجد خود شیخ فصیح الدین نقل میکردند که ایشان
می فرمودند شبی بخدمت خواجه عبدالحق رفتم ایشان اراده زیارت حضرت خواجه عبدالله
انصاری کردند و چون شب تاریک بود خواستند که چراغی روشن کنند و روغن چراغ بهم نرسید
چراغ را از آب تر پر کردند و فتیله تافته آب دهن خود تر نموده در آن گذاشته روشن ساخته
و آنرا بدست مبارک خود گرفته متوجه شدند و راه قریب بیک فرسنگ بود و باد تندی میوزید
و چراغ روشن بود تا بر قبر حضرت خواجه رسیدند بمجرد رسیدن چراغ خاموش شد بعد از
زیارت باز چراغ را روشن کرده تا منزل خود همچنان طریق آمدند و نیز اخوند می فرمودند که
قریب بموت خواجه وصیت کردند که جنازه مرا خواهید نگهداشت تا ابلق سواری رسد و امامت
جنازه من کند چون خواجه برحمت حق پیوستند چنین کردند و انتظار کشیدند که در همان وقت
والد من شیخ فصیح الدین بر اسپ ابلق سوار رسیدند و امامت جنازه ایشان کردند وفات
خواجه در سال هزار و پنج هجری بوده و قبر در زندجان است و وفات شیخ فصیح الدین روز پنجشنبه
بیست و دوم رمضان سال هزار و نوزده هجری بوده و قبر در لاهور است

حضرت شاه ابوالمعالی قدس سره

از سادات صحیح النسب و صاحب کرامات و خوارق بوده اند در سلسله علیه قادریه مرید شیخ
داود جهنی وال اند و بعد از سی سال ریاضت و مجاهدت در شهر لاهور سکونت ورزیدند
حضرت خواجه اخوندی فرمودند که روزی همراه اخوند خود ملا نعمت الله که عالم و عامل بود
بدیدن ایشان رفتم و آنجا نشسته بودیم که شخصی تسبیحی به شاه آورده و در دل من گذشت
که اگر شاه را کرامتی باشد باید که این تسبیح را بمن بدهند وقت رخصت مرا طلبیده و
همان تسبیح را بمن دادند و گفتند هر وقت تسبیح تو بشما بهم رسد صد مرتبه صلوات بخوانید

و از اخوند ملا نعمت الله منقول است که روزے در خاطر من گذشت که من اراده و اعتقاد بحضرت غوث الثقلین دارم آیا آنحضرت از من خبردار خواهند بود شب در خواب دیدم که بجهت ادای [illegible] آمده ام و سر من برهنه است فی الحال غوث الثقلین حاضر شدند و دستاری سفید عنایت کردند و فرمودند که ملا نعمت الله ما درچنین جاها از شما خبر داریم فردای آن شاه ابوالمعالی مرا طلبیده اند و دستاری سفید دادند و گفتند که این دستار است ولادت شاه روز دوشنبه دهم ذی حجه سال نهصد و بست هجری وفات شان نوزدهم ربیع الاول سال یکهزار و بست و چهار هجری بوده و قبر در شهر لاهور است تحفة القادریه که دران تمام احوال حضرت غوث اعظم است ایشان جمع کرده اند و کمال ارادت و اخلاص با آنحضرت داشتند و از آنحضرت نیز کمال عنایت و شفقت بشیخ بوده مدد از روحانیت آن حضرت بایشان میرسید

حضرت خواجه عبد الحق جامی قدس سره

نام جد ایشان شیخ محمد صدر است از فرزندان حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه و آبای ایشان در جمیع علم بوده اند مولد شیخ در احمد آباد گجرات است و شیخ صغیر بودند که والد ایشان برحمت حق پیوست در ابتدای جوانی بخدمت شیخ صفی گجراتی رسیده خرقهٔ اجازت پوشیدند شیخ ایشان را رخصت بمکه معظمه داده اند و بقدم تجرید و تفرید زیارت حرمین شریفین کرده تا دوازده سال در مکه شریفه در صحبت شیخ علی متقی گذرانیده اند و از انجا باز معاودت نموده باحمد آباد رسیده متاهل شدند و تا دوازده سال دیگر پیش شیخ وجیه الدین گجراتی بتحصیل علوم ظاهر مشغول بودند و درین ایام بصحبت شیخ ماه جیو پوربی هم که در گجرات بودند میرسیدند شیخ ماه چون از زبان والد ماجد ایشان شنیده بودند که پسر خورد ما قطب وقت خواهد شد ایشان را محترم میداشتند شیخ ابو محمد جعفر تمیمی که مرید والد ایشان بودند از قلعه اسیر کتابتی بشیخ وجیه الدین و شیخ ماه نوشتند که شاهباز را چرا بپرواز نمی آرید ایشان در جواب نوشتند که بدست شماست و شیخ را رخصت اسیر کردند شیخ بملازمت شیخ ابو محمد رسیده و نعمتے را که والد بزرگوار ایشان بشیخ ابو محمد امانت سپرده بودند گرفتند و در برهانپور توطن گرفته بدرس اشتغال داشتند

و بعد از ان ترک تدریس نموده بهدایت خلق مشغول گشتند و جمع کثیری ببرکت صحبت ایشان صاحب کمالات ظاهری و باطنی شدند و شیخ در زمان خویش یگانه و جمع مشائخ کبار و از بزرگان متاخرین سلسلهٔ چشت بودند و وضیع و شریف ولایت خاندیس و آن حوالی را ارادت بایشان بود و قبولی عظیم داشتند و شیخ را محبت و اخلاص بخدمت حضرت سید انام صلی الله علیه و علی آله الکرام و اصحابه العظام بمرتبه بود که بگفت و شنید راست نیاید چنانچه هر چند گاه از ذوق و اشتیاق فوار بی اختیاری متوجه مدینهٔ متبرکه میگشتند و بعد از رفتن چند منزل بموجب اشارهٔ آنسرور باز مراجعت می نمودند و طریقهٔ ایشان تمام مطابق شرع و سنت بود و آنچه فتوح میرسید سه حصه میکردند یک حصه بجهت قوت عیال میدادند و حصه دیگر صرف خانقاه و فقرا می نمودند و یک حصهٔ دیگر نذر حضرت سرور کائنات صلعم نموده بحرمین شریفین میفرستادند خوارق و کرامات ایشان بسیار و بیشمار است وفات ایشان در برهانپور شب دوشنبه دوم ماه رمضان سال یکهزار و بست و نه هجری بوده چنانچه خواجه هاشم رحمه الله تاریخ فوت ایشان از ابن فضل الله یافته اند و مدت عمر هشتاد و شش سال و قبر در شیخ پوره برهانپور است که خود آباد کرده بودند مزار متبرک

حضرت احمد کابلی ثم السرهندی قدس سره

از اولاد حضرت امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله عنه و حنفی مذهب بوده اند و در سرهند سکونت ورزیده بودند و در سلسلهٔ نقشبندیه مرید خواجه باقی بودند و ایشان مرید مولانا خواجگی امکنگی و ایشان مرید پدر خود مولانا درویش محمد و از مشائخ قادریه و چشتیه نیز اجازت ارشاد حاصل کرده بودند از متاخرین مشائخ و صاحب ریاضت و مجاهدت و خوارق و تصانیف اند در اواخر حال بعضے بر شیخ تهمت کردند که شیخ میگوید مرتبهٔ من زیاده است از خلفای راشدین رضی الله عنهم اما این محض بهتان و افترای مخالفان است بر شیخ چرا که این فقیر خود شنیده از سیادت و نقابت پناه فضائل و کمالات دستگاه حقائق و معارف آگاه افضل فضلای عصر علامی فهامی استادی حضرت میرک شیخ بن شیخ فصیح الدین که میفرمودند وقتی که ما را بسرهند واقع شد و کیفیت ما اتفق ملاقات شیخ احمد روی داد و در اثنای ملاقات

بخاطر گذشت که اگر شیخ را کرامتی هست باید که مردم آنچه از ایشان بیان میکنند خاطر ایشان من نشان سازد
و دیگر آنکه شنیده بودم که خواجه باقی که پیر ایشان است بی اجازت مولانا خواجگی امکنکی مرید
میگرفتند دیگر آنکه بخواجه خاوند محمود چه اعتقاد دارند چون ساعتی پیش شیخ نشستم جزوی را از زیر
مسند خود بمن دادند که مطالعه نمائید چون آنرا تمام دیدم بمن گفتند ازین چیزی ظاهر میشود
گفتم ازین خود هیچ ظاهر نمی‌شود و آنچه در اینجا است درست است گفتند پس بدانید که آنچه از او اهم
شده همین است و باقی افترا است و باز بعد از ساعتی گفتند که روزی خواجه خاوند محمود باینجا
آمده بودند گفتند که خواجه باقی اجازت صریح از پیر خود نداشت بجهت آنکه روزی مولانا
خواجگی امکنکی خربزه خورده بودند قاچ را خود بریده بدست حاضران و مریدان میدادند
و بخواجه باقی ندادند اصحاب گفتند خواجه نیز حاضر اند مولانا خواجگی امکنکی فرمودند ما خربزه
با او درست داده‌ایم خواجه باقی ازین استنباط کردند که مرا اجازت ارشاد دادند من گفتم
این چنین نیست چرا که ما هرگز این چنین سخنی از پیر خود و از دیگر مردم نشنیده‌ایم بلکه خواجه باقی
ابا میکردند که این کار از دست من نمی‌آید و این بار را من نمی‌توانم برداشت و مولانا
خواجگی میفرمودند که ما اجازت داده‌ایم و ترا این کار را باید کرد درین اثنا چندی از
ریش سفیدان نیز گفته‌اند که ما دران مجلس حاضر بودیم که مولانا خواجگی اجازت ارشاد بخواجه
باقی دادند خواجه خاوند محمود گفتند پس ما غلط شنیده بودیم و بعد ازان شیخ احمد فرمودند
که آنچه از مریدان خواجه خاوند محمود با ایشان اعتقاد دارند خواجه آنچنان نیستند و من آن
اعتقاد بخواجه ندارم هر سه سوالی که در خاطر حضرت اخوند گذشته بود شیخ جواب دادند
وفات ایشان در سال یکهزار و سی و چهار هجری بوده و مدت عمر شصت و سه سال
و قبر در سرهند است

حضرت شاه بلاول قدس سره

ولادت ایشان در قصبه شیخوداهن که از مضافات پنجاب است واقع شده و در لاهور
سکونت داشتند و علم ظاهری و باطنی کسب نموده بودند و در سلسلهٔ علیه قادریه مرید شیخ
شمس اند و ایشان مرید شیخ ابو اسحاق و ایشان مرید شیخ داود جهنی وال که ذکر ایشان

بالاگرفته و شیخ بلاول صائم الدهر و قائم اللیل می بودند و زهد و ورع امتیاز داشتند این فقیر نیز بخدمت ایشان رسیده آثار ریاضت و مجاهدت بسیار از بشرهٔ شیخ ظاهر میشد هر روز جمع کثیری بخدمت ایشان آمد و رفت می نمودند و هر کس هر وقت که بخدمت شیخ میرفت البته برای او ما حضری میکشیدند و مردم همیشه بجهت شفای بیماران کوزهٔ آبی بخدمت شیخ می بردند و ایشان دعا خوانده بران آب میدمیدند و اکثری شفا می یافتند وفات ایشان در وقت عشای شب دوشنبه بست و هشتم شعبان سال یکهزار و چهل و شش هجری بوده مدت عمر شریف هفتاد سال و قبر در لاهور است بموضعی که سکونت داشتند الحمد لله و المنة که با تمام رسید ذکر مشایخ متفرقه که تاریخ وفات و ولادت و محل قبور اکثری در کتاب نفحات الانس و تاریخ یافعی و طبقات سلمی نبود و این خادم فقرا بعد از تفحص و تجسس بسیار از کتابهای معتبر متقدمین و متاخرین پیدا نموده بقید ضبط در آورد و امید که ارواح طیبهٔ ایشان قدس الله اسرارهم ازین فقیر خشنود گردند

ذکر نساء العارفات الصالحات الکاملات الواصلات رضی الله عنهن

بدانکه افضل نساء العالمین پیش از عهد حضرت رسول صلعم آسیه بنت مزاحم زن فرعون و مریم بنت عمران است و بعد از ان سرور از ازواج مطهره خدیجه کبری و عائشه صدیقه و از بنات فاطمه زهرا رضی الله عنهن اند

ذکر ازواج مطهرات حضرت سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم

مرویست که آنحضرت فرموده اند من زنی نخواستم و هیچ یک از دختران خود بزنی بکسی ندادم مگر آنکه جبرئیل آمد از پروردگار و مرا بآن امر نمود ازواج مطهرات دوازده بودند که آنحضرت بایشان زفاف فرموده اند از انجمله یازده متفق علیها اند و یکی مختلف فیه که زوجه بود یا سریه

حضرت خدیجه کبری رضی الله عنها

کنیت ایشان ام هند است و نام پدر ایشان خویلد بن اسد بن عبد العزی بن قصی بن کلاب و نسب ایشان در قصی به نسب آنحضرت صلعم متصل میشود و نام والدهٔ ایشان فاطمه بنت زائده بن الاصم که از بنی عامر بن لوی بوده اول زنی که پیغمبر صلعم خواسته اند حضرت خدیجه اند پیش از خواستگاری آن سرور خوابی دیده بودند که آفتابی از آسمان در خانهٔ ایشان فرود آمد

و نور آن از خانهٔ ایشان منتشر شد چنانکه در مکهٔ معظمه هیچ خانه نماند الا که آن نور منور گشت و در آن روز
که عقد آن سرور در آمد سن مبارک ایشان چهل سال بود و سن آنحضرت بست و پنج
سال و مهر ایشان بست شتر ماده بود و اولاد آنحضرت از دختر و پسر تمام از ایشان بود و علیم
صلعم جهت رعایت خاطر ایشان تا ایشان در حیات بودند هیچ زن نخواستند و اول کسیکه
از زنان بالاتفاق بشرف اسلام مشرف گشت حضرت خدیجه کبری بودند روزی جبرئیل علیه السلام
بسید عالم صلعم گفت یا رسول الله صلعم این خدیجه رضی الله عنها است که می آید برای تو ظرفی پر از ادام و طعام
می آرد چون بتو رسد او را از پروردگار او و از من سلام رسان و بشارت ده او را بخانه
در بهشت از یک مروارید مجوف که در آن خانه هیچ خصومت و رنجی نبود گویند چون حضرت
سید البشر از حضرت پروردگار خود و از جبرئیل علیه السلام سلام رسانید حضرت خدیجه جواب
سلام فرمودند وفات ایشان صحیح آنست که در دهم ماه رمضان سال دهم از بعثت آنسرور
واقع شد مدت عمر شریف شصت و پنج سال و قبر ایشان در مقبره حجون است پیغمبر صلعم خود
بقبر ایشان رفته دعا و تکبیر کردند و بعد از رحلت آنسرور صلعم بسیار یاد میکردند

حضرت عائشه صدیقه رضی الله عنها

کنیت ایشان ام عبد الله است ایشان از متقیات و فقیهات و عالمه و فصحای و بلغای صحابه بودند
چنانچه حضرت رسالت پناه صلعم در شان ایشان فرموده اند که خذوا ثلثی دینکم عن هذه الحمیراء یعنے
بگیرید دو حصه از سه حصه دین خود را ازین سرخ پوش و از حضرت عائشه صدیقه رضی الله عنها روایت
که گفتند مرا فضیلت و مزیت داده اند بر سایر ازواج پیغمبر صلعم بده چیز اول بکری غیر از من
نخواستند دیگر دوم آنکه هیچ نخواست آنحضرت که پدر و مادر او هجرت کرده باشند در راه خدا
غیر از من سوم آنکه در پاکی من آیات کریمه از آسمان نازل شد چهارم آنکه پیش از انکه مرا
رسول صلعم بخواهد جبرئیل علیه السلام صورت مرا بر پارچه حریری بآنسرور نمود و گفت این را
زن کن پنجم آنکه من و پیغمبر صلعم از یک ظرف غسل میکردیم و با هیچ زنی این امر بجا نمی آورد ششم
آنکه آنحضرت نماز میگزاردند و من پیش روی آنحضرت بپهلو خوابیده بودم و این امر مخصوص
من بود هفتم آنکه در جامهٔ خواب هیچ زن وحی بآنحضرت نازل نمی شد مگر در جامهٔ خواب من هشتم آنکه

در حالی که روح مطهر آن سرور را قبض کردند سر مبارک آنحضرت میان سینه و شش من بود و هم آنکه آنحضرت
صلعم روز نوبت من رحلت نمودند و هم آنکه آنحضرت در خانهٔ من مدفون گشتند و صحبت پیوسته
که از رسول صلعم پرسیدند که دوست‌ترین آدمیان نزدیک تو کیست فرمودند عائشه گفتند از
مردان فرمودند پدر او و از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که اول دوستی که در اسلام
پیدا شد دوستی پیغمبر بود صلعم با عائشه صدیقه و مردم هدایای خود را در روز نوبت عائشه صدیقه
بخدمت آنحضرت میفرستادند و مقصود ایشان از این امر طلب رضای آن سرور بود و آنحضرت
به فاطمه زهرا میفرمودند که ای دختر که من دوست نمیداری تو آنچه من دوست میدارم حضرت
فاطمه گفتند آری دوست میدارم فرمودند پس دوست دار عائشه را از حضرت عائشه
منقول است که گفتند پیغمبر صلی الله علیه وسلم بمن فرمودند که میدانم که تو از من کی خوشنود و
کی در غضب گفتم یا رسول الله از کجا میدانی فرمودند چون خوشنودی قسم میخوری که لا ورب
محمد هرگاه خشمناکی میگوئی لا ورب ابراهیم گفتم آری چنین است گویند عائشه صدیقه رضی الله
عنها شش ساله بودند که سید انام بعقد خویش در آوردند و مهر ایشان متاعی که بود پنجاه درهم
می ارزید و بروایتی پانصد درهم بود آنحضرت آنرا قرض نموده تسلیم ایشان کردند وفات
حضرت عائشه صدیقه رضی الله عنها شب سه شنبه هفدهم ماه رمضان سال پنجاه و هشت هجری
بوده و مدت عمر شریف شصت و شش سال و قبر در بقیع است و اکثر اهالی مدینهٔ مشرفه
حاضر شدند و ابو هریره رضی الله عنه بر جنازهٔ ایشان نماز گذاردند

حضرت زینب رضی الله عنها

نام پدر ایشان خزیمه بن حارث بن عبد الله بن عمر بن عبد مناف بن هلال بن عامر بن صعصعه
است در رمضان سال سوم از هجرت پیغمبر صلعم ایشان را در عقد نکاح خویش در آوردند و هشت ماه در خانهٔ
مبارک آنحضرت بودند و بعضی بر آنند که سه ماه و ایشان را ام المساکین میگفتند بسبب هم و شفقت و کثرت
طعام و احسانی که بمسکین داشته اند وفات ایشان در آخر ربیع الآخر سال چهارم از هجرت بوده و قبر در بقیع است

حضرت زینب بنت جحش رضی الله عنها

کنیت ایشان ام الحکم و نام مادر ایشان امیمه بنت عبد المطلب که عمهٔ رسول صلعم بود و نام پدر

ایشان هم بود حضرت پیغمبر نام ایشان را تغیر داده زینب گذاشته اند و در ماه ذیقعده
سال پنجم از هجرت ایشان را در عقد خود در آوردند و در باب خواستگاری ایشان را آنحضرت
آیات کریمه نازل شده مرویست که رسول صلی الله علیه وآله وسلم بی اذن بخانه زینب رفتند
در حدیث که ایشان سر برهنه بودند گفتند یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بی خطبه بی گواه
فرمود خدا الله المزوج وجبرئیل الشاهد از زینب رضی الله عنها مرویست که روزی بحضرت
سید المرسلین گفتم که مرا چند فضیلت هست که هیچ کدام از ازواج ترا نیست یکی آنکه نکاح من
در آسمان واقع شده دوم دیگر در آن قضیه جبرئیل علیه السلام سفیر بوده گواه اول زنی
که از ازواج مطهرات بعد از پیغمبر صلعم فوت کرد ایشان بودند وفات ایشان در سال
بستم از هجرت و بقولی بست و یکم بود و مدت عمر پنجاه و سه سال حضرت فاروق اعظم
رضی الله عنه اهل مدینه مشرفه را حاضر ساخته بر ایشان نماز گذاردند و قبر در بقیع است

حضرت سوده رضی الله عنها

ایشان ام الاسود و نام پدر ایشان زمعه بن قیس بن عبد شمس بن عبد ود بن نصر بن مالک
بن حسل بن عامر بن لوی بن غالب قرشیه العامریه هست و نسب ایشان بالنسب
سرور کائنات در لوی متصل میشود و نام مادر ایشان بنت قیس بن عمرو بوده
در مکه معظمه اوائل بعثت مسلمان شدند در سال دهم از نبوت بعد از وفات حضرت
خدیجه کبری رضی الله عنها و پیش از تزوج حضرت عائشه صدیقه رضی الله عنها حضرت
سید انام ایشان را در نکاح خود آوردند و مهر ایشان چهار صد درهم بود و چون کبر سن
ایشان را دریافت آنحضرت اراده طلاق ایشان کردند شبی بر سر راه آنسرور نشسته
یعنی در خانه عائشه صدیقه میرفتند گفتند یا رسول الله مرا طلاق مده و من هیچ طمعی
ندارم لیکن میخواهم که فردای قیامت با ازواج تو محشور شوم و من نوبت خود را
بعائشه بخشیدم حضرت رسالت پناه صلعم از ان اراده درگذشتند وفات ایشان در
اواخر خلافت امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله عنه بوده و بقولی در زمان حکومت
معاویه رضی رحلت نموده اند و قول اول اشهر هست و قبر در بقیع است

حضرت صفیه رضی الله عنها

نام پدر ایشان حیی بن اخطب بن ثعلبه بن ثعیبه است و نام مادر ایشان بنت سموال و صفیه رضی الله عنها از سبایای خیبر بودند چون سید انام صلعم ایشانرا مخیر ساختند که آزاد کنند و بقوم ایشان ملحق سازند یا آنکه اسلام آورند و حضرت رسول خواستگاری نمایند و گفتند یا رسول الله بتحقیق که آرزوی اسلام دارم و تصدیق تو کرده ام پیش از آنکه دعوت کنی و اکنون که بمنزل تو آمده ام مرا در یهود هیچ حاجت نیست نه پدری و نه برادری در میان یهود دارم یا رسول الله مرا در میان کفر و اسلام مخیر میگردانی و الله که خدا و رسول وی احب اند نزد من از آزادی و لحوق بقوم خود پس حضرت را خوش آمد و ایشانرا برای خود نگاه داشتند و آزاد کردند و آزادی ایشانرا مهر ایشان ساختند وفات ایشان در سال سی و ششم و بقولی در سال پنجاه و بقولی پنجاه و دو از هجرت و بقولی در ایام خلافت امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه بود و ایشان نماز گذارده اند و قبر در بقیع است

حضرت ام حبیبه رضی الله عنها

نام پدر ایشان ابوسفیان است و نام مادر ایشان صفیه بنت ابی العاص بن امیه بن عبد شمس است که عمه حضرت امیر المؤمنین عثمان رض بود و ام حبیبه فرمودند که در واقعه دیدم که شخصی با من خطاب میکند که یا ام المؤمنین بیدار شدم و تعبیر واقعه خویش بآن نمودم که پیغمبر صلعم مرا خواهد ساخت حضرت عثمان رض ایشانرا در مدینه سال هفتم از هجرت بسرور عالم داده بودند در آنوقت ایشانرا سی و پنج ساله بودند و مهر ایشان چهار صد دینار زر سرخ و بروایتی چهار هزار درم نقره بوده وفات ایشان در سال چهل و دوم یا چهل و چهارم از هجرت واقع شده و قبر در بقیع است

حضرت حفصه رضی الله عنها

ایشان دختر حضرت امیر المؤمنین عمر بن خطاب اند رضی الله عنه و مادر ایشان زینب بنت مظعون بن حبیب بن وهب است و در سال سوم یا دوم از هجرت حضرت سید انام صلعم ایشانرا در عقد خویش در آوردند و ولادت ایشان پنج سال پیش از بعثت بوده وفات

ایشان در سال چهل وپنج یا چهل ویک یا چهل وهفت هجری واقع شده وقبر در بقیع است

حضرت جویریه رضی الله عنها

نام پدر ایشان حارث بن ابی ضرار بن حبیب بن عائذ بن مالک است وآنحضرت صلعم ایشانرا در ماه شعبان سال پنجم یا ششم از هجرت در عقد خویش در آوردند ووفات ایشان در مدینه سال پنجاه وپنج یا پنجاه وشش هجری واقع شده ومدت عمر شصت وپنجسال بوده وقبر در بقیع است

حضرت میمونه رضی الله عنها

نام پدر ایشان حارث بن حزن بن بجیر بن الهزم است ونام مادر هند بنت عوف بن زهیر بن الحرث است در سال هفتم از هجرت سید انام صلعم در حین مراجعت ایشانرا در عقد خویش در آوردند از ایشان مرویست که فرموده اند شبی که نوبت من بود رسول صلعم از پیش من بیرون رفتند برخاستم ودر را بستم بعد از لحظه آمده در را بزدند نه کشودم سوگند دادند که در را بکشائی گفتم یا رسول الله در شب نوبت من در خانه زنان دیگر میروی فرمودند نکردم لیکن بتقاضای حاجت رفته بودم ووفات ایشان در سال پنجاه ویک هجری وبقولی شصت ویک یا شصت وشش بوده وقبر در بقیع است

حضرت ام سلمه رضی الله عنها

نام ایشان هند بنت ابی امیه است ورسول صلعم در ماه شوال سال چهارم از هجرت ایشانرا در عقد خود در آوردند ومهر ایشان متاعی بود که قیمت آن ده درم بود وآخر زنانی که از ازواج مطهرات بحق پیوست ایشان بودند ووفات ایشان در سوم ربیع الآخر سال شصت ویک یا پنجاه ونه هجری بوده وابو هریره رضی الله عنه بر ایشان نماز گذارده اند ومدت عمر هشتاد وچهار سال وقبر در بقیع است

ذکر بنات طاهرات ذاکیات حضرت صلعم حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها

کنیت ایشان ام محمد والقاب مبارک ایشان طاهره وزاکیه وراضیه ومرضیه وبتول است اگرچه فاطمه زهرا بسن خوردترین بنات آنحضرت صلعم اند اما در محبت وشفقتی که آنحضرت با ایشان بود بزرگترین همه اند وجمیع اولاد امجاد سید انام صلعم از ایشان است حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه در رمضان سال دوم از هجرت بعد از مراجعت از غزوه بدر ایشانرا خواستگاری نمودند

بوقت زفاف حضرت فاطمه پانزده یا هیجده ساله بود و از وی سه پسر که حضرت امیر المومنین حسن و حسین
و محسن و سه دختر که زینب و ام کلثوم و رقیه باشند از ایشان متولد شده اند و محسن و رقیه
در طفولیت برحمت حق پیوستند و از زینب که بعبد الله جعفر و ام کلثوم که بحضرت امیر المومنین
عمر فاروق تزویج کرده بودند فرزند نماند از حضرت عائشه رضی الله عنها پرسیدند که از
آدمیان که دوست تر بود رسول صلعم فرمودند فاطمه گفتند از مردان فرمودند شوهر وی
روزی پیغمبر صلعم با حضرت علی و فاطمه زهرا با سلطنت متبسم بودند و بهر دو تلطف می نمودند حضرت
علی گفتند یا رسول الله او دوست تر است بتو از من یا من آنسرور فرمودند که هی احب الی
منک وانت اعز علی منها یعنی فاطمه دوست تر است بسوی من از تو و تو عزیز تری بر من
از وی روزی حضرت سید انام صلعم بحضرت فاطمه فرمودند این شخصی که در راه پیش آمد دیدی
گفتند یا رسول الله آری فرمودند ملکی بود که هرگز پیش از این بر زمین نیامده امروز از
پروردگار خود دستوری خواست که بر من سلام کند و بشارت دهد مرا که فاطمه سیده زنان
اهل بهشت و حسن و حسین سید جوانان اهل بهشت خواهند بود ولادت با سعادت حضرت
فاطمه زهرا اند سال پنجم و بقولی چهل و یکم از واقعه فیل پنجسال پیشتر از نبوت حضرت
سید انبیا صلعم واقع شده وفات در شب سه شنبه سوم ماه رمضان بعد از وفات آنسرور
صلعم و بقول اصح بشش ماه روی نموده مدت عمر شریف بیست و هشت سال بوده
و قبر در بقیع است و نماز بر ایشان حضرت علی علیه السلام گذارده اند و بقولی عباس
رضی الله عنهما

حضرت زینب رضی الله عنها

ایشان بزرگترین بنات آنسرور اند صلعم بقول اصح ایشان را با پسر خاله ایشان ابو العاص
بن الربیع عقد کرده بودند و بعد از ایمان آوردن ابو العاص آنسرور زینب را بحبالهٔ نکاح
کردند و بقولی بهمان نکاح با او بازگردانیدند و از ایشان یک پسر علی نام و یک دختر امامه
متولد شد پسر چون بحد بلوغ رسید از دنیا برفت و امامه را حضرت امیر المومنین علی کرم الله
وجهه بعد از وفات حضرت فاطمه زهرا بموجب وصیت ایشان بعقد خویش درآوردند

ولادت ایشان پیش از نبوت در سال سوم از واقعهٔ فیل بوده و وفات در سال هشتم از هجرت واقع شده

حضرت رقیه رضی الله عنها

ایشان بعد از حضرت زینب متولد شده اند و سید انام علیه الصلوة والسلام ایشان را با امیر المومنین عثمان رضی الله عنه عقد نموده اند و از ایشان پسری شد و آن پسر در سن دو سالگی وفات یافت و بعد از آن دیگر فرزند نشد ولادت حضرت رقیه پیش از نبوت در سال سی و سوم از واقعهٔ فیل بوده و وفات در سال دوم از هجرت که آنسرور بغزوهٔ بدر رفته بودند واقع شده و قبر در بقیع است

حضرت ام کلثوم رضی الله عنها

بعد از رقیه و پیش از فاطمهٔ زهرا رضی الله عنها متولد شده اند نام ایشان آمنه بود و آنسرور صلعم بعد از وفات حضرت رقیه در سال سوم از هجرت ایشان را بعقد نکاح امیر المومنین عثمان رض داده اند و مدتی با حضرت عثمان بودند وفات ایشان در سال نهم از هجرت بوده است

ذکر نساء العارفات الصالحات رحمة الله تعالی علیهن

حضرت زائده رحمها الله تعالی

ایشان کنیزی حضرت امیر المومنین عمر فاروق اند رضی الله عنها گویند روزی بملازمت حضرت رسالت پناه صلعم آمده سلام کردند آنسرور صلعم فرمودند ای زائده چرا پیش من دیر دیر می آئی تو موفقه و من ترا دوست میدارم زائده گفت یا رسول الله صلعم امروز بتعجبی آمده ام فرمودند آن چیست گفتند بامداد بطلب هیزم میرفتم چون پشتارهٔ هیزم بستم و بر سنگی نهادم تا بر گیرم سواری دیدم که از آسمان بر زمین آمد و بر من سلام گفت و گفت سید ابرار را از من سلام گوئی و بگوئی رضوان خازن بهشت گفت بشارت مر ترا که بهشت بر امتان تو به سه وجه قسمت کرده اند گروهی بی حساب به بهشت روند و گروهی حساب آسان کنند و گروهی را بشفاعت تو بخشند این بگفت و قصد آسمان کرد و از میان آسمان و زمین بمن التفات کرد مرا دید که آن پشتاره را بر نمیتوانستم بر داشت گفت یا زائده این پشتاره را بر سنگ بگذار و بر سنگ گفت آن پشتاره را با زائده بخانهٔ عمر ببر آن سنگ روان شد و پشتارهٔ هیزم همی آورد تا بدر خانهٔ حضرت عمر رض رسول صلعم برخاستند و با زائده بدر خانهٔ حضرت عمر رض رفتند و اثر آمد شد سنگ بدیدند سید کونین صلعم گفتند الحمد لله که خدای تعالی مرا از دنیا بیرون نبرد تا رضوان

مرا با مرغ عشق امید من بشارت داد و خدای تعالی زبیده را از امت من به رحمت مرحم رسانید

حضرت شعوانه رحمها الله تعالی

از عجم بوده اند و در آیه می نشستند و نکات خوش و حظ می فرمودند و آواز خوش داشتند عارفان و عابدان و زاهدان در مجلس ایشان حاضر میشدند ایشان را گفتند می ترسم که از گریه بسیار چشم تو نابینا شود گفتند در دنیا کور شدن از گریه بسیار مرا دوست تر است از آنکه کور شدن در عذاب دوزخ در آخرت و گفتندی هیچ کسی که از لقای محبوب باز مانده و بیدار او مشتاق باشد بی گریه نیک نمی آید گویند چون پیر شدند شیخ فضیل عیاض نزد ایشان آمدند و طلب دعا کردند گفتند ای فضیل میان تو و خدای تعالی چیزی هست که اگر دعا کنم مستجاب شود فضیل عیاض نعره زدند و بیهوش افتادند وفات ایشان در سال یکصد و هفتاد و پنج هجری بوده

حضرت عفیرة العابده رحمها الله تعالی

از اهل بصره بودند با معاذه عدویه صحبت داشته اند چندان گریستند که چشم ایشان نابینا گشت کسی گفت چه دشوار است نابینائی ایشان گفتند محجوب بودن از خدای تعالی از آن دشوار تر است وفات ایشان در سال یکصد و هشتاد هجری بوده

حضرت رابعه بصری رحمها الله تعالی

اصل ایشان از بصره است بزرگی و حالت فقر زیاده بر آن داشتند که در تحریر گنجد سفیان ثوری رضی الله عنه بجهت پرسیدن مسائل بصحبت ایشان میرفتند و بموعظت و دعای حضرت رابعه رغبت داشتند حضرت رابعه همه شب نماز میکردند و تا سحر بر پای می ایستادند و گفته اند در شبانروزی هزار رکعت نماز میگزاردند وقتی ایشان را عزم حج پدید آمد روی ببادیه نهادند و خری داشتند که رخت بر آن بار کرده بودند چون بمیان بادیه رسیدند خر بمرد اهل قافله گفتند که بار رخت شما بر میداریم فرمودند شما بکار خود بروید که من بتوکل شما نیامده ام اهل قافله برفتند و ایشان تنها ماندند مناجات نمودند که الهی پادشاهان چنین کنند با عورت غریب عاجزی مرا بخانه خود خواندی و در راه خرم را میراندی و در بیابان تنها گذاشتی هنوز مناجات تمام نکرده بودند که خر برخاست و ایشان بار برو نهادند و بکعبهٔ معظمه رفتند راوی گفته که بعد از مدتی

همان جمعرات و یوم الجمعه رحلت کردند و شیخ زین الدین عطار در باب ایشان می نویسند که چون زن در راه خدا مرد بود او را زن نتوان گفت و والد ایشان را چهار دختر بوده و ایشان چهارم بودند ازین جهت رابعه میگفتند و در شبی که حضرت رابعه متولد شدند والد ایشان رسول صلعم را بخواب دیدند که میفرمایند که این دختر سیده ایست که هفتاد کس از امت بشفاعت او آمرزیده خواهند شد گویند وقتی در بادیه کعبه را دیدند که باستقبال ایشان آمده گفتند مرا صاحب البیت می باید بیت را چکنم و چون سلطان ابراهیم گفتند که دیگران براه کعبه را بقدم رفتند و من بدیده در هر قدمی دو رکعت نماز میگذاردم تا چهارده سال بمکه رسیدند و خانه را ندیدند و گفتند سبحان الله مگر چشم مرا خللی رسیده هاتفی آواز داد که چشم تو خللی نرسیده اما کعبه باستقبال ضعیفه رفته است که روی باین خانه دارد درین اثنا سلطان دیدند که حضرت رابعه می آیند و کعبه بجای خویش باز آمد گفتند ای رابعه این چه شوریست که در جهان افگنده رابعه گفتند که تو شور در جهان افگنده که چهارده سال درنگ کرده تا بخانه رسیده گفتند چنین است چهارده سال در نماز بادیه قطع کردم رابعه گفتند تو در نماز قطع کردی و من در نیاز از حضرت رابعه پرسیدند که حق سبحانه و تعالی را دوست داری گفتند دارم گفتند شیطان را دشمن داری فرمودند از دوستی رحمان بعداوت شیطان نمی پردازم گویند فصل بهاری در خانه رفتند و بیرون نمی آمدند خادمه گفت ای سیده بیرون آی تا آثار صنع بینی گفتند باری تو درون آی تا صانع بینی بزرگی بخدمت ایشان رفت و لباس ایشان را بسیار کهنه دید گفت کسان باشند که اگر اشارت کنی جامه حاضر سازند گفتند شرم میدارم که دنیا خواهم از کسیکه دنیا ملک وست پس چگونه خواهم از کسی که دنیا در دست او عاریتی است و سیر مورند که الهی را از دنیا هر چه قسمت کرده به دشمنان خود ده ... چون وفات ایشان نزدیک رسید اکابر بر بالین ایشان حاضر بودند گفتند برخیزید و جای خالی کنید برای رسولان خدای برخاستند و بیرون رفتند آوازی شنیدند که یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی یعنی ای نفس آرام گرفته ... که شاکر بودی در نعمت و صبر نمودی در محنت باز گرد از دنیا بسوی موعد پروردگار خود و در ان ... که پسند کننده آنچه بتو داده اند پسندیده نزد خدا ... در زمرهٔ بندگان شایسته ... همراه مقربان چون اکابر ... درآمدند ... وفات ایشان در سال ...

ور هشتاد و پنج هجری بوده و قبر وی در بیت المقدس است بعد از فوت ایشان بخواب دیدند پرسیدند که خبر گوی از منکر و نکیر فرمود چون آن جوانمردان درآمدند گفتند من ربک گفتم بازگردید و حق تعالی را گوئید که با چندین هزار خلق پیره زنی را فراموش نکردی و من که از همه جهان ترا دارم چون فراموش کنم

حضرت نفیسه رحمها الله تعالی

نام پدر ایشان حسن بن زید است از قدمای النساء المحدثه و مقیم مصر بوده منقول است که چون امام شافعی رحمه الله بمصر رسیدند پیش ایشان حدیث سند نمودند و چون امام برحمت حق پیوستند جنازه امام بخانه ایشان برده نماز گذاردند وفات ایشان در ماه رمضان سال دویست و هفت هجری بود و چون برحمت حق پیوستند زوج ایشان اسحق بن جعفر خواستند که بمدینه برند اهل مصر درخواست نمودند که مرقد ایشان همین جا باشد قبول نمودند و بموضعی که مابین قاهره و مصر است و آن را درب سباع گویند دفن کردند

حضرت فاطمه نیشاپوریه رحمها الله تعالی

از قدمای نساء خراسان و کبار عارفات بوده اند مجاور مکه معظمه گشتند و گاه گاهی بزیارت بیت المقدس میرفتند حضرت شیخ بایزید بسطامی قدس الله سره بر ایشان ثنا گفته اند و فرموده اند در عمر خود یک مرد و یک زن دیده ام آن زن فاطمه نیشاپوریه است از هیچ مقام او را خبر کردم که آن خبر او را عیان نبوده یکی از مشائخ ذو النون مصری را دیدند و پرسیدند که از بزرگتر دیدی ازین طائفه فرمودند زنی بود در مکه او را فاطمه نیشاپوریه میگفتند و در فهم معانی قرآن مجید سخنان میگفت که مرا عجب می آید گویند روزی برای حضرت شیخ ذو النون چیزی فرستادند شیخ قبول نکردند و گفتند از نسوان گرفتن ذلت و نقصان است ایشان گفتند هیچ صوفی در دنیا بزرگتر از آن نیست که سبب در میان نبیند وفات ایشان در سال دو صد و بیست و سه هجری بوده است

حضرت تحفه رحمها الله تعالی

از کبار نساء عارفات کاملات واصلات بودند از شیخ سری سقطی قدس سره منقول است که فرمودند شبی اضطراب داشتم و خوابم نمی آمد چنانچه تهجد فوت شد چون نماز بامداد بگذاردم

ایشان چون آمدم بجهت حصول تسکین آن اضطراب بهر جا رفتم هیچ فایده نکرد آخر گفتم به بیمارستان
روم و احوال ایشان را ببینم شاید پندی گیرم چون بحال آیم چون به بیمارستان در آمدم دل من گشایش یافت
و سینه من منشرح گشت ناگاه کنیزکی دیدم جمالی نیکو داشت و جامهای پوشیده و بوی خوش از و
بمشامم رسید هر دو دست و هر دو پای در بند بود چون مرا بدید بگریست و شعری چند بخواند
صاحب بیمارستان را پرسیدم که این کیست گفت کنیزکی است دیوانه شده خواجه او را بند کرده
تا بحال آید چون این سخن بشنید بسیار بگریست و اشعار عربی بخواند که معنی آن
این است که ای گروه مردم گناهی ندارم ولیکن بظاهر مستم و دل من هشیار است مرا در بند کرده اند
و بغیر از محبت او گناهی در خود نمی یابم و من شیفته محبت و دوستی ام که از درگاه او بی فرمانی
نمی توانم کرد پس آنچه صلاح من انگاشته آید فساد من است و آنچه فساد من میدانید صلاح
من است و شخصی که خداوند خود را دوست دارد و از او راضی باشد بر او گناهی نیست این
سخنان او مرا بغایت اثر کرد و باندوه و گریه آورد کنیزک گفت ای سری این گریه بر صفت او
چون باشد اگر او را بشناسی چنانچه حق شناختن است بعد از آن بیخود شد و بهوش آمد
گفتم ای جاریه گفت لبیک ای سری گفتم مرا از کجا شناسی گفت تا او را شناختم جاهل نشدم
گفتم شنیدم که دعوی محبت میکنی که او دوست میداری گفت آنکس را که آشنا گردانید ما را
بنعمتهای خود و منت نهاد بر ما به عطای خود بدلهای قریب است و سائلان را مجیب گفتم ترا
اینجا که بند کرده گفت ای سری حاسدان باهم یاری کردند بعد آن نعره بزد و بیفتاد گمان بردم
که مرد چون بخود آمد بیتی چند مناسب حال خود بخواند صاحب بیمارستان را گفتم او را رها کن
چنین کرد گفتم برو هر جا که خواهی گفت ای سری کجا روم آنکه مملوک حقیقی هست مرا مملوک
دیگری گردانید اگر او راضی شود بروم و الا صبر کنم گفتم و الله این از من عاقل تر است درین
اثنا خواجه تحفه بیامد و صاحب بیمارستان را پرسید تحفه کجاست گفت اندرون است و حضرت
شیخ سری سقطی نزد اوست خرم شد و در آمد و بر من سلام کرد و تعظیم بسیار نمود گفتم این کنیزک
از من به تعظیم اولی تر است بچه گناه او را محبوس کرده گفت سبب بسیار است دیوانه شده
نمی خورد و نمی خوابد و نمی گذارد که ما خواب کنیم ذکر و گریه بسیار میکند و تمام بضاعت من این است

به تمام مال خود که بیست هزار درم باشد خریده ام و امید داشتم که مثل آن سود کنم از جهت گرانی که در
هنر خود دارد گفتم صفت او چیست گفت مطربه است گفتم چند گاه است که باین حال مبتلاست گفت
یکسال گفتم ابتدای این آشوب چه بود گفت عود در کنار داشت و این ابیات سرود مضمون و حاصل
این است سوگند بحق تو که نشکنم عهدی که با تو دارم و نگردانم دوستی را بعد از آنکه صفا یافته پر شده
اطراف دل من از وجد پس چگونه تسلی دهم و ساکن سازم آن دل را ای کسی که مرا صاحبی
نیست بغیر از تو و تو گذاشته مرا در مردم به بندگی بعد از آن برخاست و عود بشکست و بگریه در آمد
تصور کردم که بمحبت کسی مبتلاست و ظاهر شد که چنین نیست از تحفه پرسیدم حال چنین است با دل بریان
و دیده گریان بیتی چند بر خواند که معنی این است خطاب کرد مرا حق از دل من و وعظ من بر زبان
من بود نزدیک شدم با و بعد از دیری مخصوص گردانید مرا الله تعالی و برگزید مرا و اجابت
کردم وقتی که خوانده شدم لبیک گویان از روی خواهش هر آنکسی را که مرا خوانده بعد از آن صاحب
تحفه را گفتم که بهای او بر ذمه من است و زیادت میدهم فریاد برآورد و گفت تو مرد درویشی و بهای او را
از کجا دهی گفتم اضطراب مکن تو همین جا باش تا قیمت او را بیاورم بعد از آن گریان گریان برفتم
بخدای سوگند که مالک یک دینار نبودم و تمام شب متحیر بودم و تضرع میکردم و خواب نمی آمد و میگفتم
ای پروردگار بر پنهان و آشکار من عالمی و اعتماد بر فضل تو دارم مرا رسوا مکن ناگاه شخصی در زد
گفتم کیستی گفت یکی از دوستان تو در بگشادم و مردی دیدم با چهار غلام و شمعی با خود دارد گفت
ای استاد اذن در آمدن میدهی گفتم در آی چون در آمد گفتم کیستی و چرا آمدی گفت احمد بن مثنی
امشب بخواب دیدم که هاتفی آواز داد که پنج بدره زر بردار و پیش سری برو و نفس او خوش گردان
که تحفه را بخرد و ما را با تحفه عنایتی است چون این شنیدم سجده شکر بجا آوردم و نشستم تا صبح شد
نماز فجر ادا کردم و دست گرفته به بیمارستان رفتم صاحب بیمارستان در انتظار بود چون مرا دید
گفت مرحبا در آی که تحفه را نزد حق تعالی قرب و منزلتی است دوش هاتفی بمن آواز داد و گفت
بدرستی که او از ماست با دلی که خالی نیست از عطا پس بلند شد و باز بلند شد در همه حال چون
تحفه ما را بدید چشم پر آب کرد و با خدای در مناجات میگفت مرا میان خلق مشهور گردانیدی
در این وقت صاحب تحفه رسید گریان گفتم گریه چیست انچه تو گفتی آوردم پنج هزار سود گفت نخواهم

کدام سوال چیست بنو گفت ای سری علیه الرحمه بیا این دختر را چون دیدی گفتم تحفه آزاد است در راه خدا
گفتم تحفه چیست گفت ای استاد دوش مرا امر کردند که اگر گواه میگیرم که از همه مال خود بیرون
آمدم و در خدای تعالی گریختم روی با من کردم او نیز میگریست گفتم چه میگریی گفت گویا
خدای تعالی با آنچه مرا خواند آن از من راضی نیست تو گواه میگیرم همه مال خود را در راه خدا صدقه
صدقه کردم گفتم سبحان الله چه بزرگ است برکت تحفه بر همه بعد از آن تحفه برخاست و جامه‌های
که در بر داشت بیرون کرد و پلاسی پوشیده بیرون رفت و میگریست گفتم خدای تعالی ترا
رهائی داد گریه از بهر چیست بیتی چند خواند که معنی آن این است میگریزم از او بسوی او گرچه
میگیریم از وی نزد او سوگند بحق او که او دوست خواست من همیشه ام پیش او تا برساند مرا محفوظ گرداند
بچیزی که امید دارم از او بعد از آن بیرون آمدیم و چندانکه تحفه را جستیم نیافتیم پس عزیمت کعبه
کردیم احمد مثنی در راه بمرد و من و صاحب تحفه بمکه معظمه رسیدیم و در وقت طواف آواز مجروحی
شنیدیم که این ابیات میخواند که معنی آن این است دوست خدا در دنیا بیمار است و دراز است بیماری
او پس دوای او در دوا است و نشانیده دوست خود را جام محبت خود پس سیراب گردانید
خدای وقتی که نوشانید آن جام محبت را پس بیهوش شده از محبت و خواهش بسوی او و همچنان
دوستی بغیر از وی چنین است کسی که دعوی شوق بسوی او کند بیخود می باشد تا آنکه ببیند او را پیش
رفتم چون مرا دید گفت ای سری گفتم لبیک تو کیستی که خدا ترا رحمت کند گفت لا اله الا الله بعد از
شناختن ناشناختن چرا من تحفه ام و او ضعیف شده بود گفتم ای تحفه چه فائده دیدی بعد از آنکه
تنهائی گزیدی گفت خدای تعالی مرا بقرب خود انس بخشید و از غیر خود وحشت داد گفتم ابن مثنی مرد
گفت رحمه الله خدای تعالی او را از کرامتها چندان بخشید که هیچ چشم ندیده است و همسایه من است
در بهشت گفتم خواجه تو که ترا آزاد کرد با من آمده است دعای پنهانی کرد و در برابر کعبه بیفتاد
و جان بداد چون خواجه او بیامد و دید او مرده و بیهوش می افتاد رفتم که وی را بردارم مرده
بود تجهیز و تکفین ایشان کردم و بخاک سپردم رحمهم الله تعالی

حضرت ام عیسی رحمها الله تعالی

نام پدر ایشان ابراهیم حربی است از نسا عارفات کامله بوده‌اند و در فقه فتوی می‌نوشتند

وفات ایشان در ماه رجب سال ششصد و بیست و هشت هجری بوده و قبر نزدیک قبر والد ایشانست

حضرت ام محمد رحمها الله تعالی

والدهٔ ماجدهٔ شیخ ابی عبدالله خفیف قدس الله سره و از کبرای عابدات قانتات بوده اند ایشان را مشاهدات و مکاشفات بسیار است همراه پسر خود اندر راه بحر بسفر حجاز رفتند گویند که شیخ ابو عبدالله در عشرهٔ اخیر رمضان احیای شب میکردند تا شب قدر دریابند بر بام برآمده نماز میکردند و والدهٔ ایشان ام محمد در درون مشغول نشسته بودند ناگاه انوار شب قدر بر ایشان ظاهر شدن گرفت آواز دادند که ای محمد ای عزیز من آنچه تو آنجا می طلبی اینجا است شیخ فرود آمدند و آن انوار را دیدند و در قدم والدهٔ خود افتادند و شیخ می فرمودند از آن وقت قدر والدهٔ خود دانستم

حضرت امة الواحد رحمها الله تعالی

نام ایشان ستیته و نام پدر حسین بن اسمعیل محاملی است هم علم قرأت و حدیث و فقه و فرائض و هم حساب و نحو را خوب میدانستند و صدقه بسیار میدادند وفات ایشان در ماه رمضان سال سه صد و هفتاد و هفت هجری است و مدت عمر از نود سال متجاوز بود

حضرت امة السلام

نام پدر ایشان قاضی ابوبکر بن کامل بن خلف است شاگرد محمد بن اسمعیل بصالغی اند و تنوخی و شاهی و ابو علی از شاگردان ایشان اند و فضائل و کمالات بسیار داشته اند ولادت ایشان در رجب سال سه صد و سیزده هجری بوده و وفات در رجب سال سه صد و نود واقع شده

حضرت میمونه واعظه

نام پدر ایشان شاقوله است حافظ قرآن مجید و فرقان حمید بوده اند روزی در وعظ گفتند جامه که در وجه حلال باشد و در آن کسی گناه نکند زود پاره نمی شود چنانچه پیراهنی که در بر دارم بافتهٔ مادر من است و چهل و هفت سال است که پوشم و پاره نشده نقل است از عبدالصمد پسر ایشان که در خانهٔ ما دیواری بود مشرف بر افتادن بوالده گفتم که این دیوار را از سر نو باید ساخت ایشان بر پارهٔ کاغذ چیزی نوشتند و گفتند این کاغذ را باین دیوار محکم ساز چنان کردم بیست سال آن دیوار بحال ماند و نیفتاد بعد از وفات ایشان بخاطر من رسید که ببینم

و دران کاغذ به نوشته اند مجرد حواسا حقش و بهار هفتاد و دران نوشته بودند که ان الله یمسک السموات والارض ان تزولا امسک السموات والارض مسکه وفات ایشان درسال سنه صد و نود و سه هجری بوده

حضرت خدیجه واعظه

از کبار نساء عارفات صالحات و عمه حضرت قطب ربانی محبوب سبحانی غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی اند رضی الله عنهما گویند یکبار در جیلان خشک سال شد مردم بجهت طلب باران بیرون رفتند باران نبارید بخدمت حضرت خدیجه آمدند و درخواست دعای نزول باران نمودند ایشان صحن خانهٔ خود را رفتند و گفتند خداوندا من جاروب کردم و تو آب بپاش در همان زودی باران در گرفت و چندان بارید که گویی سر مشکها کشادند ❊

حضرت ام محمد رحمها الله تعالی

نام پدر ایشان محمد بن علی بن عبد الله است با ابن سمعون صحبت داشته اند و در صدق و صلاح و زهد و ورع بی نظیر بوده اند ولادت ایشان درسال سه صد و هفتاد و چهار هجری و وفات درسال چهار صد و شصت بود و مدت عمر هشتاد و شش سال و قبر ایشان نزدیک قبر ابن سمعون است

حضرت کریمه مروزیه

نام پدر ایشان احمد بن محمد بن ابی حاتم ست علم ظاهری و باطنی را جمع کرده بودند و درس حدیث میگفتند وفات ایشان درسال چهار صد و شصت سه هجری بوده ❊

حضرت فاطمه واعظه رحمها الله تعالی

نام پدر ایشان حسین بن حسن بن فضلویه است در مجلس وعظ ایشان همه نساء صالحات شهر حاضر میشدند و به فیض میرسیدند وفات ایشان درسال پانصد و بست و یک هجری

حضرت فاطمه

نام پدر ایشان نصر بن عطار است از سادات نساء در ریاضت و مجاهدت و زهد و تقوی یگانهٔ زمانه بودند گویند در مدت عمر از خانهٔ خود جز سه مرتبه بیرون نیامده بودند وفات ایشان درسال پانصد و هفتاد و سه هجری واقع شده بعضے از نساء صالحات عابدات ریاضت و مجاهدت را بمرتبه رسانیده اند که بالاتر از ان متصور نیست چنانچه امام عبد الله یافعی رحمه الله

در تاریخ یافعی یکی از مشایخ روایت میکنند که زنی مصریه در نواحی مصر سی سال بر یکجا اقامت کرد که دیگر پا از آنجا نرفت و درین سی سال هیچ نخورده و هیچ نیاشامید و هم امام یافعی در روض الریاحین آورده اند که یکی ازین طائفه گفت که در نواحی مصر زنی دیدم واله و حیران سی سال بر دو پای ایستاده مانده و در زمستان و تابستان نه بنشست و نه در روز از آفتاب و باران او را پناهی نبوده و مارها و عقربها گرد او در می آمدند و هم امام عبد الله یافعی گویند که یکی از علما نقل کرد که در خوارزم زنی دیدم که زیاده از بیست سال هیچ نخورده و هیچ نیاشامیده حضرت مولانا عبد الرحمن جامی قدس الله سره در نفحات الانس نوشته اند که حضرت شیخ ابوسعید ابو الخیر قدس الله تعالی روحه فرموده اند که در مرو پیره زنی بود که او را حبیبک می گفتند نزد من آمد و گفت ای ابوسعید بطلب آمده ام گفتم بگوی گفت مردم دعا میکنند که بارا یک نفس با با بگذار سی سال هست که میگویم که ای یک طرفة العین من باز گذار تا به بینم که من کیم یا من خود هستم هنوز اتفاق نیفتاده است

حضرت بی بی جمال خاتون

نام پدر ایشان قاضی ساتیه ده است خواهر حضرت میان میر اند که ذکر ایشان در ذکر سلسله علیه قادریه مذکور شده بی بی جمال خاتون از کبار نساء عارفات قانتات اند و در ترک و تجرید رابعه وقت طریقه شغل از والده ماجده خود و از برادر بزرگوار داشتند و خوارق و کرامات بسیار از ایشان بظهور رسیده فقیر سید چنانچه وقتی قریب بده من گندم در ظرفی بدست مبارک خود انداخته بودند و هر روز از آن گندم بیرون می آوردند صرف وابستگان و فقرا مینمودند و گندم بحال خود بود و تا یکسال کفایت کرد گویند روزی ماهی بخانهٔ ایشان آوردند و وقت ایشان خوش بود چون نظر بران ماهی انداختند نوری در ظاهر او پدید آمد فرموده اند این ماهی را نگاهدارید که بمن وارسید تا حال آن ماهی خشک شده خویشان ایشان دارند و برکات آن ظاهر در غله یا متاعی که نگاه میدارند برکت عجیبی در آن پیدا میشود و گویند هر کس را مهمی و حاجتی روی میدهد بخدمت ایشان رسیده التماس فاتحه می نمایند و از برکت توجه ایشان آن مهم بکفایت میرسد و طعامی که بروح بزرگان می پزند اول بدست مبارک خود طعام در آن دیگ میکشند بعد از آن دیگر برادر میکشند هر قدر مردمی که حاضر شده باشند بهمه سیر

و مکی حکیم شریف ایشان از شصت سال تجاوز نموده است و در هندوستان وطن خود اقامت
دارند و هرگز از آنجا بجای دیگر نرفته اند و مریدان حضرت میان میر نیز خیلی اند و تا امروز که سال
هزار و چهل و نه هجریست در قید حیات اند

خاتمة الکتاب

الحمد لله والمنة که این کتاب مسمی به سفینة الاولیا از یمن روح مطهر حضرت سید انبیا صلی الله علیه
و علی آله و اصحابه و سلم و همت اولیای معظم قدس الله اسرارهم در شب بیست و هفتم ماه
رمضان المبارک سال یکهزار و چهل و نه هجری که سال بیست و پنجم از سن این فقیر است باتمام
رسید اگرچه عبارات این کتاب آراسته و پیراسته است و در عبارت آرائی مقید نشده و بعبارت
ساده عام فهم نوشته لیکن بعضی جا اقتفا العبارت نفحات الانس قطب الاولیا قدوة الاتقیا
نیر آسمان عرفان خورشید فلک ایقان حضرت مولانا نور الملة و الدین عبدالرحمن جامی قدس
سره السامی که کمال فصاحت و متانت دارد و ایشان را استاد خود دانسته کرده و زبان روزمره
خود را نیز ترک ساخته اگرچه پیداست که بعضی از سخنان خوش و احوال و خوارق مشایخی که
الحال در قید حیات اند و این فقیر خود ایشان را ملازمت نموده و کرامات از ایشان مشاهده کرده
داخل این کتاب سازد لیکن چون وقت تقاضا نمیکرد ننوشت و بسبب سخنان عالی و
نکته‌های دقیق اکابر سلف را که عام فهم بود نیز داخل نساخته شیخ ابوسعید خراز چون بحد رسید
ایشان را گفتند ای سید قوم چرا سخن نمیگوئی فرمودند این مردم از حق عنایت غائب اند و ذکر حق
با غائبان نابسته است و چنانچه گفته اند الولی یعرف الولی همچنین سخنان ولی را هم جز ولی نفهمد سخن
ایشان نباید گفت امید که این سفینه سکینه از برکت اسامی این بزرگان قبول تمام یابد
و خوانندگان را بهره تمام از آن حاصل آید اگر بمقتضای بشریت سهوی و خطائی شده باشد
ارباب دانش آنرا بذیل اصلاح بپوشند الحمد لله حمدا کثیرا دائما ابدا

خاتمة الطبع

الحمد لله و المنة که کتاب بی‌نظیر انتساب مسمی به سفینة الاولیا در مطبع نامی مرجع مشهور نزدیک و دور
جناب منشی نولکشور لا زال بالفرح و السرور در ماه مارچ [illegible] بمقام کانپور طبع گردید فقط